مثالهای زیبای قرآن

بررسی ۶۰ مثال ذکر شده در قرآن

(برگرفته از امثال القرآن آیة الله مکارم شیرازی)



به اهتمام : دکتر محمد بیستونی

مثال های زیبای قرآنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور : مثال های زیبای قرآنی (برگرفته از کتاب «امثال القرآن» تالیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی)/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، 1391.

مشخصات ظاهری : [121] ص.؛ 12 ×5/8 س م.

فروست : ... مجموعه کتاب های قرآن و مهارت های زندگی؛ 36.

شابک : 978-600-228-075-6

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب "امثال القرآن" تالیف مکارم شیرازی است.

یادداشت : عنوان روی جلد: مثالهای زیبای قرآن: بررسی 60 مثال ذکر شده در قرآن (برگرفته از امثال القرآن آیه الله مکارم شیرازی).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : مثالهای زیبای قرآن: بررسی 60 مثال ذکر شده در قرآن (برگرفته از امثال القرآن آیه الله مکارم شیرازی).

عنوان دیگر : امثال القرآن.

موضوع : قرآن -- امثال

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، 1305 - . امثال القرآن

رده بندی کنگره : BP84/4/م7م20116 1391

رده بندی دیویی : 297/154

شماره کتابشناسی ملی : 2469294

ص:1

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

12 ویژگی منحصر بفرد در آثار مکتوب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

1 اعراب گذاری کامل «همه» آیات، روایات و کلمه های عربی .

2 طرح جلد ابداعی و گرافیکی جدید متناسب با «جمعیت هدف هر کتاب».

3 صفحه آرایی شعرگونه و چشم نواز تا خواننده به دلیل پرش مرتب چشم «خسته» نشود.

4 آزاد بودن «هرگونه نسخه برداری» و چاپ از روی آثار مکتوب و کپی رایت نرم افزارها.

5 همه محصولات مؤسسه پس از فروش و استفاده، حتی اگر آسیب دیده باشد، «پس گرفته می شود».

6 فروش اقساطی به قیمت نقد و با تعیین اقساط «توسط خریدار».

7 امضای «حداقل یک مجتهد جامع الشرایط» به نشانه تأیید محتوا قبل از چاپ اخذ می شود.

8 آثار مؤسسه به افراد بی بضاعت به طور «رایگان» تقدیم می گردد.

9 همه «آموزش های تخصصی قرآنی» گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان «رایگان» است.

10 برای هیچ یک از آثار، حق التألیف دریافت نمی شود.

11 تنوع تخصصی محصولات متناسب«باجامعه هدف یعنی کودک،نوجوان،جوان،زنان،خانواده ومساجد».

12 نشر نهایی آثار پس از نشر آزمایشی و موفقیت در طرح پایلوت (Pilot Plan) در

«جمعیت مخاطب هدف» صورت می گیرد.

درصورتی که هرکس از صدراسلام تاسال1420هجری قمری(سال تأسیس مؤسسه قرآنی تفسیرجوان)یک نمونه کتاب قرآنی راباجمع «12ویژگی»مذکور، به این مؤسسه

ارائه دهد، برای هموطنان داخل کشور مبلغ «000/000/10 تومان» و برای افراد مقیم خارج از کشور مبلغ «000/10 دلار» جایزه به عنوان حق الکشف تعلق می گیرد.

(قیمت گذاری کل محصولات مؤسسه برمبنای 12 ویژگی اشاره شده،انجام می شود)

دکتر محمد بیستونی

رئیس هیئت مدیره گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان شامل:

[مؤسسه قرآنی قصص(تخصصی کودکان)،مؤسسه قرآنی نورپیامبران(تخصصی نوجوانان)،مؤسسه قرآنی تفسیرجوان(تخصصی جوانان)،مؤسسه قرآنی رضوان

(تخصصی زنان)،مؤسسه قرآنی شعیب نبی اللّه (تخصصی خانواده)،مؤسسه قرآنی مساجد جوان (تخصصی مساجد)، مؤسسه قرآنی انعام الهی (تخصصی

تغذیه، گلها وگیاهان دارویی)، مؤسسه طب قرآنی مائده طلایی (تخصصی طب سنتی باآموزه های قرآنی) مؤسسه قرآنی و علم زندگی (تخصصی اعجاز

علمی قرآن) ،مؤسسه خیریه عاطفه (تخصصی احداث کتابخانه، مراکز ورزشی و غسالخانه در روستاها و مناطق محروم)]

(584)

ص:2

اَلاِهْداءِ

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِ قَلْبِهِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الأَئِمَّهِ التِّسْعَهِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهَ اللّهِ فِی الأَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ

الأَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَهِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الأَوْلِیاءَوَیامُذِلَ الأَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الأَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ

مُزْجاهٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِ رَحْمَهٍ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

ص:4

متن تأییدیه مرجع عالیقدر حضرت «آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی» در

مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و

تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن مجیدبالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تاکسی با قرآن آشنا نشود ، پی به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با ا ین کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد ، به درجه اهمیت و عظمت آن بهتر پی می بریم ، مخصوصا برای حل مشکلات مسلمین در دنیای امروز ، بهترین راه گشا قرآن است .

به همین دلیل شایسته است نسل جوان برومندما روزبه روز با این کتاب آسمانی آشناتر گردد ، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن ، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن» ، به یقین قرآن مجید می تواند صفا و روشنی ویژه ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان ، شایسته ، قوی ، شجاع و طرفدار حق بسازد .

از آنجا که تفسیر نمونه بحمداللّه در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است ، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است . ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد ، درآورده و به گونه ای که هم اکنون ملاحظه می کنید ، در اختیار آنان گذارده است . خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید .

ناصر مکارم شیرازی

28/8/79

ص:6

مقدمه

بهره گیری از مَثَل در گفتار و نوشتار مزایایی دارد که به صورت فشرده به آنها اشاره می کنیم:

1 حضور پیوسته یک سخن کوتاه در میان جامعه، آن هم به مدت طولانی، بیانگر پختگی فکری است که «مَثَل» حامل آن می باشد و اگر حامل فکر خامی بود، تجربه و مرور زمان خلاف آن را ثابت می کرد، و مثل از چشم ها می افتد و از حافظه زمان حذف می گردید.

اگر برای مسائل طبیعی و ریاضی، آزمایشگاهی وجود دارد که درستی و نادرسی فورمول را ثابت می کند، برای اندیشه های اجتماعی که امثال بیانگر آن می باشند، آزمایشگاهی است به نام تاریخ زندگی اقوام و ملل. و استواری یک اندیشه در میان آنان و پایداری آن در حافظه جامعه، نشانه پختگی فکروپشتیبانی مردم از آن است ما این حقیقت را با توضیح یک مَثَلی روشن می کنیم:

برای بیدار کردن انسان بی عار که در گوشه ای لمیده و پیوسته خواب ثروت می بیند بدون این که دست خود را به سیاه و سفید بزند بهترین منطق، همین شعری است که در جامعه به صورت مثل درآمده است و تجربه و آزمون پشتیبان آن می باشد.

نابرده رنج، گنج میسّر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ص:7

2 نوع مَثَل به خاطر ایجاز و اختصار، از نیم خط تجاوز نمی کند امّا در حقیقت بازگو کننده حقایقی است که در یک رساله و یک کتاب می گنجد.از این جهت است که توده مردم به حفظ مَثَل علاقه بیشتری نشان داده زیرا درس یک ماه را در یک لحظه فرامی گیرد.

3 «مَثَل» برای خود حد و مرزی را نمی شناسد زیرا یک حقیقت زنده است که برای تمام ملل مطرح می باشد، تو گویی واقعیت یک مثل، مانند قوانین ریاضی و هندسی است که مرزهای زمان و مکان را درهم می کوبد و برای خود محدودیتی قایل نمی باشد .

4 «مَثَل» حقایق اخلاقی و اجتماعی را که فراتر از حسّ و لمس است، در قالب امور محسوس می ریزد و آن را به اذهان نزدیکتر می سازد، چنان که می گویند:

حق «مَثَل»ها را زند هر جا به جاش می کند معقول را محسوس و فاش

تا که دریابند مردم از مَثَل آنچه مقصود است بی نقص و خَلَل

5 «مَثَل» به خاطر برگیری یک رشته افکار و اندیشه های بلند، طرف را به کنجکاوی وادار می کند تا فکر و اندیشه خویش را بکار اندازد و واقعیت را به دست آورد .

6 در مقام پند و نصیحت و نکوهش افراد ضرب المثل ها اثر معجزآسا دارد زیرا بدون

این که طرف را به عواقب کار خود متوجه سازد، نتیجه کار دیگری را که با این مورد همسو بوده، مطرح می کند و آن را در نظرش مجسّم می سازد و از این طریق احساسات طرف را علیه خود تحریک نمی کند و به گفته شاعر:

خوشتر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در حدیث دیگران

7 سرانجام «مَثَل های» هرقومی نمایانگر پایه فرهنگ و سطح تفکّر و تعقّل آنها است، و مَثَل ها به خاطرعمومی بودن درایفای این نقش، براشعار و ادبیات برتری دارد زیرا آثار ادبی توسط افراد محدودی پدید می آید، در حالی که مَثَل ها برخاسته از فرهنگ عمومی و استعداد توده ها است.

تو گویی قرآن به خاطر این نوع آثار سازنده «مَثَل»ها می گوید: «...وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» (1)؛ اینها یک رشته فواید متنی یا جانبی مَثَل ها است.(2)

1- 21 / حشر .
2- برگرفته از کتاب مثل های آموزنده قرآن، تألیف آیه اللّه جعفر سبحانی .

کتابی که ما و شما در محضر آن هستیم برگرفته از اَمثالُ الْقُرآن، تألیف حضرت آیه اللّٰه مکارم شیرازی می باشد که در دو جلد وزیری چاپ شده است و اینجانب با کسب اجازه از محضر معظمٌ له آن را برای استفاده بهتر و ساده جوانان عزیز خلاصه و ساده نمودم. اگر در جایی نیاز به شرح واژه یامطلبی بودآن را درپاورقی قرارداده و هیچ گونه دخل وتصرفی دراصل عبارات کتاب اصلی نداشته ام.

امیدوارم جوانان عزیز با مطالعه مثال های 60گانه قرآنی که خلاصه آنها در قالب یک روزنامه دیواری پیام آسمانی با قطع 70×100 نیز چاپ و منتشر شده است، محتوای قرآن کریم را در زندگی روزمره خود وارد نموده و با قرآن هر چه بیشتر مأنوس شوند و تنها به قرائت الفاظ یا حفظ آیات اکتفا نکنند و از همه زیبایی های این اقیانوس عمیق و بیکران استفاده کنند.

دکتر محمد بیستونی

رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

ص:10

تحلیلی پیرامون مثال های قرآن

تعریف مَثَل

کلمه «مَثَل» دارای دو معنی است :

1 «مَثَل» به معنی شبیه و مِثل و مانند است که امری معقول و دور از حسّ و تجربه را به امری محسوس تشبیه می کنند .

2 «مَثَل» بیان مصداق روشن و واضح چیزی است .

معانی 5گانه «مثال» در قرآن

قرآن مجید کلمه «مثل» و «مثال» را در معانی مختلف استعمال کرده است :

1 نخستین مورد استعمال آن همان چیزی است که موضوع بحث امثال القرآن می باشد ؛ یعنی تشبیه یک مطلب پیچیده معنوی به یک مطلب حسّی ساده روشن که قابل فهم همگان باشد، مثل این که ثواب صدقه را به دانه گندم

تشبیه می کند که هفت خوشه می رویاند و در هر خوشه ای یک صد دانه گندم است. (1) امثال القرآن پیرامون چنین مثال هایی بحث می کند ؛ هر چند کلمه مثال در آن نباشد .

2 دومین معنای کلمه «مثال» در قرآن مجید تشبیهاتی است که مردم در مقابل انبیاء می کردند ؛ یعنی مثال هایی که مردم می زدند نه خداوند. مثل در آیه 78 سوره یس از همین قبیل است: «وَضَرَبَ لَنامَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِي الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ» ؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟ !

1 این مثال در آیه 261 سوره بقره آمده است .

شخصی از مشرکان به نام «اُبیّ بن خلف» یا «امیّه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» و یا «عبداللّه بن اُبیّ» قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت که با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد [صلی الله علیه و آله] برمی خیزم و سخن او را درباره معاد ابطال می کنم، آن را برداشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله خرد کرد و به روی زمین ریخت) و گفت: «چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می کند) !؟»

خداوند در یک جمله کوتاه، جواب دندان شکنی به آن مرد مشرک داد: «همان خدایی که انسان را از خاک آفرید قدرت دارد دوباره استخوانی که مبدّل به خاک شده را تبدیل به یک انسان زنده کند». (1)

1- التّبیان فی تفسیر القرآن، جلد 8، صفحه 478 .

به هرحال، کلمه «مثال» در این آیه، در مورد مثال هایی است که مردم می زنند، نه خداوند ؛ و این گونه مثال ها از بحث ما خارج است ؛ زیرا موضوع امثال القرآن مثال هایی است که خداوند می زند، نه مردم .

3 معنی دیگر مثال، حوادث تلخ و دردناکی است که در زندگی بشر رخ می دهد، به چنین چیزی نیز در قرآن مجید «مثال» اطلاق شده است. در آیه 214 سوره بقره آمده است: «اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلْزِلُواحَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذینَ امَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللّهِ اَلا اِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَریبٌ» ؛ آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آنها رسید و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و

افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: "پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!" [در این

هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد:] آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است !

مثل در این آیه شریفه به سرگذشت دردناک پیشینیان تفسیر شده است. امثال القرآن از این نوع مثال ها نیز بحث نمی کند.

4 چهارمین معنای مثال در قرآن مجید، «عبرت» است. این معنی در آیه 55 و 56 سوره زخرف دیده می شود: «فَلَمّا اسَفُونَا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْناهُمْ اَجْمَعینَ. فَجَعَلْناهُمْ سَلَفا وَ مَثَلاً لِلْاْخِرینَ» ؛ اما هنگامی که [فرعون و پیروانش[ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم و آنها را پیشگامان [در عذاب] و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

مثال در این آیه شریفه به معنای عبرت است. این نوع آیات نیز موضوع امثال القرآن نیست.

5 یکی دیگر از معانی مثل در قرآن، به معنی «نمونه و الگو» است (همانطور که در آیه 59 سوره زخرف مطرح می باشد) .

خلاصه این که، از این پنج نوع استعمال مثل در قرآن، فقط معنای اول موضوع امثال القرآن است و چهار معنی دیگر خارج از مثل های قرآنی است، هرچند متأسّفانه بعضی از مؤلفان اِمثال القرآن این ها را مخلوط نموده و هر آیه ای که کلمه «مَثَل» در آن به کار رفته است را جزء امثال القرآن شمرده اند و این اشتباه است.

چرا قرآن «مثال» زده است؟

در قرآن مجید مَثَل، دیده می شود. تنها در سوره بقره که دومین سوره قرآن است حدّاقل ده مثل ذکر شده است. چه حکمتی در این مثال ها نهفته است که خداوند تا این میزان مثل آورده است؟

رمز تنوّع مثال های قرآن

مثال های قرآن بسیار متنوّع است. خداوند برای روشن ساختن حقایق مهمّی که در تربیت و سعادت انسان تأثیر به سزایی دارد به هرگونه مثالی متوسّل شده است. گاه به موجودات بی جان مثال می زند ؛ مانند آیه 17 سوره رعد: «اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَالَتْ اَوْدِیَهٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَدا رابِیا وَ مِمّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَهٍ اَوْ مَتعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَ الْبطِلَ...» خداوند متعال در این آیه شریفه برای روشن شدن ماهیّت حق و باطل به باران مثال می زند که به هنگام نزول از آسمان پاکیزه، تمیز، زلال و صاف است ؛ ولی وقتی بر روی زمین جاری می شود، زمین آلوده، آن آب زلال را می آلاید. آب به حرکت درمی آید و در آن، آلودگی ها به کف روی آب تبدیل می شود. زمانی که این آب آلوده کف آلود به زمین مسطّح و جلگه می رسد، به تدریج کف آن از بین می رود و

آبی صاف در جریانی آرام، ادامه سیر می دهد. سپس خداوند می فرماید: حقّ و باطل نیزمانند همین باران وکف است و باطل کف روی آب و حق آب زیر کف است.

و گاه به نباتات و گیاهان مثال می زند، مانند آنچه در آیه 24 سوره ابراهیم آمده است: «اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ» آیا ندیده ای که خدا چگونه مثل زده؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه اش در زمین استوار و شاخه هایش در آسمان است.

در این آیه شریفه برای کلام پاک که بارزترین مصداق آن لااله الا اللّه است به یک درخت مثال زده و برای آن کلمه «طیّبه» به کار برده است ؛ زیرا که سخن پاک همچون درخت، پاکیزه و سرسبز و همیشه خرّم است.

بعضی اوقات خداوند حکیم به حیوانات مثال می زند. نمونه آن آیه شریفه 26 سوره بقره است: «اِنَّ اللّٰهَ لا یَسْتَحْیی اَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها...»،

خداوند ابایی ندارد که به پشه و (موجودات) کمتر از آن مَثَل بزند... در این آیه خداوند به یک حیوان کوچک، یعنی پشه مثال زده است. همانطور که در سوره عنکبوت آیه 41 به یک عنکبوت.

وگاه به یک انسان مثال می زندکه نمونه آن آیه شریفه 171 سوره بقره می باشد. «وَ مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذییَنْعِقُ بِمالا یَسْمَعُ اِلاّدُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ» مثل (تو ای پیامبر در دعوت) کافران مثل کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند ؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت آن صدا و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند) این کافران (در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی فهمند.

در این آیه، خداوند هم به انسان مثال زده است ؛ آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور ضمنی به یک چوپان تشبیه می کند. و هم به حیوان ؛ آنجا که کفّار را گوسفندان و

یا حیوانات آن چوپان محسوب می کند.

اصلی ترین دلیل تنوّع مثل ها در قرآن، درک ساده و فهم عمیق مطالب قرآنی است، به ویژه که مخاطبان اوّلیّه قرآن اعراب بی سواد دوران جاهلیّت بودند و مسلمانان صدر اسلام که جز تعداد اندکی بی بهره از سواد خواندن و نوشتن بودند تنها به این شیوه قرآنی امکان درک و فهم مفاهیم قرآنی داشتند و تنها به کمک مثال های متنوّع تر قرآن قادر به تفهیم عالی ترین مفاهیم قرآنی شدند. همه گویندگان، به ویژه علما، دانشمندان، فقها، سخنرانان، اهل منبر و... باید با استفاده از این قاعده فراگیر قرآنی، پیام و سخن خود را ساده و جذّاب بیان کنند تا در اعماق وجود مخاطب نفوذ کند و تأثیر گذارد. قرآن که زیباترین تجلیّات زیبایی های حقّ است خود مظهر زیبایی کلامی نیز هست ؛ از این رو باید به تبعیّت از قرآن ساده گویی زیبا و مؤثّر، یک ارزش و معیار زیبایی در سخن دانسته شود.

آنان که سخنان و نوشته هایشان معلّق و گنگ و دیرفهم است و ساده گویی را نشانه کم دانشی گوینده می دانند، برخلاف این سنّت الهی و شیوه قرآنی عمل می کنند. (1)امیدواریم که در نسل جوان حوزه علمیه و دانشجویان دانشگاه ها، ساده گویی یک هنر و ارزش وپیچیده گویی یک ضدّ ارزش معرّفی و شناخته شود..

1- خداوند در آیه 4 سوره ابراهیم می فرماید: «وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ اِلاّ بِلِسانِ قَوْمِه لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اللّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ» هیچ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم تا بتواند پیام خدا را برایشان بیان کند... و نیز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به کرّات فرموده اند: «اُمِرْنا اَنْ نُکَلِّمَ النّاس عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ» ما (پیامبران) موّظفیم به میزان مردم حرف بزنیم. (بحارالانوار، جلد 1، صفحه 85) .

ارکان 3گانه تشبیه

در هر تشبیهی سه رکن اساسی وجود دارد؛ «مُشَبَّه»، «مُشَبَّهٌ بِه» و «وَجْهِ شَبَهْ»؛ مثلاً وقتی انسانی را به شیرتشبیه می کنیم، انسان «مشبّه» و شیر «مشبّهٌ به» و شجاعت «وجه شبه» است ؛ یعنی انسان را در شجاعت به شیر تشبیه نموده ایم .

مَثَل های عملی و لسانی

مثل گاهی عملی است وبه زبان کرداربیان می شود و گاهی لفظی است و به زبان گفتار.

مثل های قرآن مجید از نوع لسانی است ؛ ولی در سیره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و ائمّه هدی علیهم السلام علاوه برمثل های لسانی، گاهی مثل های عملی نیز دیده می شود. (1)

1- لبتّه مثل های لفظی وبه زبان گفتارنیزازپیامبراکرم صلی الله علیه و آله وائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که علاقه مندان می توانندد‌رباره مثل های لفظی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به میزان الحکمه تألیف آیه اللّه ری شهری، روایت 18106 تا 18236 مراجعه کنند .

دو نمونه از «مثل های عملی» در روایات

1 گناهان کوچک وقتی که انبوه می شود !

روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به همراه عدّه ای از یاران خود به سفر رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت خطر گناهان صغیره را که مردم به خاطر صغیره بودنش کمتر بدان توجه می کنند گوشزد کند. در بیابانی خشک و بی آب و علف به اصحابش دستور داد مقداری هیزم جمع کنند شاید منظور دیگری از تهیّه آتش، مورد نظر پیامبر اکرم بوده است اصحاب عرض کردند: در این بیابان هیزمی وجود ندارد؟ حضرت فرمودند: جستجو کنید ؛ هر مقدار یافتید ولو اندک، کافی است. اصحاب پراکنده شدند و هریک پس از لحظاتی هیزم مختصری جمع کردند. حضرت دستور داد هیزم ها را یکجا بریزید، وقتی هیزم های کم، یکجا جمع شد، چشمگیر و قابل ملاحظه شد. سپس حضرت آنها را آتش زد ؛ هیزم ها آتش

گرفت ؛ آتش شعله کشید ؛ شعله ها حرارت آفریدند و حرارت سوزان، اصحاب را از دور آتش به عقب راند. حضرت در اینجا فرمودند: «هکَذا تُجْتَمَعُ الذُّنُوبُ! ثُمَّ قالَ: اِیّاکُمْ وَ الْمُحَقَّراتِ مِنَ الذُّنُوب» گناهان نیز این گونه همانند این هیزم ها جمع می شوند! بنابراین، از گناهان صغیره نیز بپرهیزید. (1)

آری گناه صغیره هم مانند این هیزم ها، کم کم جمع می شوند و ناگهان تبدیل به کوهی از آتش می شوند. خطر گناه صغیره همین بی توّجهی به آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این مثل عملی، خطر آن را گوشزد کرد.

1 میزان الحکمه، باب 1372، حدیث 6593 .

2 ترسیم آتش سوزان جهنّم

حضرت علی علیه السلام در زمانی که خلیفه بر حق مسلمانان است و اختیار بیت المال با اوست، برادرش عقیل که مردی عیال وار و محتاج است و دریافتی سرانه او از بیت المال، مخارج زندگیش را تأمین نمی کند، به خدمت برادر می رسد و سهم بیشتری را از بیت المال تقاضا می کند. حضرت علی علیه السلام برای نشان دادن زشتی درخواست و عذاب گناه بی عدالتی به برادر خود، آهن سرخ شده ای را به طرف دست برادر می برد برخلاف گمان بعضی از مردم، به دست او نمی زند فریاد «عقیل» بلند می شود که این چه رفتاری است که با برادر نابینای خود می کنی؟ حضرت علی علیه السلام در جواب فرمودند: برادرم! تو نمی توانی این آتش اندک دنیا را تحمّل کنی! چگونه مرا به آتش جهنّم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست

ص:25

دعوت می کنی؟ (1) تو طاقت حرارت آتش دنیا را نداری! چگونه مرا به ناخشنودی خدا برای خشنودی بنده او وامی داری که سرانجامی جز دوزخ سوزان ندارد؟ تو طاقت عذاب گرمای ناچیز نداری! چگونه مرا به نافرمانی از خدا و دوری از راه حقّ و عدالت فرامی خوانی که پیامدش عذاب الهی است ؟

این مَثَل ها درک و فهم بسیاری از مفاهیم را آسان می سازد. اگر به جای این مَثَل عملی، موعظه و نصیحت می شد، این اندازه مؤثّر نبود. این مثل نه تنها برای «عقیل» و در آن عصر و زمان، بلکه در همه عصرها و زمان ها قابل فهم همگان است. به خاطر این آثار است که قرآن از مثل ها بهره گرفته است.

1 نهج البلاغه، خطبه 224 .

هدف های 3 گانه از بیان مَثَل در قرآن

در آیاتی از قرآن، هدف از مثل های قرآنی بیان شده است ؛ به سه نمونه از آن توجّه کنید:

1 در آیه 25 سوره ابراهیم پس از این که کلمه «طیّبه» را به «شجره طیّبه» تشبیه می کند که بحث آن خواهد آمد در آخر آیه می فرماید: «وَ یَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» خداوند برای مردم مَثَل ها می زند، شاید متذکّر شوند. بنابراین آیه، «هدف از "مَثَل" تذکّر و یادآوری است».

2 در آیه 21 سوره حشر بعد از تشبیه قلب انسان های سیاه دل، به کوه ها و این که اثر قرآن بر کوه ها بیشتر از تأثیر آن بر قلب بعضی از انسان ها است ؛ می فرماید ؛ «وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» ما این مَثَل ها را برای مردم بیان می کنیم، شاید تفکّر و اندیشه کنند. بر اساس این آیه شریفه، «هدف از"

مثل" تفکّر و اندیشیدن است».

3 در آیه 43 40 سوره عنکبوت، پس از این که کسانی را که غیر خدا را ولیّ خود قرارداده اند، به عنکبوتی تشبیه می کند که به تارهای خود اعتماد و اتّکا دارد ؛ می فرماید: «وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما یَعْقِلُها اِلاَّ الْعالِمُونَ» ما این مثل ها را برای مردم می زنیم و لکن این مَثَل ها را جز عالمان و اندیشمندان درک نمی کنند. طبق آیه شریفه، «هدف از "مَثَل" درک عالمانه است».

از آیات یاد شده نتیجه گرفته می شود که سه مرحله را در تأثیرگذاری مثل ها بر انسان می توان شناخت:

اوّل: مرحله تذکّرویادآوری است که حقیقت پیام الهی درخاطرمرورمی شود؛

دوم:مرحله اندیشه و تفکّر است که به موضوع مثل و حکمت آن اندیشه می شود؛

سوم: مرحله ادراک است که باتفکّر، حقایق شناخته و درک شود.

ص:28

موضوع بررسی این کتاب مثل های قرآنی نه تشبیهات

در قرآن مجید مثال ها و تشبیهات فراوانی وجود دارد ؛ لیکن بحث ما در مثل های قرآن است نه تشبیهات آن.

تشبیه آن است که چیزی را به چیز دیگری مانند سازند ؛ مثل این که می گویند: حسن مانند شیر است. این یک تشبیه است نه مَثَل ؛ ولی مثال یک داستان، یک سرگذشت، یک مجموعه و برنامه است که در قرآن برای بیان مطالب عقلانی دور از دسترس مردم، بیان شده است ؛ مانند این که قرآن برای بیان حقّ و باطل که یک مسئله غیر حسّی است به باران و سیلاب و کف روی سیلاب مثال می زند و حق را به باران و باطل را به کف روی سیلاب تشبیه می نماید که اگر چه کف بالانشین و پر سر و صدا است ؛ ولی فروغی ندارد و زود نابود می گردد. بنابراین، با توضیح بالا یک معیار کلّی برای جدا کردن مثال ها از تشبیهات به دست می آید.

ص:29

اهمیّت پیام مثل با ذکر یک نمونه قرآنی

مردم در بسیاری از امور، بزرگی را دلیل بر عظمت و کوچکی را دلیل بر کم اهمیّت بودن آن امر تلقّی می کنند ؛ در حالی که چنین نیست. مهم، پیامی است که مراد گوینده می باشد. در قرآن نیز موضوع مهم، پیامی است که در مثال بیان می شود نه بزرگی و کوچکی چیزی که به آن مثال زده می شود (مُمَثَّل).

خداوند حکیم در آیه شریفه 26 سوره بقره، می فرماید: «اِنَّ اللّهَ لا یَسْتَحْیی اَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَاَمَّا الَّذینَ امَنُوا فَیَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ اَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ماذا اَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِقینَ» .

خداوند ابایی ندارد که به [موجودات ظاهرا کوچکی مانند] پشه، و حتّی کمتر از آن مثال بزند. [در این میان] آنان که ایمان آورده اند، می دانند که آن، حقیقتی

است از طرف پروردگارشان ؛ و امّا کافران [این موضوع را بهانه قرار داده[می گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می کند ؛ ولی تنها فاسقان را گمراه می سازد!

(30) مثال های زیبای قرآنی

در تفسیر این آیه باید گفت: وقتی که بعضی از مثل های قرآن نازل شد، منافقان شروع به بهانه گیری کردند که «این چه مثل هایی است که در قرآن آمده است؟!» شأن خداوند بزرگ، بالاتر از این است که به موجودی ضعیف مثل عنکبوت و مگس (1) و یا به موجودی بی جان چون آتش (2) و رعد و برق مثال بزند. (3) و منظورشان از گفته ها این بود که اینها، آیات قرآنی، از سوی خدا نازل

1 73 / حجّ .

2 17 و 18 / بقره .

3 19 و 20 / بقره .

نشده است و وحی نیست !»

پشه حیوان کوچکی نیست !

بسیاری از مفسّران نامدار، از جمله مرحوم طبرسی رضی الله عنه در تفسیر باارزش خود در ذیل آیه شریفه مذکور حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام فرمودند: «علّت این که خداوند به پشه مثال زده است، این است که پشه علی رغم جسم کوچکش تمام اعضاء و جوارح حیوان بزرگی چون فیل را داراست و علاوه بر آن، دو عضو دیگر دارد که فیل فاقد آن است» .(1)

در حقیقت خداوند با این مثل می خواهد ظرافت آفرینش را بیان کند که تفکّر در مورد این حیوان به ظاهر ضعیف که خدا آن را شبیه بزرگترین حیوانات خشکی آفریده است انسان را متوجّه عظمت خدا می سازد.

1 مجمع البیان، جلد 1، صفحه 67 .

توضیح این که: در جثّه حقیر یک پشه ضعیف و ناچیز، دقیقا اندام های یک فیل عظیم الجثّه دیده می شود.

اندام های تغذیه، خرطومی ظریف با سوراخ باریک، اندام های حرکتی، اندام های تولید مثل و... علاوه بر آن، پشه دو شاخک شبیه آنتن های امروزی برای برقراری تماس با اطراف دارد و نیز بال های ظریف که فیل فاقد آنهاست.

ص:33

اوّلین مثال: تنوّع مثال های قرآن

تنوّع مثال های قرآن

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْانِ لِلنّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَ کانَ الاِْنْسانُ اَکْثَرَ شَیْ ءٍ جَدَلاً»(1)؛ و در این قرآن، از هرگونه مثلی برای مردم، بیان کرده ایم ؛ ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد .

دورنمای بحث

در این آیه شریفه، برخلاف سایر امثال القرآن، سخن از یک عینیّت خارجی نیست، بلکه از مسایل کلّی امثال القرآن و تنوّع مثال های قرآنی بحث می کند تا شاید بیان این مثال های مختلف و متعدّد، انسان ستیزه جو و مجادله گر را قانع و

1- 54 / کهف .

هدایت کند.

باید یادآور شویم که هر آیه ای که در آن کلمه «مِثْل» آمده است، نمی توان آن را جزء امثال القرآن دانست ؛ مثلاً در آیه شریفه «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» (1) کلمه مِثْل آمده است ؛ ولی آیه شریفه ارتباطی با مَثَل های قرآنی ندارد، بلکه در مورد اعجاز قرآن مجید است. یا در آیه شریفه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ»(2) نیز کلمه مِثْل آمده است ؛ در حالی که این آیه نیز هیچ ارتباطی با امثال القرآن ندارد و در آن پیرامون ارث بحث می شود. همان گونه که در برخی از امثال القرآن کلمه مِثْل به کار نرفته است، ولی همه آن را جزء مَثَل های قرآنی شمرده اند.

نتیجه این که: بودن یا نبودن کلمه مِثْل دلیل برشمردن آن آیه از امثال القرآن

1- 23 / کهف .
2- 11 / نساء .

نیست ؛ بلکه «هر آیه ای از آیات قرآن مجید (چه کلمه مثل در آن باشد یا نباشد) که یک مطلب عقلی پیچیده را در قالب یک امر محسوس و قابل فهم، برای همگان مطرح کند، جزء امثال القرآن محسوب می شود».

شرح و تفسیر

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْانِ لِلنّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ» ؛ کلمه «صَرَّفنا» از مادّه تصریف است ؛ «تصریف» به معنی «تبدیل کردن، جابه جا نمودن و تغییر دادن» است. به «صرّاف» از این جهت «صرّاف» می گویند که دائما ارزهای مختلف را به یکدیگر تبدیل می کند ؛ ریال را به دلار و دلار را به دینار تبدیل می کند و همچنین سایر ارزها.

«علم صرف» را نیز به این جهت «علم صرف» نامیده اند که کلمه واحدی را به اشکال مختلف و گوناگون درمی آورد و به الفاظ متفاوت تغییر می دهد: ماضی،

مضارع، اسم فاعل، اسم مفعول و مانند آن، جمع و تثنیه، مذکّر و مؤنث، مخاطب و مغایب و متکلّم و... .

خداوند متعال، در آیه شریفه می فرماید که ما در این قرآن، مثال های مختلف و گوناگونی بیان کردیم و برای مردم، یک موضوع را در لباس های متفاوت و مختلف درآوردیم و خلاصه مثال های متنوّعی بیان کردیم تا انسان هدایت شود.

فلسفه تنوع مثال های قرآنی

سؤال: چرا قرآن مجید از مثال های متنوع استفاده کرده است؟ چرا مطلب و مضمون واحد را در قالب های مختلف بیان کرده است؟ گاهی به حیوانات مثال می زند ؛ زمانی به انسان های صالح یا فاسد مثال می زند ؛ برخی اوقات از گیاهان در مثال ها استفاده می نماید ؛ در جایی نیز نور آفتاب را مورد مثال خود قرار می دهد و خلاصه، مثال های متنوّع و مختلفی بیان می کند، دلیل آن چیست ؟

پاسخ: ساختمان فکری افراد، همانند شکل ظاهری آنها، متفاوت است ؛ شخصیّت، ظرفیّت، قدرت تفکّر و تحلیل مسائل، ذوق و سلیقه، فرهنگ افراد و مخاطبین، مختلف است. اگر گوینده ای بخواهد موفق باشد و سخنانش در مخاطبین و شنوندگان که از طیف مختلف هستند نافذ و مؤثّر باشد، باید کلماتش را در قالب بیان های گوناگون و متنوع بیان کند ؛ زیرا برخی از مطالب با یک شیوه بیان خاص ممکن است در انسان پیر مؤثّر باشد، اما هیچ تأثیری برای یک جوان نداشته باشد، یا جمله ای در شخص بی سواد نفوذ کند، ولی برای اشخاصی تحصیل کرده، نافذ نباشد ؛ یا مطالبی برای زنان جنبه اثرپذیری بیشتری دارد، در حالی که برای مردان فاقد تأثیر است و... .

بنابراین، گوینده باید با آگاهی از این نکته مهم، مطلب خود را در عبارت های مختلف بیان کند تا در همه مخاطبین تأثیر کند.

قرآن مجید که مخاطبین آن تمام انسان ها، از بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا قیام قیامت هستند و این انسان ها در نقاط مختلف جهان، با سلیقه ها و افکار و معلومات متفاوتی هستند، از مثال های متنوع استفاده کرده است تا برای تمام مخاطبینش، در طول تاریخ مؤثّر باشد ؛ به عبارت دیگر، «چنین کتابی با وجود کثرت و تنوع مخاطبین، نمی تواند با ادبیّات واحدی با همه سخن بگوید» ؛ بلکه مطالب خود را باید با ادبیات و شیوه های مختلف به مردم ارائه کند تا برای همگان قابل فهم باشد .

ص:39

دوّمین مثال: مثال منافقان

مثال منافقان

اوّلین مثالی که موضوع بحث ماست، آیه 17 و 18 سوره بقره است: خداوند متعال در این دو آیه چنین می فرماید: «مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نارا فَلَمّا اَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لایُبْصِرُونَ. صُمٌ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لایَرْجِعُونَ».

مَثَل آنان [منافقان] همانند کسی است که آتشی برافروخته [تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند] ؛ ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند [طوفانی می فرستد و] آن را خاموش می کند و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد، آنها کران، گنگ ها و کورانند؛ لذا [از راه خطا] باز نمی گردند!

دورنمای بحث

دراین آیه سخن از منافقان است که خود را در پس پرده نفاق پنهان ساخته اند ؛ اما سرانجام پرده نفاقشان دریده می شود و آنان رسوا می گردند.

منافقان به انسانی تشبیه شده اند که تنها در بیابانی تاریک، سرگردان است و می کوشد به روشنی آتشی راه نجات پیدا کند ؛ اما راه به جایی نمی یابد و همچنان در سرگردانی و تاریکی بیابان تنها می ماند.

شرح و تفسیر

دو تفسیر برای آیه شریفه ذکر شده است:

نخست این که: مَثَل منافقان، مثل انسان های گم گشته و سرگردان در بیابانی تاریک و مخوف است. فرض کنید مسافری شبانگاه از کاروان خود عقب می ماند و در بیابانی تاریک، تنها گرفتار می شود. این مسافر نه نوری دارد نه روشنایی ؛

نه دلیلی دارد و نه راهنمایی ؛ نه جادّه مشخصی پیدا می کند و نه قطب نمایی. از یک سو، ترس از دزدان و حیوانات درنده و از سوی دیگر ترس از هلاکت ناشی از گرسنگی و تشنگی او را به چاره اندیشی و تلاش وامی دارد. به جستجو می پردازد. مقداری هیزم فراهم می کند و آنها را آتش می زند، شعله آتش را بر بالای دست می گیرد و با شتاب به حرکت درمی آورد. ناگهان وزش بادی تند شعله اش را خاموش می کند، تا بخواهد هیزمی جمع آوری کند و شعله ای بیفروزد،اندک راهی را که برای نجات خود طی کرده بود، هدرمی دهد و گم می کند.

منافقان مانند این مسافر تنها و ره گم کرده و از راه دور مانده اند. اینان در روشنایی زندگی در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند. از قافله انسانیّت و ایمان عقب مانده اند. هیچ نشانه راهی ندارند. خداوند نور هدایت را (به دلیل رفتار خودشان) از آنان گرفته و آنها را در تاریکی رها نموده است.

ص:42

منافقان شخصیّت های دوگانه و دورویی دارند، ظاهری مسلمان وباطنی کافر.

ظاهری دوستانه و باطنی دشمن صفت و... . اینان از ظاهر پرفریب خود روشنایی آتشی پدید می آورند. خود را مسلمان نشان می دهند و از مزایای اسلام بهره مند می گردند، ذبیحه آنان حلال محسوب می شود، آبروی آنها محفوظ می ماند، اموال آنها محترم شمرده می شود، از حقّ ازدواج با مسلمانان برخوردار می شوند و... . این ها بهره های اندکی است که از روشنی آن آتش در این زندگی کوتاه مادّی خود به دست آورده اند. با مرگ، این آتش خاموش می شود و روشنی آن از بین می رود (ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ) و خداوند آنان را در تاریکی های قبر و برزخ و قیامت رها می کند. در آنجاست که درمی یابند آن اسلام ظاهری و ایمان ریایی هیچ سودی برایشان ندارد.

نتیجه آن که، این آیه شریفه و مَثَل رسا و روشن، تشبیهی است که در آن،

«مُشَبَّه» منافقانند و «مُشَبَّهٌ به» مسافر سرگردان در بیان و «وجه شَبَه» حیرانی و سرگردانی و بی اثر بودن سعی و تلاش های ظاهری آنان است. (1)

تفسیر دوم

در پی تفسیر اوّل، باید خاطر نشان کرد که روشنی ظاهری آن آتش و تاریکی و تنهایی بعدی اش تنها مربوط به جهان معنوی و قیامت نیست، بلکه پیامدهایی در این دنیانیز دارد.

منافق برای همیشه نمی تواند نفاقش را پنهان کند، در نهایت رسوا می شود ؛

1- در هر تشبیهی سه رکن اساسی وجود دارد ؛ «مُشَبَّه»، «مُشَبَّهٌ به» و «وَجْهِ شَبَه» ؛ مثلاً وقتی انسانی را به شیر تشبیه می کنیم، انسان «مشبّه» و شیر «مشبّهٌ به» و شجاعت «وجه شبه» است ؛ یعنی انسان را در شجاعت به شیر تشبیه نموده ایم .

زیرا زمانی که منافعش را در خطر نابودی می بیند، باطن پلید و درون ناپاکش را آشکار می سازد. مگر منافقان صدر اسلام نبودند که در جنگ ها و حوادث مختلف باطن خود را آشکار کردند؟ !

طبق این تفسیر «ذَهَبَ اللّه بِنُورِهِمْ» نه تنها در جهان آخرت و قیامت، که در همین دنیا تحقّق پیدا می کند.

پیام های آیه

1 اقسام منافقان

منافق الزاما شخص نیست، بلکه ممکن است یک گروه و یا یک سازمان نیز منافق باشد و در بُعدی وسیع تر حتّی ممکن است حکومت یک کشور نیز منافق باشد. بعضی از کشورهای مدّعی اسلام که به ظاهر سنگ اسلام را به سینه می زنند و در محافل و مجالس و کنفرانس های اسلامی شرکت می کنند، دیده ایم

که چگونه رسوای خاصّ و عام شده اند ؛ چرا که همدستی و همداستانی آنها با یکی ازبزرگترین دشمنان اسلام ومسلمانان؛یعنی اسرائیل غاصب آشکارشده است.

2 صورت های 3گانه نفاق

از جمله نتایجی که از بحث اجمالی بالا گرفته می شود، صور گوناگون نفاق است که عبارتند از:

الف نفاق در عقیده: مانند کسی که به زبان مدّعی اسلام و مسلمانی است ؛ ولی «مسلمان» شناخته نمی شود و یا تظاهر به ایمان می کند ؛ ولی «مؤمن» شمرده نمی شود.

ب نفاق در گفتار: مانند کسی که سخنی می گوید ؛ ولی خود در دل بدان اعتقاد ندارد. با این بیان «دروغگو» منافق است ؛ زیرا که زبان و دلش یکی نیست.

ج نفاق در کردار: مانند کسی که «عملِ» ظاهرش بانیّت باطنی او متفاوت و

متضاد است. همچون کسی که در ظاهر خود را نمازخوان و یا امانتدار نشان می دهد ؛ ولی در واقع «بی نماز» و «خائن» است. (1)

3 نشانه های نفاق

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی از نشانه هاي نفاق اشاره شده است. حضرت در این روایت می فرماید: «ثلاثٌ مَن کُنَّ فیه کانَ مُنافقا وَ اِنْ صامَ وَ صَلّی وَ زَعَمَ اَنَّهُ مُسْلمٌ: مَنْ اذا ائْتَمَنَ خانَ، وَ اذا حَدَّثَ کَذِبَ وَ اِذا وَعَدَ اَخْلَفَ...»

ترجمه و توضیح: این سه صفت در هر کسی باشد منافق است، اگر چه روزه بگیرد و نماز بگذارد و تصوّر مسلمانی داشته باشد:

اول خیانتکاری: انسان خیانتکار منافق است ؛ زیرا در ظاهر خود را

1 برای آگاهی بیشتر: ر.ک. میزان الحکمه، باب 3966، حدیث 20599 .

امین نشان می دهد، ولی در باطن خائن است. بنابراین نمی توان اموال و بیت المال را بدو سپرد.

دوم دروغگویی: انسان دروغگو منافق است ؛ زیرا که با چرب زبانی کلامی، نیّتی پلید و خلاف حقّ و حقیقت دارد ؛ هر چند نماز بخواند و دعای ندبه و توسّل و... بر زبان جاری سازد.

سوم خلف وعده: کسی که به وعده و گفته خود عمل نمی کند، منافق است ؛ زیرا عمل به وعده و پایبندی به گفته از نظر اخلاقی پسندیده و ضروری است و حتی از نظر فقهی نیز گاهی واجب است.(1) کوتاه سخن آن که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن در شخص، نفاق شمرده می شود.

1 برای آگاهی بیشتر: ر.ک. میزان الحکمه، باب 3966، حدیث 20599 .

خطر منافقان از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی رضی الله عنه در کتاب ارزشمند «سفینه البحار»، ذیل مادّه «نَفَق» حدیث جالبی درباره خطر منافقان از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«قالَ رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله : إنّی لا اَخافُ عَلی اُمَّتی مُؤمنا و لا مُشْرِکا، اَمّا الْمؤمِنُ فَیَمنَعُهُ اللّه ُ بِایمانِهِ وَ اَمَّا الْمُشْرِکُ فَیقْمَعُهُ اللّه ُ بِشرکِهِ، وَ لکِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ کُلَّ مُنافِقِ عالِمِ اللِّسان، یَقُولُ ما تَعْرفُونَ وَ یَفْعَلُ ما تُنْکِرُونَ» حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: من از خطر آدم باایمان و انسان مشرک بر اُمّتم نمی ترسم ؛ چون خداوند از خطر انسان مؤمن به وسیله ایمانش جلوگیری می کند و مشرک را خداوند به خاطر شرکش نابود می سازد ؛ ولی تنها کسانی که از شرّ آنها بر شما می ترسم، منافقان هستند. منافقانی که چرب زبانند و در باطن در پی هدف

دیگری هستند. سخنانشان جذّاب است ؛ امّا در عمل مبتلا به کارهای زشتند. (1)

4 «نور» و «ظلمات»

خداوند می فرماید: «وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُون» خداوند اینها را در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند قرار می دهد. در قرآن مجید کلمه ظلمت به صورت مفرد نیامده است، بلکه در تمام 23 مورد استعمالش به صورت جمع آمده است ؛ امّا کلمه نور برعکس در هیچ مورد در قرآن مجید به صورت جمع استعمال نشده است، بلکه در تمام 43 بار کاربرد این کلمه به صورت مفرد

آمده است ! آیا این تفاوت پیامی ندارد ؟

سرّ این مطلب این است که قرآن می خواهد بگوید نور یکی بیش نیست و آن

1 نهج البلاغه، نامه 27 و نیز میزان الحکمه، باب 3934 .

نور توحید است و همه نورها به نور خداوند بازمی گردد «اَللّه ُ نُور السَّمواتِ وَالاَرْضِ» (1) نور ایمان، نور علم، نور یقین، نور اتّحاد و همبستگی و... همه به یک نور برمی گردد و آن نور خداست ؛ بنابراین یک نور بیشتر وجود ندارد به همین جهت همواره نور به صورت مفرد بیان شده است.

امّا نفاق و کفر و پراکندگی ها و اختلاف ها همه یک ظلمت نیستند، بلکه ظلمت های متفرق و جداگانه ای هستند. ظلمت جهل، ظلمت کفر، ظلمت بخل، ظلمت حسد، ظلمت عدم ترس از خدا، ظلمت هوی و هوس، ظلمت وسوسه های شیطانی و... خلاصه ظلمت های متعدّدی وجود دارد؛ بدین خاطر است که ظلمت در سراسر قرآن مجید به صورت جمع استعمال شده است.

1 35 / فرقان .

5 تفسیر آیه 18 «صُمٌ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ»

منافقین طبق این آیه شریفه دارای سه ویژگی هستند: اوّل «صُمّ» هستند. «صُمّ» جمع «اَصَمّ» به معنای کری است. دوم «بُکْم» هستند. «بُکْم» جمع «اَبْکَمْ» به معنای گنگ و لال است یعنی منافقان هم لال و هم گنگ هستند و معنای این دو جمله این است که اینها همواره کر و لال هستند ؛ چون کسانی که کر هستند خواه ناخواه لال هم می شوند، اگرچه از نظرپزشکی دستگاه تکلّم آنها سالم باشد ؛ زیرا وقتی انسان چیزی نشنود نمی تواند تکلّم کردن را بیاموزد و تجربه کند و شاید بدین جهت در آیه شریفه صفت کری اوّل آورده شده است ؛ یعنی اینان همواره کر و لال هستند.

سوم «عُمی» هستند. «عُمّی» جمع «اَعْماء» به معنای نابینایی است. یعنی منافقان نه زبان گویا دارند و نه گوش شنوا و نه چشم بینا و کسی که کر و لال و

نابینا باشد چطور می تواند دریابد که به راهی نادرست گام گذاشته است و اصلاً چگونه می تواند به انحراف و خطای خود پی ببرد ؟

چون این سه عضو ابزار شناخت انسان هستند: گوش وسیله تعلیم و یادگیری، زبان وسیله انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر، و چشم هم وسیله کشف علوم جدید و یافته های تازه می باشد. وقتی کسی هیچ یک از این سه ابزار شناخت را نداشته باشد نمی تواند از مسیر انحراف خارج شود یا به راه حق بازگردد؛ بنابراین پرسشی مطرح می شود که منافقان که چشم و گوش و زبان دارند پس چرا در قرآن به کر و لال و کور تعبیر شده است؟ در پاسخ باید گفت: قرآن منطق خاصّی دارد، در فرهنگ قرآن هر چیزی در دایره آثارش دیده می شود و وجود و عدم آن از نظر قرآن به وجود و عدم آثار آن بسته است.

بنابراین، آنها که چشم دارند و از این نعمت الهی برای دیدن آیات پروردگار و

مشاهده صحنه های عبرت آموز بهره نمی برند و در واقع چشم آنها چنین اثر وجودی ندارد، از نظر قرآن کورند و آنها که گوش دارند ؛ ولی پیام خدا و صدای مظلومان را نمی شنوند در منطق قرآن کران هستند و نیز کسانی که زبان دارند ؛ ولی آن را به ذکر خدا و امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل و... به کار نمی گیرند در فرهنگ قرآن لال محسوب می شوند. حتّی در ابعاد وسیع تر قرآن مجید بر مبنای همین فرهنگ، عدّه ای از انسان های مرده را زنده می نامد و بسیاری از مردم زنده را مرده ؛ مثلاً در مورد شهدای در راه حق که به ظاهر مرده هستند می فرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ» ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند،

مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند . (1) شهدا از نظر قرآن زنده هستند ؛ چون اثر یک انسان را دارند باعث تقویت دین و اسلام می شوند و یاد و خاطره آنها یادآور معروف ها و خوبی ها است.

6 منشأ 3گانه «نفاق»

نفاق عمدتا سه منشأ و سرچشمه دارد :

اول عجز از دشمنی و مبارزه مستقیم

دوم احساس حقارت درونی

دوّمین مثال: مثال منافقان (55)

سوم دنیا پرستی شدید

قرآن مجید در سوره توبه، در آیات 75، 76، 77 نمونه تکان دهنده و بارزی از

1 169 / آل عمران .

ص:55

این دسته از منافقان را بیان کرده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ اتینا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحینَ. فَلَمّا اتیهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ. فَاَعْقَبَهُمْ نِفاقا فی قُلُوبِهِمْ اِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِماآ اَخْلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ» بعضی از آنان (منافقان) با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعا صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود.» امّا هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! این عمل (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دلهایشان برقرار ساخت. این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلّف جستند و دروغ می گفتند.

این آیات در مورد شخصی به نام «ثَعْلَبَهَ بن حاطِب» نازل شد. او ابتدا شخص

مسلمانی بود و همواره در نماز جماعت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت می کرد ؛ ولی از آنجایی که فقیر بود مرتّب اصرار داشت که پیامبر برایش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد پیغمبر فرمود: «قَلیلٌ تُؤدّی شُکرَهُ خیرٌ مِنْ کثیرٍ لا تُطیقُه» مقدار کمی که حقّش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقّش را نداشته باشی. (1)

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که مصلحت او همین زندگی ساده است ولی ثَعْلَبَه دست بردار نبود و هر روز تقاضای خود را تکرار می کرد. (2)

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که مصلحت او همین زندگی ساده است ولی ثَعْلَبَه

1 تفسیر نمونه، جلد 8، صفحه 48 .

2 تفسیر نمونه، جلد 8، صفحه 48 .

دست بردار نبود و هر روز تقاضای خود را تکرار می کرد. (1) و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به خدایی که تو را به حق فرستاده است سوگند یاد می کنم ؛ اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را می پردازم».

پیامبر برایش دعا کرد چیزی نگذشت که پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت

1 یکی از نتایج این داستان عدم پافشاری در دعاها و درخواست ها از خداست ؛ چه بارها تجربه شده است که درصورت اجابت دعا از طرف خداوند چه ضرر و زیانی متوجه شخص شده است. قرآن مجید در سوره بقره آیه 216 چه زیبا می فرماید: « عَسی اَنْ تَکْرَهُواشَیْئا وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئا وَ هُوَشَرٌّ لَکُمْ» حتی در خواسته های معقول و خداپسندانه نیز این امر صادق است ؛ مثلاً شخصی که اصرار می ورزد توفیق نماز شب بیابد ؛ ولی موّفق نمی شود، شاید به نفعش نباشد ؛ چه ممکن است با این نماز شب دچار عُجب و ریا شود .

و ثروت سرشاری به او رسید و با آن گوسفندانی خرید و کم کم نماز جماعت همه وقت او تبدیل به یک وقت شد و گوسفندانش به قدری زیاد شد که دیگر نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، به خارج از مدینه رفت و دیگر به کلّی از نماز جماعت محروم شد و آنقدر به مادّیات دنیایی مشغول شد که به وعده اش در مورد دادن صدقه عمل نکرد! نه تنها صدقه مستحب را نپرداخت، بلکه از پرداختن صدقه واجب (زکاه مال) هم خودداری کرد و در این راه تا بدان حدّ اصرار ورزید که این حکم الهی را به استهزاء و تمسخرگرفت و آن را به جزیه ای که یهودمی پردازندمقایسه کرد. (1)

1 خیلی از کسانی که خمس و زکاه به آنها تعلّق می گیرد، برای توجیه عمل ناپسند خود ؛ یعنی پرداخت نکردن این وجوه های شرعی، چنین سخنانی بر زبان جاری می کنند ؛ مثلاً می گویند: چه معنی دارد که ما زحمت بکشیم و دیگران بخورند؟ !

قرآن مجید علّت بیچارگی «ثعلبه» و نفاق او را بخل و دنیاپرستی و پیمان شکنی می داند. اگر ما می خواهیم مبتلا به این بیماری خطرناک نشویم، باید مواظب این سرچشمه های نفاق باشیم و از آن دوری کنیم.

ص:60

سومین مثال: تشبیهی دیگر برای منافقین

تشبیهی دیگر برای منافقین

خداوند متعال در آیه 19 و 20 سوره بقره می فرماید: «اَوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ فیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ یَجْعَلُونَ اَصابِعَهُمْ فی اذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللّهُ مُحیطٌ بِالْکافِرینَ. یَکادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصارَهُمْ کُلَّما اَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فیهِ وَ اِذا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قامُوا وَ لَوْشاءَاللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصارِهِمْ اِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ» [مثل منافقان] همچون بارانی از آسمان است که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه [بر سر رهگذران] ببارد آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش های خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند به کافران احاطه دارد [و آنان در قبضه قدرت او هستند]. روشنایی [خیره کننده] برق نزدیک است چشمانشان را برباید، هر زمان که [برق جستن می کند و صفحه بیابان را] برای آنها روشن می کند [چند گامی] در پرتو آن راه

می روند و چون خاموش می شود، توقف می کنند و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد ؛ چرا که خداوند به همه چیز تواناست.

شرح و تفسیر

در این آیات شریفه نیز سخن از منافقان و خطر نفاق به میان آمده است و شاید این آیه و مَثَل قبلی ناظر به حال عدّه ای از منافقان، و این آیات ناظر بر عدّه دیگری از این ریاکاران دو چهره باشد. طبق این آیه شریفه حال منافقان مانند حال مسافری است که در دل شب تاریک در بیابانی راه را گم کرده است در حالی که باران شدیدی می بارد. نه پناهگاهی دارد و نه رفیقی، نه راه را می شناسد و نه روشنایی وجود دارد. پرده های ظلمانی ابر هم آسمان را پوشانیده است و مختصر نور ستارگان هم به او نمی رسد و این ها همه در حالی است که رعد و برق شدید هم می آید، البتّه روشن است که این رعد و برق وحشت دوچندانی در

این شخص گمشده ایجادمی کند؛ چون صدای رعد مخصوصا در بیابان ها شدیدتر است و برق هم در این وضع و حال خیره کننده تر است. چنان که گویی می خواهد چشم را کور کند. با این خطرات مسافر گمشده بر اثرترس از رعد انگشتانش را در گوش فرو می برد و از بیم جان به خود می لرزد که مبادا صاعقه او را به کام خود کشد. وضعیّت منافق همانند موقعیّت چنین مسافر راه گم کرده است.

(62) مثال های زیبای قرآنی

«... وَ اللّهُ مُحیطٌ بِالْکافِرین» و خداوند بر کافران احاطه دارد. محیط را در این آیه به دو مفهوم تفسیر کرده اند: اوّل احاطه علمی خداوند. دوم احاطه قدرت خداوند. اگر «محیط» در مفهوم اول مراد باشد، پیام آیه چنین است که خداوند بر همه کفّار احاطه علمی دارد و اگر مفهوم دوم مورد نظر باشد، آیه چنین معنی می دهد که خداوند قادربه هرکاری است و کسی نمی تواند از گستره قدرتش دور و خارج شود.

«وَ یَکادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصارَهُمْ» نزدیک باشد که [تابش] برق چشمانشان را

نابینا سازد. زیرا اگر در محیطی تاریک باشد و به تاریکی عادت کند هرگاه تابش تند نوری قوی بر آن بتابد در خطر کوری قرار می گیرد.

«کُلَّما اَضاءَ لَهُمْ مَشَوافِیه» هرگاه که [برق] بردمد [و آنان روشنی ببینند] چندگامی برمی دارند. این مسافر راه گم کرده وقتی روشنی برق را می بیند خوشحال می شود و شروع به حرکت می کند و به جلو می رود تا شاید راه خویش را بیابد، ولی این نور موقّتی و ناپایدار است و زود از بین می رود.

«وَ اِذا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قامُوا» و چون [آن روشنی برق] خاموش شود [حیرت زده] از رفتن باز ایستند و مسافر به ناچار متوقّف می شود و دوباره حیران و ناامید سرجای خود میخکوب می شود.

«وَ لَوْ شاءَ اللّه ُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصارِهِمْ» اگر خدا می خواست گوشهایشان را [به بانگ رعد] کر و چشمانشان را [به تابش برق] کور می ساخت.

ص:64

منافق نیز همچون این مسافر گمشده است. با اظهار ایمان از پرتو روشنی «ایمان» بهره مند می شود ؛ اما چون ایمانش ظاهری است بهره او نیز اندک است بدین سبب دیر یا زود رسوا می شود و دیگر بار در تاریکی و ظلمت ایمان ریایی خود و کفر و نفاق خویش فرو می رود.

پیام های آیه

1 چگونگی ایجاد برق و صاعقه

اگر دو ابر که دارای بار الکتریکی متّضادند در آسمان با یکدیگر برخورد کنند، همانند تماس دو سیم برق مثبت و منفی، جرقه و برق تولید می کنند و صدایی نیز از این برخورد ایجاد می شود که «رعد» نام دارد و هر قدر این دو ابر بزرگتر و در حقیقت بارهای الکتریکی آنها بیشتر باشد، روشنی برق شدیدتر و صدای رعد گوش خراش تر است. اما «صاعقه» بر اثر برخورد یک قطعه ابر با بار الکتریکی مثبت با یک مانع زمینی مانند کوه یا زمین، درخت و یا انسان بوجود

می آید در نتیجه جسم قابل سوختن در کوه یا زمین شعله ور می گردد و در کوتاه ترین زمان به پشته ای از خاکستر تبدیل می شود از این روست که صاعقه برای انسان در زمین های هموار خطرناک تر است.

نکته قابل توجه این که بعضی از روایات، رعد و برق را نتیجه اعمال موجودات ماوراء الطبیعه دانسته اند ؛ مثلاً آنچه که علم امروز در مورد برق و صاعقه می گوید با روایات سازگار نیست چون در بعضی از روایات رعد را به صدای فرشتگان و برق را اثر شلاّقی که فرشتگان بر ابرها می زنند، شناخته اند. (1) که طبیعتا با توجیه علمی پیدایش رعد و برق منافقات دارد، این دو گانگی مختلف و متضاد در ذهن کنجکاو مؤمن پرسشی را مطرح می سازد. براستی کدامیک دلیل حقیقی ایجاد رعد و برق است؟ در پاسخ باید گفت: توجیه علمی پیدایش رعد و

1 مَنْ لا یَحْضَرَهُ الْفَقیه ،جلد اوّل، صفحه 334، حدیث 9 و 10 .

برق با تفسیر دینی آن هیچ تضاد و منافاتی ندارد ؛ زیرا یکی از معانی ملک و فرشته قوایی است که خداوند در طبیعت آفریده است مثل نیروی جاذبه و ابر به عنوان مثال در روایات آمده است که «هر قطره که از آسمان به طرف زمین فرو می ریزد یک ملک آن را گرفته، بر زمین می گذارد». (1) با این تفسیر که مراد از ملک «نیروی جاذبه زمین» است این روایت توجیه علمی و امروزی می یابد ؛ از این رو روایات مربوط به رعد و برق نیز با دیدگاه های علمی، قابل انطباق است و در حقیقت اختلاف و تضادّی میان آنها دیده نمی شود.

2 تفاوت این دو مَثَل

هر دوی این مثل ها مربوط است به مسافر را گم کرده در بیابان. در مثل اوّل، مسافر با خطرهای گمراهی، گرسنگی و تشنگی و حیوانات درنده و گزنده

1 مَنْ لا یَحْضَرَهُ الْفَقیه ،جلد اوّل، صفحه 333، حدیث 5 .

روبروست ؛ ولی در مثل دوم، خطرهای دیگری مانند رگبار، سیلاب، رعد، برق و صاعقه نیز این مسافر را تهدید می کند. بدیهی است که وضعیّت مسافر در مَثَل دوم بسیار بدتر و مرگ آورتر است.

بعضی معتقدند که دو مثال مزبور بیان حال یک گروه خاص ؛ یعنی منافقان است ؛ ولی به نظر می رسد که هر کدام از این دو مثل به یک دسته معیّن از گروه منافقان مربوط و مخصوص باشد ؛ چون می توان منافقان را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول آنهایی هستند که ایمانی ضعیف ؛ ولی ناپایدار دارند. اینان مسلمانند ؛ اما طمع جاه و مال، آنان را به دروغ، بخل و پیمان شکنی وامی دارد.

بنابراین، دسته اول منافقان را «مسلمانان ضعیف الایمان» باید نامید ؛ مانند ثعلبه بن حاطب که در صفحات پیشین از او نام برده شد. دسته دوم، آنهایی هستند که هرگز «مؤمن» نبوده اند و از آغاز تظاهر به «اسلام و مسلمانی» کردند. اینان کافرانی هستند که از بیم قدرت اسلام یا طمع بهره مندی از منافع مسلمانی،

به ظاهر مسلمان شده اند. بنابراین، دسته دوم منافقان را «کافران مسلمان نما» باید نامید ؛ مانند ابوسفیان ها، معاویه ها و مروان ها و...، آشکارا پیداست که دسته دوم دشمنان قسم خورده اسلام هستند و وجودشان به مراتب خطرناک تر از دسته اول است. از این رو، به نظر می رسد که مَثَل اول ناظر به دسته اول و مثل دوم ناظر به دسته دوم منافقان است که حال و وضعشان همانند خطر وجودی آنان سخت تر و پرخطرتر است.

نتایج مَثَل های اول و دوم

از آیات چهارگانه این دو مثل می توان نتیجه گرفت: که «منافق آرامش ندارد» تنهایی و ترس، اضطراب، رسوایی و تمامی خطراتی که آن مسافر تنهای عقب مانده از قافله را در آن بیابان تاریک و بی آب و علف و بارانی و پر رعد و برق و صاعقه، تهدید می کند برای منافق هم متصوّر است ؛ اما مسلمان مؤمن آرامش دارد ؛ زیرا «آرامش در سایه ایمان خالص به خداست».

خداوند متعال چه زیبا می فرماید: «اَلَّذینَ ءَامَنُواْ وَ لَمْ یَلْبِسُوآا ایمنَهُمْ بِظُلْمٍ اُوْلآئِکَ لَهُمُ الاْمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»(1) [آری] آنهایی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست و آنها هدایت یافتگانند !»

در آیات دیگر می خوانیم: «لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ فِی الاْخِرَهِ لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ» (2) آگاه باشید [دوستان] اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند. همان هایی که ایمان آوردند و [از مخالفت فرمان خدا [پرهیز می کردند در زندگی دنیا و آخرت شاد [و مسرور]ند. وعده های الهی تخلّف ناپذیر است! این است رستگاری بزرگ !

ناامنی، پریشانی و ترس در این دنیا و آتش و عذاب جهنّم در آخرت نصیب منافقان می شود و آرامش و اطمینان خاطر، سعادت و رستگاری از آن مؤمنان است.

1 82 / انعام .

2 64 62 / یونس .

چهارمین مثال: قساوت قلب

قساوت قلب

خداوند در آیه مبارکه 74 سوره بقره می فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَهً وَ اِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهارُ وَ اِنَّ مِنْها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ اِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ» سپس دلهای شما پس از این واقعه، چون سنگ سخت شد و حتّی سخت تر از سنگ ؛ چرا که از پاره ای از سنگ ها گاه نهرها جاری می شود و پاره ای از آنها چون شکافته شود، آب از آن بیرون می جهد و پاره ای از خوف خدا [از فراز کوه] به زیر می افتد [اما دلهای شما نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است] و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

شرح و تفسیر

این آیه شریفه در مورد «بنی اسرائیل» و مثال جالب و زیبایی در مورد

سنگدلی آنهاست. بنی اسرائیل در طول تاریخ بشریّت کارنامه تاریک و سیاهی داشته اند. تعصّب، لجاجت، بهانه گیری، خودبرتربینی، کینه توزی نسبت به پیامبرشان، نفوذناپذیری در مقابل حق از جمله ویژگی های این قوم سرکش و ناسپاس است. یهودیان در صدر اسلام هم بر ضدّ مسلمانان کارشکنی های فراوان کردند و نسبت به آنان نفاق می ورزیدند. از یک طرف با مسلمانان پیمان می بستند و از طرف دیگر با زیرپا نهادن آن عهد و پیمان از پشت بر پیکر اسلام خنجر می زدند، عداوت و دشمنی این قوم لجوج با مسلمانان هرگز تمام نشد و همچنان ادامه یافت و در عصر و زمان ما به اوج خود رسید و می توان گفت بیشترین ضربه را «بنی اسرائیل» یا بخش خاصّی از آن به نام «صهیونیزم» بر پیکره امّت اسلامی وارد کرده است. اینان در کشورهای اسلامی منشأ فسادها، قتل ها، درگیری ها، اختلافات، فحشاء و بی اعتنایی به احکام اسلامی مخصوصا

رباخواری و... بوده و هستند، تا بدان حدّ که اگر مظالم آنان یک جا جمع آوری شود، یک کتاب و شاید چند کتاب قطور نوشته شود، بنی اسرائیل آنقدر بی عاطفه و سنگدل بودند که حتّی به پیامبران خودشان هم رحم نمی کردند. حضرت موسی علیه السلام از این قوم لجوج و دل پرخونی داشت. وقتی اینها نسبت به پیامبرشان تا این اندازه بی رحم باشند، روشن است که نسبت به دیگران چگونه خواهند بود.

داستان گاو بنی اسرائیل

آیه شریفه مورد بحث در پی آیاتی است که داستان «گاو بنی اسرائیل» را بیان می کند. خلاصه داستان که در آیات 73 67 سوره بقره آمده است به قرار زیر است:

یکی از بنی اسرائیل به شکل مرموزی کشته شد. و این قتل، سبب اختلاف میان آنان گردید. معمولاً وقتی که حادثه ای رخ می دهد و عامل آن مشخص نیست، کسانی که با هم خرده حسابی دارند، گناه را به گردن طرف دیگر می اندازند و

آنان را عامل آن حادثه معرّفی می کنند. اصل حادثه این بود که جوانی عموی ثروتمند خود را به قتل رساند. این برادر زاده جوان و تنها وارث که از دیر مردن «عمو» ناراحت بود او را کشت تا صاحب و وارث اموال و ثروت فراوان او گردد. بعضی نیز انگیزه قتل را علاقه شدید آن جوان به دختر عموی خود می دانند ؛ زیرا که عمو علیرغم دلبستگی برادرزاده، دخترش را به ازدواج دیگری درآورده بود. وقتی خبر قتل این شخص در بین بنی اسرائیل پخش شد، غوغایی برپا شد و هرکس به دنبال قاتل می گشت از جمله برادرزاده مقتول ؛ یعنی قاتل حقیقی مصرّانه خواستار شناسایی قاتل بود. فتنه عظیمی برپا شد. نزدیک بود که قبایل همدیگر صف آرایی کنند و این حادثه به یک جنگ کامل تبدیل شود. برای حلّ مشکل به خدمت حضرت موسی علیه السلام رفتند و از او خواستند که از خدا بخواهد تا قاتل شناخته شود. حضرتش دست به دعا شد و خداوند خواسته اش را اجابت

کرد و فرمود: گاوی ذبح کنید و خونش را به بدن مقتول بزنید تا وی زنده شود و خود، قاتل را معرّفی کند ؛ بنابراین قرار شد از طریق معجزه این فتنه پایان پذیرد. کلام خداوند در این باره اطلاق دارد و در مقام بیان است و بی قید و شرط ؛ اما این قوم لجوج شروع به بهانه جویی کردند و گفتند: این گاو باید در چه سنّ و سالی باشد؟ حضرت موسی گفت: باید وحی نازل شود. منتظر وحی شد. خداوند فرمود: نه پیر باشد و نه جوان. بنی اسرائیل رفتند و برگشتند و گفتند: این گاو چه رنگی باید داشته باشد؟ حضرت موسی باز در انتظار وحی نشست. وحی آمد که: گاوی باشد زردِ یک دست که رنگ آن بینندگان را مسرور سازد. باز بهانه گرفتند که: چه نوع گاوی باشد؟ باز وحی آمدکه: نه گاو شخم زن باشد و نه گاو آب یاری ؛ ولی گاوی که از هر عیبی پاک و مبرّی باشد. بالاخره بعد از زحمت های فراوان و خرج زیاد گاو موردنظر را یافتند و او را ذبح کردند و به اعجاز الهی

مقتول زنده شد و قاتل را معرّفی کرد.

شرح و تفسیر

این معجزه، طبیعتا می بایست ایمانشان را بیشتر و آنان را به خداوند نزدیکتر می کرد ؛ اما برخلاف این عمل شد. چه این آیه پس از بیان این داستان آمده است: بهانه جویی، اختلاف انگیزی، فتنه گری، تمرّد از فرمان الهی، لجاجت، بی حرمتی به پیامبران و... باعث شد که «قلب های شما مانند سنگ سخت، بلکه سخت تر از سنگ شود». آیات متعدّدی در قرآن مجید وجود دارد که کلمه «قلب» و مشتقّاتش در آن به کار برده شده است. (1) آیا منظور از قلب در این آیات همان قلب صنوبری شکل است که در سینه انسان هاست؟ همان عضوی است که کار گردش خون در

1 بیش از 130باراز قلب ومشتقّاتش درقرآن استفاده شده است.

1- بیش از 130باراز قلب ومشتقّاتش درقرآن استفاده شده است.

بدن انسان را به عهده دارد؟ آیا منظور از قلب در قرآن مجید همان عضوی است که از عجایب خلقت است و در هر دقیقه بطور متوسّط 70 مرتبه می زند و در هر دقیقه 2 بار تمام خون را در تمام بدن انسان به گردش درمی آورد و به جای اوّل بازمی گرداند؟ اگر چه این قلب صنوبری شکل از عجایب خلقت خداوند است و وظایف مهمّی هم در بدن انسان به عهده دارد ؛ ولی مراد قرآن از قلب، این قلب صنوبری شکل نیست.

قلب انسان نشانه عظمت خداست

برای روشن شدن اهمیّت قلب در بدن، اختصارا به وظایف آن اشاره می شود که عبارتند از:

اوّل تغذیه تمام سلول های بدن، موادّ غذایی در معده با شیره معده آمیخته و آماده می شود و در روده ها جذب و سپس وارد گردش خون می شود. خون، مواد

غذایی مورد نیاز بدن را به تمام ذرّات و سلول های بدن می رساند. بدین وسیله، غذای تمام بدن تأمین می شود.

دوم آبیاری بدن، قسمت عمده بدن انسان آب است. اگر بخشی از بدن انسان کم آب شود، پژمرده می شود و می خشکد و کم کم باعث مرگ انسان می شود.

سوم رساندن حرارت یکسان به بدن، بدن انسان گرم است، هیچگاه فکر کرده اید که بدن انسان این حرارت را از کجا تأمین می کند؟ اکسیژن از هوا وارد دستگاه تنفّسی انسان می شود و از آنجا جذب بدن و گردش خون انسان می شود و با سوخت و سوزی که در سلول های بدن انجام می شود، تبدیل به حرارت می گردد و این حرارت به وسیله خون و قلب به همه سلول های بدن انسان می رسد.

چهارم جمع آوری مواد زاید و سمّی، مواد زاید و اکثرا سمّی حاصل از سوخت و سوز بدن به وسیله خون به گردش درمی آید. مقداری از آن به وسیله

دستگاه تنفّسی دفع می شود و مقداری نیز به داخل کلیه ها می آید و توسط ادرار دفع می گردد.

انصافا این قلب با این ظرافت و با این کار زیاد و خستگی ناپذیر، آیتی بزرگ از خداوند است. اگر این قلب از آهن هم باشد در حدود 70 سال عمر انسان سائیده می شود و از بین می رود ؛ اما قدرت بی انتهای خالق، اندامی آفریده که گاهی حتّی بیش از یک صد سال کار می کند و عجیب تر این که قلب از جمله اندام های بدن است که در خواب و بیداری مشغول کار است اگر چه فعالیّتش در خواب کمتر است.

اینجاست که انسان در مقابل این فرموده خداوند «وَ فِی الْأَرْضِ ایاتٌ لِلْمُوقِنینَ. وَ فی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ» و در زمین نشانه هایی [دَال بر وجود خدا] برای جویندگان یقین پیداست و در وجود خود شما [نیز آیاتی است] آیا

نمی بینید؟ !(1)با تمام وجود سر فرود می آورد.

اگر به جز «قلب» دلیل دیگری بر عظمت خداوند وجود نمی داشت توجه به قلب برای درک قدرت و حکمت لایزالش کافی می بود. برای پی بردن بیشتر به عظمت این خلقت و دانستن ارزش این هدیه خدایی، به مطلب زیر توجه کنید: قلب مصنوعی آینه ای برای عظمت قلب انسان

چندین سال قبل یک قلب مصنوعی به قیمت 30 میلیون دلار ساختند ؛ ولی این قلب گرانقیمت، 6 روز بیشتر عمر نکرد و در آن 6 روز هم استفاده کننده آن قدرت حرکت و راه رفتن نداشت. چگونه می توانیم تنها به خاطر نعمت قلب خود که آن

خالق منّان رایگان در اختیار ما نهاده است، شکرگزار باشیم؟ چه زیبا می فرماید:

1- 20 و 21 / ذاریات .

«وَ فی اَنْفُسکُمْ اَفَلا تُبْصِرُون» .

منظور از «قلب» در قرآن

حال که دریافتیم مراد قرآن از قلب این اندام صنوبری شکل درون سینه نیست ؛ گوییم «منظور از قلب در قرآن عقل و عاطفه است». خداوند در آیه 179 سوره اعراف می فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها» جهنّمیان قلب هایی دارند که با آن نمی فهمند، منظور از قلب در این آیه و دیگر آیاتی که کلمه قلب در آن به کار رفته است، عاطفه و عقل انسان است ؛ چون درک و فهم مربوط به عقل انسان است. همان گونه که محبّت، شعور و دانش مربوط به عاطفه و عقل است ؛ به عنوان نمونه، خداوند متعال در آیه 10 سوره بقره می فرماید: «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضا» در دلهای آنان [منافقان] نوعی بیماری است ؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده است.

آیا قلب صنوبری شکل منافق بر اثر بیماری نفاق از کار می افتد و بازمی ایستد؟ و یا بر اثر نفاق و فتنه گری دریچه قلبشان گشاد می شود؟ بدیهی است، منظور از قلب و بیماری آن، اندامی به نام «قلب» و بیماری های شناخته شده عضوی آن نیست، بلکه مراد همان عقل و عاطفه است که در اثر اعمال نفاق آمیز، ضعیف و بیمار می شود تا بدان حد که در حرم امام رضا علیه السلام هم آدم کشی می کند و در حقیقت می میرد. در روایتی می خوانیم که: «امر به معروف سه مرحله دارد مرحله اول: قلبی ، مرحله دوم: زبانی و گفتاری و مرحله سوم: عملی و اجرایی» اگر مرحله سوم امکان نداشت مرحله دوم و اول و اگر مرحله دوم و سوم مقدور نبود، مرحله اول ضروری می نماید. بدین معنی که شخص باید در دل از ظلم و فساد و ظالمان و مفسدان بیزار و نسبت به مصلحان و مؤمنان قلبا علاقه مند باشد ؛ ولی اگر کسی امر به معروف را در هر سه مرحله ترک کند: «فَمَنْ لَمْ یَعْرِف

بِقَلْبِهِ مَعْرُوفا وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكِرا قُلِبَ اَعْلاهُ اَسْفَلُهُ» قلب او وارونه می شود ؛ یعنی پایین قلب به طرف بالا و بالای آن به طرف پایین قرار می گیرد.(1) آیا منظور از این قلب همین قلب صنوبری است؟ این اندام درون قفسه سینه جابه جا نمی شود و واژگون نمی گردد؛ پس منظور از قلب در این روایت نیز عاطفه و ادراک است. از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که قلب در استعمالات قرآن و روایات به دو معناست:

1 عقل و خرد انسانی 2 عواطف آدمی ؛ یعنی آن دو پدیده روحانی که مرکز ادراک و احساسات است. بنابراین، وقتی گفته می شود «قلب دارند و نمی فهمند» مراد این است که عقل دارند ؛ ولی نیروی ادراک و شعورشان از کار افتاده است و

1- بِحارالانوار، جلد 97، صفحه 89 (چاپ بیروت) .

زمانی که گفته می شود «قلبشان سخت شد» ؛ یعنی عاطفه آنها مرده است.

امّا «قلب»، در آیه شریفه 46 سوره حج «فَاِنَّها لا تَعْمَی الأبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدوُرِ» ؛ چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شوند، بلکه قلب هایی که در سینه ها جای دارند کور می شود به قرینه «فی الصدور» به معنای «قلب هایی که در سینه ها جای دارند» آمده است به نظر می رسد که مراد از آن همان قلب صنوبری شکل بدن باشد، آیا به راستی چنین است ؟

عقل گرچه درون سینه انسان نیست ؛ ولی با «مغز» ارتباط دارد. به همین دلیل کسانی که مغز آنها از کار می افتد، ممکن است برای مدّتی قلبشان کار بکند. بنابراین، «صدور» در این آیه شریفه به معنای سینه ها نیست، بلکه در اینجا به معنای «جان» است و در نتیجه، قلب به معنای عقل و ادراک است، بنابراین مفهوم آیه شریفه چنین است: «عقل هایی که در جانهاست».

احتمال دیگر این که: این قلب صنوبری شکل اگر چه مرکز عقل و عواطف نیست ؛ ولی بی ارتباط با این دو نیز نیست. چون ارتباطی مستقیم بین قلب و روح یا عقل و عاطفه انسان وجود دارد ؛ زیرا هر پدیده ای برای روح انسان حادث می شود، هنگامی که می خواهد به انسان منتقل شود، اوّل بر قلب اثر می کند ؛ مثلاً اگر شخصی شادی و شعفی آنی و فراوان بیابد، ضربان قلبش تندتر و در حقیقت قلبش روشن تر می شود و برعکس اگر ناراحتی شدیدی پیدا کند، در قلبش احساس خستگی می کند و یا اگر نسبت به کسی محبت داشته باشد به هنگام حوادث، سنگینی و دردی در قلبش حس می کند. رابطه مسائل روحی و قلب، رابطه آب و چشمه و سطح زمین است ؛ همان گونه که آب از لایه های زیرزمین حرکت می کند و در یک نقطه از زمین می جوشد و بیرون می ریزد، پدیده های روحی نیز از قلب بروز می کنند.

ص:85

از تمامی تفسیرهای یاد شده درباره «قلب» می توان به معنای کلام الهی در «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ» چنین پی برد که روح و عاطفه و عقل و ادراک بنی اسرائیل ، همانند سنگ سخت شده است.

تعبیر قرآن از دل های بنی اسرائیل: «سخت تر از سنگ»

در بخش اول آیه 74 سوره بقره در مورد بنی اسرائیل: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَهً» در مورد «فَهِیَ کَالْحِجارَهِ» و «اَوْ اَشَدُّ قَسْوَهً»، مفسّران آراء مختلفی بیان کرده اند: از آنجا که این آیه همچون دو مثل پیشین درباره منافقان است و نیز همان طور که گفته شد بود نفاق درجات و مراتبی دارد «فَهِیَ کَالْحِجارَهِ» مربوط است به گروهی از بنی اسرائیل که به تعبیر قرآنی «سنگدل» بودند و «اَوْ اَشَدُّ قَسْوَهً» ناظر است به گروهی دیگر از بنی اسرائیل که «سنگدل تر» بودند.

ص:86

این که چگونه دلی می تواند سخت تر از سنگ باشد قرآن مجید در همین آیه توضیح می دهد و در آن سه برکت از برکات سنگ را برمی شمارد:

اول بعضی از سنگ ها در دل کوه ها شکافته می شوند و چشمه ها از آن می جوشد و نهرهای آب از آنها جاری می شود و از این آب ها، کشتزارها و گیاهان و جانوران سیراب می شوند و بدان زنده می شوند و جان می گیرند. آری سنگ برکتی چنین مهم دارد ؛ ولی قلب بنی اسرائیل نه منبع جوشان فضیلت است و نه چشمه سار زلال علم و حکمت و نه کانون عاطفه و نه جای مهر و محبّت! براستی که قلب اینان سخت تر از سنگ است !

دوم بعضی از سنگ ها نیز ترک ها و شکاف های کوچکی پیدا می کنند و همچون حوضچه ای اندک آبی را در خود نگه می دارند که گرچه با آن نمی توان کشتزارها و درختان و جانوران را سیراب کرد، ولی ممکن است

رهگذر تشنه ای را از کام مرگ برهاند ؛ اما قلب بنی اسرائیل سنگدل این مقدار ناچیز هم اثری از مهر و محبّت در خود ندارد.

سوم بعضی از این سنگ ها از خوف و ترس خداوند از بالای کوه فرومی ریزند و در برابر عظمت آفریدگار یکتا و توانا فروتنی می کنند و خضوع نشان می دهند ؛ همانطور که آیه شریفه 21 سوره حشر نیز بر این مطلب دلالت دارد، خداوند در این آیه می فرماید: «لَوْ اَنْزَلْنا هذَا الْقُرْاٰنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعا مُتَصَدِّعا مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ وَ تِلْکَ الْاَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که دربرابر عظمت خدا خاشع می شد و از خوف خدا می شکافت، این مثال هایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشند!

خضوع و خشوع سنگ ها و کوه ها در برابر قدرت و شکوه خداوند، بطور کلّی تسبیح تمامی موجودات جهان را از آیات متعدّد قرآن می توان دریافت. به عنوان نمونه خداوند متعال در آیه 44 سوره اسراء می فرماید: «...وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِه وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ» تمام موجودات عالم او را به پاکی می ستایند ؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید .(1) و حتی برخی از مفسّران برای همه آفریده های خداوند، نوعی زندگی و ادراک قائلند و عقیده دارند که همه موجودات دارای نوعی شعور ذاتی هستند ؛ ولی نه همانند ادراک و شعور انسانی. همچون تسبیحی که به فرموده خداوند باری تعالی «لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ» تسبیح آنها را

1- آیات دیگری نیز بر این موضوع دلالت دارد از جمله آیه 41 / نور، 24 / حشر، 1 / جمعه .

نمی فهمید. در برابر حمد تمامی آفریدگان و ذکر تسبیح همه موجودات و به ویژه خضوع و خشوع سنگ ها در برابر عظمت و جلال آفریدگارشان، قلب های بنی اسرائیلیان به واسطه قساوتشان سخت تر از سنگ شده است ؛ زیرا که قلب هایشان ذکر تسبیح نمی گوید و خودشان در برابر آفریدگارشان سر تسلیم فرود نمی آورند.

عوامل قساوت قلب

اول پیمان شکنی

در آیه 13 سوره مائده می فرماید: «فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً» به علّت پیمان شکنی، آنان [یهود بنی اسرائیل] را از خود دور کردیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم.

دراین آیه یکی از عوامل قساوت و سنگدلی «پیمان شکنی» شناخته شده است ؛ پیمان شکنی با خدا، پیمان شکنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پیمان شکنی با فطرت

انسانی و پیمان شکنی با بشریّت. آری بنی اسرائیل هیچ یک از این پیمان ها را حرمت نداشتند، گویی به پشتوانه قدرت نظامی، تنها با منافع مادّی خود پیمان بستند و به آن وفادار ماندند.

دوم دوری از تعالیم انبیاء و ادیان الهی

خداوند باری تعالی در آیه 16 سوره حدید می فرماید: «اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ امَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذینَ اوُتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ» آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد ؛ سپس زمانی طولانی بر آنان گذشت و قلب هایشان قساوت پیدا کرد ؛ بسیاری از آنها گناهکارند !

این آیه شریفه ابتدا با نهیب سخن حق، انسان غافل را از خواب غفلت بیدار می کند.

ای انسان، تا کی از دست رفتن عزیزانت را می بینی و مرگ را باور نمی کنی؟

تا کی شاهد ناپایداری مادّیات و بی وفایی دنیا هستی و همچنان بدان دل می بندی؟

این آیه مؤمنان را برحذر می دارد از این که مثل بنی اسرائیل شوند ؛ زیرا که آنان بر اثر عمر طولانی خود و تصوّر بی مرگی و نیز تأخیر بعثت پیامبر بعدی بتدریج تعالیم پیامبرشان را از یاد بردند و به خاطر نبود عذاب الهی، از خدا نیز غافل شدند و قساوت قلب پیداکردندوگنهکارشدند!

قساوت قلب در روایات اسلامی

قساوت قلب در روایات اسلامی

درروایات معصومان علیهم السلام نیز عوامل متعدّدی در بیان علل مرگ عواطف و قساوت قلبی انسان ها ذکر شده است که به چند عامل اشاره می شود:

اول فراوانی گناه

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ما جَفَّتِ الدُّمُوعُ اِلاّ لِقَسْوَهِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ اِلاّ بِکَثْرِهِ الذُّنُوبْ» چشم ها خشک نمی شود و [اشک آن قطع نمی گردد] مگر به واسطه قساوت قلب، و قساوت

قلب حاصل نمی شود مگر به واسطه زیادی گناه. (1)

اگر انسانی از مصائب زندگی متأثّر نمی شود و گریه و زاری نمی کند یا شوق عبادت و مناجات ندارد و یا عواطف و ترحّم و نوعدوستی در او پیدا نمی شود و تنها به خود می اندیشد و در پی تأمین منافع خود است و نگران زیان و آسیب دیگران نیست، همه و همه در اثر فراوانی گناهان اوست.

دوم آرزوهای طولانی

در روایتی آمده است: « خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «لا تُطَوِّلْ فِی الدُّنْیا اَمَلُکْ فَیَقْسُوا قَلْبُکْ وَ القاسُ الْقَلْبِ مِنّی

1 عِلل الشّرایع، صفحه 81 و میزان الحکمه، باب 3402، حدیث 16699 .

بَعیدٌ» ای موسی ! در دنیا آرزوهای طولانی نداشته باش که باعث سنگدلی

می شود و انسان سنگدل از من دور است. (1)

سوم دنیاپرستی و غرق شدن در خواسته های مادّی

در انسان مجالی برای رشد و بروز عواطف انسانی و نزدیکی به خدا نمی گذارد ؛ زیرا که اصلی ترین هدف انسان پرعاطفه، وصال حق است. بنابراین، سومین عامل قساوت قلب را دنیاپرستی و دور شدن از خدا می شناسد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «لا تَکْثِرُو الْکَلامَ بِغَیْرِ ذِکْرِاللّه ِ فَاِنَّ کَثْرَةَ الْکَلامِ بِغَیْرِ ذِکْرِ اللّه ِ تَقْسُوا الْقَلْبَ» زیاد حرف زدن در صورتی که غیر از ذکر و یاد خدا باشد، قساوت قلب می آورد. (1)

1 میزانُ الْحِکْمَه، باب 3402، حدیث 16700.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روشنی، زیاده گویی را از عوامل قساوت قلب دانسته است. شایعه پراکنی، دروغ گویی، اتّهام ناروا، شوخی بیش از اندازه و دخالت در اموری که مربوط به شخص نیست، از مظاهر پرگویی و نشانه قساوت قلب انسان پرسخن است.

چهارم کارهای بیهوده

در روایت دیگری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «ثَلاثٌ یُقِسْنَ، اِسْتِماعُ اللَّهْوِ وَ طَلَبُ الصّیدِ وَ اِتْیانُ بابِ السُّلطانِ»(2) سه چیز باعث قساوت قلب می شود: شنیدن موسیقی لهوی، شکارهای تفریحی و رفتن به خانه فرمانروای ستمگر.

1 میزانُ الْحِکْمَه، باب 3402، حدیث 16702.

2 میزان الحکمه، باب 3402، حدیث 16703.

پنجم مال و ثروتی که خیری نداشته باشد

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ص:95

«كَثْرَهُ الْمالِ مُفْسِدَهٌ لِلدّينِ وَ مَقاساهٌ لِلْقَلْبِ» ثروت و مال زیاد هم دین انسان را فاسدمی کند و هم موجب قساوت و سنگدلی می شود. (1)

شکّی نیست که مال و ثروت ابزار خوبی برای دستیابی به نیکی ها و خوبی هاست و شاید به همین دلیل در قرآن مجید در آیه 180 سوره بقره آمده است: «...اِنْ تَرَکَ خَیْرا نِ الْوَصِیَّهُ» مفسّرین «خیر» را در این آیه به مال و ثروت تفسیر کرده اند ؛ ولی کسانی که از اموال زیادشان استفاده خوبی و خیر بکنند کم هستند و نادر .(2)

ششم نگاه کردن به چهره انسان های خبیث

حضرت علی علیه السلام

1 میزان الحکمه، باب 3402، حدیث 16707.

2 همانندحضرت خدیجه علیهاالسلام که همه ثروت خودرابرای تبلیغ اسلام دراختیارپیامبر صلی الله علیه و آله قرارداد .

می فرماید: «اَلنَّظَرُ اِلی الْبَخیلِ یُقسِی الْقَلْب» نگاه کردن به چهره انسان بخیل باعث قساوت قلب و سنگدلی می شود. (1)

انسان وقتی شخص بخیل را می بیند به یاد بخل او می افتد و بخل یادآور قساوت است و یادآوری قساوت کم کم در انسان اثر می کند.

1 میزان الحکمه، باب 3402، حدیث 16709.

ششمین مثال: انفاق

انفاق

خداوند در آیه 261 سوره بقره می فرماید: «مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد [و شایستگی داشته باشد] دو یا چند برابر می کند و خدا [از نظر قدرت و رحمت] وسیع و [به همه چیز] داناست.

«انفاق» راهی برای فقرزدایی

قرآن مجید بر موضوع انفاق تأکید بسیاری کرده و آیات فراوانی در این زمینه آورده است. تعداد آیاتی که کلمه «انفاق» یا مشتقّاتش در آن به کار رفته است، بیش از هفتاد آیه است ؛ البته اگر آیاتی که مضمون آنها، دلالت بر انفاق

دارد ؛ ولی کلمه انفاق یا مشتقّاتش در آن ذکر نشده است را اضافه کنیم، مجموع آیات انفاق بیش از این تعداد خواهد شد.

خداوند متعال در قرآن مجید، انسان را به پرداخت قسمتی از آنچه نصیب او می گردد و در اختیارش می باشد، فرمان داده است. در آیه 19 سوره ذاریات تعبیر زیبایی از این مطلب شده است: «وَ فِی اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائلِ وَ الْمَحْرُوم» و در اموال آنان (پرهیزگاران) حقّی برای سائل و محروم بود.

برابر این آیه، مؤمن برای فقرا و مساکین در اموالش حقّی قائل است.

در قرآن مجید برای تشویق مردم به انفاق تعبیرهای زیبا و جذّابی به کار برده شده است.

1 خداوند در آیه 96 سوره نحل می فرماید: «ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ» آنچه نزد شماست فانی می شود، امّا آنچه نزد خداست باقی است .

چه تعبیر زیبایی! چه عبارت کوتاه و پرمعنایی! یعنی اگر کسی میلیون ها تومان پول خرج کند، تماما از بین می رود ؛ ولی اگر یک تومان برای رضای خداوند و در راه خدا هزینه شود، نزد خداوند و در خزانه غیب او باقی می ماند ؛ یعنی برخلاف آنچه بیشتر مردم تصوّر می کنند، انفاق نابود نمی شود.

2 در آیه 89 سوره نمل آمده است: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها...» هرکس کار نیک و خوبی انجام دهد، بهتر از آن را پاداش می گیرد. (1)

برابر صراحت این آیه شریفه، نه تنها انفاق و صدقه از بین نمی رود و نزد خداوند باقی می ماند، بلکه خداوند در عوض، چیزی بهتر به انفاق کننده می دهد.

3 آیه 160 سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن

1- این آیه شریفه در سوره قصص، آیه 84 نیز آمده است.

آیه می فرماید: «مَنْ جاآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها...» هر کسی کار خوبی انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش می دهد.

این آیه که به طور کلّی درباره «حسنات» است، «انفاق» یکی از حسنات بزرگ را هم دربرمی گیرد که برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد.

و سرانجام در آیه مورد بحث (آیه 261 سوره بقره) ارزش فوق العاده ای برای صدقه و انفاق بیان می شود در این آیه آمده است. «مَثَل کسانی که انفاق می کنند و قسمتی از اموالشان را در راه خدا به فقراء و مساکین می دهند، همچون یک دانه است که هرگاه در زمینی حاصلخیز و مستعد کاشته شود، رشد و نمو می کند، به هفت خوشه تبدیل می شود و در هر خوشه یکصد دانه جای می گیرد» یعنی «انفاق تا هفتصد برابر اجر و پاداش دارد» و حتی بیش از این ؛ زیرا که خداوند برای هر کس که بخواهد آن را مضاعف، دو برابر یا بیشتر، می کند.

منظور از «فی سبیل اللّه

در قرآن مجید «فی سبیل اللّه (1) و «عن سبیل اللّه (2) زیاد به کار رفته است و منظور مطلق «راه خدا» است و دربرگیرنده همه انواع انفاق فی سبیل اللّه می شود ؛ مانند جهاد نظامی، جهاد فرهنگی، جهاد سازندگی، تأسیس کتابخانه، کمک به نیازمندان، ساخت و راه اندازی بیمارستان و درمانگاه، تأسیس صندوق قرض الحسنه... .

البته رعایت اولویت ها و ضرورت ها، بسیار مهم و بجاست و دست زدن به ابتکار و نوآوری باعث جلب و جذب گسترده تر مردم به این گونه

1- این تعبیر بیش از 45 بار در قرآن مجید به کار رفته است .
2- این تعبیر بیش از 25 بار در قرآن مجید به کار رفته است .

کارها می شود.

فقرزدایی در سایه توزیع عادلانه ثروت

اگر روزی به حدّی از توانایی اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت برسیم که در سراسر کشورهای اسلامی، فقر و فقیر وجود نداشته باشد، در آن صورت، از نظر اقتصادی جامعه اسلامی مطلوبی خواهیم داشت.

این عقیده و خواسته، یک ادّعا و شعار یا سخن احساس برانگیز و یا شعر نیست، بلکه مضمون روایتی است از ششمین پیشوای شیعیان جهان، حضرت امام صادق علیه السلام ؛ به این روایت توجه کنید:

«اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَراءِ فی مالِ الاَغْنیاء ما یَسعُهُمْ وَ لَوْ عَلِم اَنَّ ذلِک لا یَسعُهُمْ لَزادَهُمْ، اِنَّهُمْ لَمْ یُؤْتَوا مِنْ قِبَلِ فَریضهِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لکِنْ اُوتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقَّهُمْ لا مِمّا فَرَضَ اللّهُ لَهُمْ، وَ لَوْ اَنَّ النّاسَ اَدّوا حُقُوقَهُمْ لَکانُوا عایِشینَ

بِخَیْرِ» خداوند عزیز و جلیل در مال ثروتمندان برای فقرا و نیازمندان مقدار حقّی قرار داده است که برای آنان کفایت می کند (یعنی اگر ثروتمندان حقوق واجب الهی خود را بپردازند، نیازمندان بی نیاز می کند (یعنی اگر ثروتمندان حقوق واجب الهی خود را بپردازند، نیازمندان بی نیاز می شوند) و اگر آنچه را بر ثروتمندان واجب کرده است، برای رفع نیاز فقرا کافی نبود، خداوند آن را بیشتر می کرد. (یعنی اگر خمس و زکات از همه آنانی که برایشان واجب شده است گرفته شود و در مصارفش صرف شود، فقیری باقی نخواهد ماند).

فقر فقرا از ناحیه نقصی در الهی نیست، بلکه از ناحیه خودداری ثروتمندان از پرداخت حقوق واجب شده بر آنان است و اگر ثروتمندان حقوق واجب شده خود را بپردازند [نه تنها فقر از جامعه رخت برمی بندد، بلکه [تمام مردم در آرامش

زندگی خواهند کرد. (1)

اگر در جامعه فقر وجود داشته باشد، تنها فقیر متضرّر نمی گردد، بلکه کل جامعه آسیب می بیند ؛ چه، فقر ریشه بسیاری از گناهان از جمله: دزدی، کارهای خلاف عفّت و... می باشد.

1- وسایل الشّیعه، جلد 6، ابواب ما تَجِبُ فیهِ الزَّکاه، باب 1، حدیث 2 .

پنجمین مثال: مثال کفّار

مثال کفّار

خداوند در آیه 171 سوره بقره می فرماید: «وَ مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذی یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ اِلاّدُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ» مَثَل کافران [در شنیدن سخن پیامبران و عدم درک معنای آن] همچون حیوانی است که کسی او را [برای نجات از خطر] صدا زند و او [معنای آن آواز را نفهمد] جز صدایی نشنود. اینان [کافران] کران و لالان و نابینایان هستند و [از این رو] هیچ نمی فهمند.

شرح و تفسیر

در این مثل قرآنی کافران به حیوانات تشبیه شده اند و برای توجیه و تشریح این تشبیه بر تقلید کامل کفّار از نیاکان و پیروی کورکورانه قریش از آیین پدران خویش تأکید شده است. خداوند متعال در آیه 170 سوره بقره (آیه قبلی) می فرماید: «وَ اِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ماَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ماَلْفَیْنا عَلَیْهِ اباءَنا

اَوَ لَوْ کانَ اباؤُهُمْ لایَعْقِلُونَ شَیْئاوَ لا یَهْتَدُونَ» و هنگامی که به آنان (کافران) گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است (از اسلام و قرآن) پیروی کنید» می گویند: «نه، ما تنها از آیینی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم» حتی اگر پدرانشان بی خرد و گمراه بوده اند [آیا باز هم می بایست از آنان پیروی می کردند]؟!

یعنی ای بی خردان! آگاهانه از آن جاهلان گمراه پیروی می کنید. سپس مَثَل مورد نظر را بیان می فرماید: ای پیامبر! مَثَل تو در خواندن آیات قرآن برای این جمعیّت بت پرست مشرک که از پدران و نیاکان خود کورکورانه تقلید می کنند، مثل چوپانی است که حیواناتش را صدا می زند و آنها را به رفتن یا بازگشتن فرامی خواند ؛ اما حیوانات چیزی از سخنان چوپان را نمی فهمند و فقط آهنگ صدای صاحبش را می شنوند و متأثّر می شوند ؛ یعنی اگر صدای قوی و پرطنین باشد، حرکت می کنند و اگر آرام باشد از حرکت بازمی ایستند. کفّار و مشرکان

نیز چنین هستند. به این معنی که از سخنان پر مغز و بیانات شیوایت چیزی جز آهنگ صدایت را درک نمی کنند! اینان نمی خواهند معنی و مفهوم آیات الهی را بفهمند و از گذشتگان خود تقلید می کنند .

اقسام 4گانه تقلید

اقسام 4گانه تقلید

برای روشن شدن موضوع و تشریح این تضاد بهتر است انواع و اقسام «تقلید» را مورد بررسی قرار دهیم.

1 تقلید جاهل از جاهل

یعنی نادانی از نادان دیگری تقلید کند و به قول معروف «کوری عصاکش کور دگر شود» مانند مشرکان و کافران زمان انبیاء که خود نادان بودند و از پدران نادان خود تقلید می کردند. این نوع تقلید طبق موازین اسلام و عقل نادرست و ممنوع است.

2 تقلید عالم از عالم

عالم کسی است که خود صاحب نظر است. اگر

صاحب نظری از عالم دیگری تقلید کند، صحیح نیست ؛ چون اگر او عالم و دارای نظر و رأی هست، باید فکرش را به کار بندد و از رأی و نظر خود استفاده کند و بنابراین، مجاز نیست از صاحب نظر دیگری تقلید کند. بدین دلیل است که در فقه گفته می شود: «بر مجتهد تقلید حرام است».

3 تقلید عالم از جاهل

یعنی عالم و صاحب نظری، رأی و فکر خود را رها کند و به حرف جاهل و نادان عمل کند، متأسّفانه، این نوع تقلید که بدترین نوع تقلید است در دنیای امروز فراوان دیده می شود، نمونه بارز آن «دموکراسی غربی» است که در آن صاحب نظران در پی آراء مردم هستند و اگر نظریات توده مردم برخلاف رأی و نظر تخصّصی خودشان هم باشد از آن تبعیّت می کنند.

4 تقلید جاهل از عالم

یعنی کسی که درباره موضوعی آگاهی ندارد، باید از متخصّص آن فن پرسش و تبعیّت کند ؛ مثلاً بیمار باید به پزشک مراجعه

کند ؛ کسی که می خواهد ساختمان بسازد، باید به مهندس ساختمان مراجعه کند و از تخصّص و تجربه او استفاده کند ؛ کشاورزی که می خواهد چاه آب حفر کند به مهندس زمین شناسی مراجعه می کند و... و مردم باید در مسائل شرعی و احکام فقهی به مراجع عظام تقلید مراجعه کنند. خلاصه این که تقلید جاهل از عالم به معنای رجوع به متخصّص و کارشناس و خبره است و این مطلب در همه شئون زندگی جریان دارد.

بنابراین، سه نوع اول تقلید ممنوع است و آیاتی که تقلید را مذمّت می کند ناظر بر این سه گروه تقلید است. و قسم چهارم جایز، بلکه ممدوح است و آیات گروه دوم، این نوع تقلید را تشویق می کند ؛ (1) ولی باید توجه داشت که تنها اهل

1 برای اطلاع بیشتراز این مبحث می توانید به پیام قرآن، جلد 1، صفحه 342 به بعد مراجعه کنید .

تخصّص و خبره هر کاری حقّ اظهار نظر درباره مسائل را دارند ؛ نه کسانی که بهره ای از آن علم ندارند. متأسّفانه، در این ایّام ملاحظه می کنیم که افرادی که هیچ تخصّصی در مسائل شرعی ندارند در هر موضوعی اظهار نظر می کنند. در مورد حجاب، قصاص، عاقله، ارث، قضاوت زنان، اجتهاد بانوان، دیات و... در حالی که اطلاعی از این امور ندارند. آیا این افراد هنگامی که ناراحتی جسمی پیدا می کنند، برای خود دارو هم تجویز می کنند؟ و یا به هنگام ابتلاء به یک فرض حادّ و خطرناک خود چاقوی جرّاحی به دست می گیرند و به عمل جرّاحی مشغول می شوند؟ قطعا خیر. پس این افراد چگونه به خود جرأت می دهند که در مسائل شرعی بدون اطلاع لازم اظهار نظر کنند.

ص:103

هفتمین مثال: انفاق های همراه با اذیّت و آزار

انفاق های همراه با اذیّت و آزار

خداوند متعال در آیه 264 سوره بقره می فرماید: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاَخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَاَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمّا کَسَبُوا وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ» ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را بامنّت و آزار باطل مسازید. همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد. [کار او] همچون قطعه سنگی است بر آن [قشر نازکی از] خاک باشد [و بذرهایی در آن افشانده شود] و رگبار باران بدان رسد [و همه خاک ها و بذرها را بشوید] و آن را صاف [و خالی از خاک و بذر] رها کند. آنان از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیّت کافران را هدایت نمی کند.

مَثَل های پنجم و ششم، که هر دو درباره انفاق است، مثل هایی تکرار نیستند ؛ زیرا در مثل پنجم، فضیلت و ارزشمندی انفاق مطرح شده بود و سخن از تشویق به انفاق در آن بوده است ؛ ولی در این مثل، بحث درباره انفاق منفی است و این که افراد با ایمان نباید انفاق های خود را در راه خدا، بر اثر منّت گذاردن و آزار نرساند به دیگران باطل سازند.

شرح و تفسیر

این آیه شریفه با خطاب به مؤمنان و اهل ایمان شروع می شود. معنی این خطاب آن است که آنچه در این آیه بیان شده و بدان دستور داده شده است، شرط ایمان است و کسی که آن را انجام ندهد، مؤمن نیست.

خداوند می فرماید: این کسانی که ایمان آورده اید ! صدقات خود را با منّت نهادن و سخن گفتن درباره آن و اذیّت کردن گیرندگان صدقات باطل نکنید .

نه تنها آزار و منّت بر فقیر، صدقه را باطل می کند و کاری پسندیده محسوب نمی شود، حتی قطع سخن نیازمند در شرح حال و بیان مشکلات خویش، امری نکوهیده و ناپسندیده است.

در روایتی آمده است: «اگر فقیری شرح حال و مشکلات و ناراحتی هایش را برایت می گوید، اگر نمی توانی کمکش کنی، دست کم به سخنش گوش کن و کلام او را قطع نکن». (1) زیرا اگر چنین کنی و سپس به او کمک نمایی، کمکت بی فایده و از نظر اسلام بی ارزش است.

بجاست درباره «منّت» توضیح بیشتری داده شود: اصل کلمه «مَنْ» به معنای وزن خاص است و شاید کاربرد منّت بدین خاطر باشد که «مَنْ» در معنی وزن،

1 وسایل الشّیعه، جلد 6، ابواب الصدقه ، باب 22، حدیث 3 .

1- وسایل الشّیعه، جلد 6، ابواب الصدقه ، باب 22، حدیث 3 .

سنگینی ایجاد می کند و باری را بر ترازو تحمیل می کند. شخص منّت گذار نیز نوعی سنگینی بر دیگری وارد و تحمیل می کند و در حقیقت شخص منّت پذیر با این عمل او احساس سنگینی می کند.

در ادامه آیه شریفه، خداوند می فرماید: مَثَل چنین کسانی که این گونه انفاق می کنند و منّت می گذارند، مَثَل آدم کافر یا ریاکار است ؛ زیرا چنین شخصی نه به خدا ایمان دارد، نه به روز رستاخیز. بنابراین، چنین انفاقی هم به درگاه خداوند، پذیرفتنی نیست ؛ چه شرط قبولی انفاق، ایمان است و اخلاص و چنین شخصی که ایمان ندارد، مخلص نیز نمی باشد. سپس می فرماید: مَثَل هر دو آنان یعنی ریاکار و انفاق کننده ادعایی و زبانی، مَثَل قطعه سنگی صاف است که لایه ای خاک بر سطح آن نشسته است و بر این خاک ظاهرا بارور، بذری افشانده اند: «فَاَصابَه وَابِلٌ» ناگاه دانه های درشت باران می بارد و در یک آن، تمام این خاک ها و بذرها

را می شوید و از بین می برد و سنگ بی هیچ پوششی، خود را نمایان می سازد. «لا یَقْدِرُونَ عَلی شَی ءٍ» تلاش هایی که در این بذرافشانی صرف شده بود، همه بی حاصل می شود ؛ زیرا این کار تنها بر پایه توجه به ظاهر بوده است و نه عملی متّکی بر شناخت باطن و عمق.

کشاورزی که دانه اخلاص می کارد و شخصی که دانه ریا کشت می کند، هر دو زحمت کشیده اند ؛ لکن دستاوردهای متفاوتی نصیبشان می شود. آن یکی هفتصد برابر و شاید بیشتر و این دیگری، هیچ و حتی همه داشته هایش را نیز از دست می دهد.

ص:116

انفاق و صدقه بازدارنده مرگ های بد

پیشتر گفته شد که انفاق و صدقه پیش از آن که برای گیرنده مفید باشد، برای دهنده آن سودمند است. اجر، پاداش های معنوی، بروز صفات اخلاقی نیکو و به طور کلی، کمال انسانی شخص انفاق کننده را در سطور بالا مورد بررسی قرار دادیم. و اینک گوییم که صدقه بازدارنده بلایا و مرگ های بدفرجام است. روایت زیر به نقل از «وسایل الشیعه» نمونه روشنی از ظرایف انفاق در پیشگیری از مرگ بد است.

«مردی یهودی از کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گذشت و به عنوان سلام گفت: «اَلسّامُ عَلَیْکَ»(1)حضرت در پاسخ فرمودند: «عَلَیْکَ». اصحاب که متوجه ظرافت

1- بحارالانوار، جلد 43، طبع بیروت، صفحه 348 .

پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله نشدند. عرض کردند: یهودی در ظاهر عرض سلام، برای شما آرزوی مرگ کرد. حضرت فرمودند: و من هم با پاسخ «علیک» نفرینش را به خودش برگرداندم ؛ یعنی «مرگ بر تو باد» سپس فرمودند: این یهودی با نیش ماری سیاه در صحرا کشته می شود، اما طولی نکشید که یهودی با کوله باری از هیزم از صحرا برگشت. اصحاب با حیرت و نگاه های تردیدآمیز مبنی بر عدم تحقّق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان نگریستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یهودی گفت که پشته هیزمش را بر زمین بگذارد و هیزم ها را پخش کند. به محض باز شدن بسته هیزم، ناگاه مار سیاهی در میان هیزم ها دیده شد که تکّه چوبی را به دندان گرفته بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مرد یهودی! چه عملی در صحرا انجام دادی؟ عرض کرد: کار خاصّی نکردم. پس از جمع آوری هیزم ها و به دوش کشیدن آنها،

یک تکّه از دو تکّه نان همراه خود را خوردم و چون به فقیری برخوردم، تکّه دیگر

را به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این مار مأمور گرفتن جان این مرد یهودی بود ؛ ولی خداوند با این انفاق او، مرگ با نیش مار از او دور کرد. سپس این حدیث زیبا را بیان فرمودند: «اِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ میتَةَ السُّوءِ عَنِ الاِنْسان» صدقه و انفاق مرگ های سیاه و بد(1)را از انسان دفع می کَند. (2)

1- منظور مرگ های دلخراش و بدمنظر است ؛ مانند سوختن در آتش، تکّه تکّه شدن در تصادفات و مانند آن .
2- وسایل الشّیعه، جلد 6، ابواب الصدقه، باب 9، حدیث 3. روایات دیگر نیز به همین مضمون در این باب آمده است .

هشتمین مثال: «انفاق»های شایسته

انفاق»های شایسته

در هفتمین مَثَل، خداوند رازق در آیه 265 سوره بقره می فرماید: «وَ مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ تَثْبیتا مِنْ اَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصابَها وابِلٌ فَاَتَتْ اُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَاِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ» مَثَل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و مشیّت [ملکات انسانی در] روح خود [یا از روی یقین و اعتقاد] انفاق می کنند، همچون باغی است بر تپّه ای که باران های تند [و درشت] بر آن بارد و دو چندان میوه دهد. اگر بارانی تند نبارد، نم نم بارانی بر آن بارد و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.

گرچه این مَثَل نیز درباره انفاق است، ولی برخلاف مثل قبلی که انفاق منفی یا جلوه های ناپسند انفاق ریایی و آزاردهنده را مطرح می ساخت، در این مثل، انفاق مثبت یا زیباترین مظاهر انفاق خالصانه مورد بررسی قرار می گیرد.

شرح و تفسیر

خداوند می فرماید: کسانی که به خاطر رضایت و خشنودی خدا و بدون منّت و آزار با اخلاص انفاق می کنند، همچون بوستانی اند که در بلندای زمین حاصل خیزی واقع است. آفتاب از هر سو بر آن می تابد و بارانی تند، آن را سیراب می کند و طبیعتا میوه های فراوانی می دهد. مَثَل آن انفاق کنندگان مثل چنین باغ سرسبز پرمیوه است. یعنی خودشان خرّم و زنده دل و انفاقشان تااین اندازه پرثمر است.

انگیزه و قصد انفاق کنندگان را برابر این آیه شریفه می توان چنین برشمرد:

اوّل «ابتغاء مرضات اللّه یعنی تنها برای طلب رضای حق انفاق می کنند نه برای ریا و خودنمایی و نه قصد آزار و اذیّت و منّت.

دوّم نیّت و انگیزه دیگر انفاق کنندگان در این آیه شریفه، رشد کمالات نفسانی و ملکات روحانی است. «تَثْبیتا مِنْ اَنْفُسِهِمْ» یعنی اینان به منظور تثبیث

کمالاتی چون ایثار، فداکاری، جود، سخاء و نوع دوستی و... انفاق می کنند.
متّقین از انواع نعمت ها خداداد، انفاق می کنند

موضوع و محتوی انفاق در آیات شریفه 262، 263 و 265 سوره بقره، موضوع انفاق مال و ثروت است. خداوند در این آیات می فرماید: از اموال و ثروتتان مانند لباس، خانه، خوراک، دارو، کتاب و لوازم التّحریر، ابزار کار و مانند اینها به دیگران کمک کنید ؛ ولی از آیه سوم سوره بقره می توان استدلال کرد که موضوع انفاق گسترده تر و دربرگیرنده تمامی نعمت ها و روزی هایی است که خداوند به انسان بخشیده است. در این آیه که در مقام بیان اوصاف متّقین است، خداوند در اطلاق یکی از صفت های افراد باتقوا می فرماید: «وَ مِمّا رَزَقْناکُمْ یُنْفِقُونَ»(1) [متّقین] از [تمام] آنچه که ما به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

1 چنین تعبیری در 22 / رعد، 39 / نساء، 29 / فاطر و آیات متعدّد دیگری نیز آمده است .

بنابراین، موضوع انفاق طبق این آیه شریفه، عام است و تمامی روزی های خداوند را دربرمی گیرد مانند:

الف علم و دانش، علما و دانشمندان باید از دانش خود به دیگران انفاق کنند و به آنان بیاموزند، وگرنه همچون محتکران کالا، در دادگاه عدل الهی، مورد بازخواست واقع می شوند.

در روایتی وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «زَکاهُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» زکات دانش انتشار و پراکنده ساختن آن است. (1)

1- میزان الحکمه، باب 1587، حدیث 7603. در همین باب روایات دیگری وارد شده است که برای هر چیزی زکاتی معیّن کرده است، در روایتی آمده است «خداوند برای هر جزیی از اجزاء موجودات زکات واجب کرده است حتّی برای هر موی بدن و هر لحظه زندگی .

ب نفوذ کلام، یکی دیگر از رزق ها و روزی های الهی است که شایسته است از آن انفاق شود.

ج اعتبار و حیثیت در جامعه، یکی دیگر از نعمت ها و روزی های خداوند است که باید موضوع انفاق قرار گیرد.

د فرزندان، از بزرگ ترین نعمت ها و روزهای خداوند هستند که هرگاه ضرورتی پدید آید باید آنان را در راه خدا و برای خشنودی وی انفاق کرد.

ه اندیشه و تفکّر، از جمله ارزشمندترین روزی های الهی است که باید در مقام مشورت، انفاق شود و به دیگران کمک و یاری کرد.

تعجیل در پرداختن صدقه

به هنگام پرداخت صدقه و تقرّب به درگاه پروردگار عالم، نباید خیلی تأمّل کرد و وسواس به خرج داد. چون در این زمان، شیطان به شدّت در تلاش است تا شاید انسان را از کارش منصرف کند. خداوند متعال در این باره در آیه 268

سوره بقره، می فرماید: «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» شیطان، را [به هنگام پرداخت انفاق] و عده فقر و تهیدستی می دهد [و از بینوایی می ترساند] و به کارهای زشت وامی دارد، در حالی که خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می دهد و خداوند قدرتش وسیع و [به همه چیز] داناست.

شیطان به راه های گوناگون وسوسه می کند ؛ مثلاً می گوید: «نگر باش، به فرزندانت بیندیش. زمان پیری خود را در نظر داشته باش و سرمایه و دارایی ات را برای آن زمان حفظ کن» و مطالبی از این قبیل، تا انسان را از انفاق منصرف کند. در مقابل، خداوند هم وعده مغفرت و آمرزش می دهد و هم وعده بازگشت بیشتر این مال انفاق شده.

برای انفاق اولویّت با نیازمندانی است که اظهار نیاز نمی کنند

قرآن مجید فقرا و نیازمندانی را که درخواست کمک نمی کنند، نیازمند حقیقی

می شناسد و آنان را در دریافت صدقات شایسته تر و اولی تر می داند. خداوند متعال در آیه 273 سوره بقره چنین می فرماید: «لِلْفُقَراءِ الَّذینَ اُحْصِرُوا فی سَبیلِ اللّهِ لایَسْتَطیعُونَ ضَرْبا فِی الأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ اَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسیماهُمْ لا یَسْأَلُونَ النّاسَ اِلْحافا وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ»

[انفاق و صدقات شما] از آن نیازمندانی است که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند و [به خاطر اطاعت از حق همچون شرکت در جهاد و آوارگی از موطن و سرزمین خویش] نمی توانند کاری در پیش بگیرند [و روزی به دست آورند] و از شدّت خویشتنداری، هر که از حال آنان باخبر نباشد، می پندارد که توانگرند ؛ اما آنان را از چهره هایشان می شناسی که هرگز به اصرار چیزی از مردم نمی خواهند و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

نهمین مثال: عاقبت امور

خداوند متعال در هشتمین مَثَل از مَثَل های قرآن در آیه 266 سوره بقره چنین می فرماید: «اَیَوَدُّ اَحَدُکُمْ اَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخیلٍ وَ اَعْنابٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ لَهُ فیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ اَصابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ فَاَصابَها اِعْصارٌ فیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الاْیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ» آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد و برای او در آن باغ، از هرگونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سنّ پیری رسیده و فرزندانی [کوچک و] ضعیف دارد ؛ [در این هنگام،] گردبادی [کوبنده] که در آن آتش [سوزانی] است، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟! [همین طور است حال کسانی که انفاق های خود را با ریا و منّت و آزار، باطل می کنند.] این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار

می سازد ؛ شاید بیندیشید [و با اندیشه، راه حق را بیابید] .

دورنمای بحث

چگونه راضی می شوید به سرنوشت انسانی مبتلا گردید که با تلاش فراوان باغ سرسبز و پر از میوه ای را فراهم آورده و در سنّ پیری فرزندان کوچک و ضعیفی را گرد خود جمع نموده است ؛ آنگاه گردبادی از آتش همه هستی او را نابود سازد؟ ! چگونه راضی می شوید بعد از یک عمر زندگی با عزّت، ناگهان ذلیل شوید و به خاک سیاه بنشینید؟ !

شرح و تفسیر

این آیه، به مسلمانان هشدار می دهد که از اعمال خود مواظبت کنند و عبادات و خدمات شایسته ای را که بجا می آورند، حفظ کنند، که مبادا آتش گناه و ریا

همه آنها را نابود سازد !

بر اساس آیه شریفه، اگر از اعمال و عبادات خود مواظبت نکنند، به سرنوشت آن پیرمردی مبتلا می گردند که هم خود متضرّر گردیده و هم آیندگان و فرزندان خردسالش را به زحمت و رنج افکنده است. (1)

یعنی ای انسان! همواره به عاقبت امر خویش بیندیش و بطور شایسته اعمال و عباداتی را که انجام داده ای حفظ کن، که همیشه حفظ عمل مشکل تر از اصل عمل است.

باید از اعمال خود مواظبت کنیم و هزاران کار خوب و ارزشمند را با انجام یک گناه از بین نبریم و اگر مرتکب گناهی شدیم، با کمک از خدا با اشک و آه و ناله، دریایی از آب تهیّه کنیم تا با آن آتش گناه را خاموش گردانیم. وقتی امام معصوم

1 تفسیر نمونه، جلد 2، صفحه 245 .

1- تفسیر نمونه، جلد 2، صفحه 245 .

همانند امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل حضرت حق به سجده می افتد و خاضعانه می گوید: «آه مِنْ قِلَّهِ الزّادِ وَ طُولِ الطَّریقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ...»(1) خدایا! از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر به تو پناه می برم، دیگر وظیفه من و شما خواننده محترم روشن است!

1 نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 77 .

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 77 .

دهمین مثال: رباخواران

خداوند متعال در آیه 275 سوره بقره، درباره «رباخواران» می فرماید: «اَلَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ اِلاّ کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قالُوا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا وَ اَحَلَّ اللّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَی اللّهِ وَ مَنْ عادَ فَاُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ» کسانی که ربا می خورند، [در قیامت] برنمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده است [و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند ؛ گاهی به زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد]. این بدان جهت است که گفتند: «داد و ستد هم مانند رباست [و تفاوتی میان آن دو نیست.]» در حالی که خدا بیع را حلال کرده است و ربا را حرام و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و [از رباخواری[خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده،

مال اوست ؛ و کار او به خدا واگذار می شود ؛ [و خداوند گذشته او را خواهد بخشید.] اما کسانی که بازگردند [و بار دیگر مرتکب این گناه شوند]، اهل آتشند ؛ و همیشه در آن می مانند.

شرح و تفسیر

«اَلَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا...» کسانی که به گناه بزرگ رباخواری آلوده گشته اند، در روز محشر و قیامت، همچون افراد مصروع و دیوانه حرکت می کنند و تعادلی در راه رفتن ندارند.

«ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قالُوا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا» علّت این که رباخواران به چنین سرنوشت شومی دچارند، بدان جهت است که علاوه بر رباخواری و ارتکاب کار حرام، درصدد توجیه کار زشت خود برمی آیند و به خداوند اعتراض می کنند که «ربا همانند بیع است و هیچ تفاوتی بین این دو نیست ؛ پس همان گونه که

بیع حلال است ربا نیز باید حلال باشد !».

«اَحَلَّ اللّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» خداوند متعال معامله را حلال و رباخواری را حرام شمرده است ؛ زیرا در «بیع و معامله» مصلحتی وجود دارد ولی در «ربا» نه تنها مصلحتی نیست، بلکه مفاسدی نیز وجود دارد. در معامله گاهی سود وجود دارد؛ گاهی زیان، ولی در ربا این گونه نیست. رباخوار همواره سود می برد و هیچ گاه ضرر نمی بیند. در ربا خسارت همیشه از آن وام گیرنده است. از همین رو که رباخوار ضرری را متحمل نمی شود، اموال او را «گنج بی رنج» خوانده اند.

علاوه بر آن، رباخوار عامل ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه است ؛ چون اگر رباخواری در جامعه گسترده گردد، با گذشت زمان، ثروت در نزد آنان اندوخته می شود و دیگران به خاک سیاه می نشینند.

«فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَی اللّهِ» در بیان این

حکم، نخست خداوند عدّه ای را مشمول رحمت خود قرار می دهد و کسانی را که قبل از حکم حرمت ربا به این عمل زشت آلوده بودند، مورد عفو و بخشش خود قرار داده، می فرماید: «کسانی که موعظه الهی را درباره حرمت ربا شنیده اند و از رباخواری خودداری کنند، بر گذشته خود خوفی نداشته باشند زیرا خداوند گناه گذشته آنان را می بخشد.

بنابراین، کسانی که در هنگام نزول آیه و بیان حکم با مردم قراردادهای ربوی داشتند، تنها مالک سرمایه خود هستند و حقّ دریافت ربا را ندارند.

«وَ مَنْ عادَ فَاوُلئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ» خداوند در این قسمت از آیه، رباخواران را مورد تهدید قرار داده، می فرماید: اگر رباخواران بعد از نزول آیه باز به کار زشت خود ادامه دهند و دست از این گناه بزرگ که در روایات

فراوانی این عمل همچون عمل منافی عفّت با محارم شمرده شده است (1) برندارند، جهنّم در انتظار آنهاست و همیشه در جهنّم خواهند ماند.

از روایات اسلامی استفاده می شود که این نوع سرنوشت متعلّق به هر دو جهان است. در تفسیر «نورالثقلین» روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمودند: «آکِلُ الرِّبا لا یَخْرُجُ مِنَ الدُّنیا حَتّی یَتَخَبَّطَهُ الشَّیْطانُ» رباخوار در همین دنیا به سرنوشت دیوانه گرفتار خواهد شد! (2)

1- در روایات متعدّدی رباخواری به زنا تشبیه شده است، برای آگاهی بیشتر به کتاب وسایل الشیعه، جلد 12، روایات 1، 5، 6، 18، 19، 21، 22 باب یکم از ابواب الرّبا رجوع کنید.
2- نورالثقلین، جلد 1، صفحه 291 .

حکم سپرده ها و وام های بانکی

آیا سپرده هایی که مردم در اختیار بانک ها قرار می دهند و هر ماه سود معیّنی دریافت می کنند، مشروع و حلال است؟ و نیز وام هایی که بانک ها در اختیار مشتریان خود می گذارند و درصدی سود از آنها دریافت می کنند چه حکمی دارد؟

قبل از پاسخ به این دو سؤال، مناسب است به عنوان مقدمه، فلسفه این نوع سپرده گذاری و پرداخت وام ذکر شود:

بسیاری از مردم دارای سرمایه ای هستند مانند پولی که از راه ارث به آنها رسیده، یا کارگر و کارمندی که بازخرید شده اند، یا از طریقی پس اندازی به دست آورده است و... ولی توان و مدیریت به کارگیری سرمایه خود را در امر اقتصاد ندارند. از طرف دیگر، بسیاری از مردم دارای مدیریت اقتصادی قوی هستند؛ لکن سرمایه در دست ندارند ؛ مانند بسیاری از جوانان فارغ التحصیل دانشگاه ها که

1 نورالثقلین، جلد 1، صفحه 291 .

هم مدیریت دارند و هم توان و نشاط کار ؛ ولی فاقد سرمایه اند.

در اینجا بانک ها می توانند برای آن قشر جامعه کمک مؤثری داشته باشند. به این صورت که بانک ها سرمایه ای را در اختیار افراد توانمند بی سرمایه قرار دهند تا آنها براساس قرارداد، در امر تجاری سرمایه گذاری کنند و از سود به دست آمده درصدی به خود و درصدی به بانک تعلّق دهند ؛ سپس طی اقساطی، اصل سرمایه را به بانک ها بازگردانند.

از سوی دیگر، بانک ها می توانند سرمایه افراد ناتوان و فاقد مدیریت را در اختیار خود بگیرند و با مشارکت در امر سرمایه گذاری مفید، سهمی از سود به دست آمده را به صاحبان سرمایه اختصاص دهند.

بدین ترتیب، اگر این دو نوع مشارکت سرمایه و کار بر اساس عقد شرعی صورت پذیرد، هیچ اشکالی در شرعیّت آن ایجاد نخواهد شد.

برای تحقّق این امر، مطالب ذیل توصیه می گردد:

1 به کارمندان بانک ها آموزش داده شود تا احکام بانکداری اسلامی و عقود شرعی مربوط به آن را فراگیرند و در اجرای قوانین ملزم باشند.

2 افراد عالم و مطّلع به احکام شرعی بانکداری، مسائل بانکداری اسلامی را با بیانی ساده برای مردم تبیین و روشن سازند، مخصوصا خطرات ربا و حکم شدید و برخورد بسیار تند اسلام را درباره رباخواران بیان کنند.

3 شایسته است که بانک ها بین سود سپرده ها و وام ها توازن برقرار کنند و این گونه نباشد که سود وام، بیشتر از سود سپرده های مردمی باشد، و نیز در احیای هر چه بیشتر قرض الحسنه، گام های مؤثّری بردارند.

ص:138

یازدهمین مثال: خلقت شگرف حضرت عیسی بن مریم علیه السلام

خلقت شگرف حضرت عیسی بن مریم علیه السلام

خداوند متعال در آیه 59 سوره آل عمران می فرماید: «اِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ ادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید ؛ سپس به او فرمود: «موجود باش !» او هم فورا موجود شد. [بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگزدلیل بر اولوهیّت او نیست .]

شرح و تفسیر

خداوند می فرماید: آفرینش حضرت عیسی علیه السلام همانند آفرینش حضرت آدم علیه السلام است. اگر عیسی بدون پدر از مادر متولّد شد، حضرت آدم بی آن که پدر و مادری داشته باشد به دنیا آمد. خداوند او را از خاک آفرید و سپس فرمان داد که موجود باش او هم در همان لحظه ایجاد شد.

قرآن مجید از آیه 45 تا 59 سوره آل عمران درباره حضرت عیسی بن

مریم علیه السلام سخن می گوید و مراحل مختلف زندگی او را از قبیل: کیفیّت تولّد، پرورش و رشد او، رسالت و پیامبری، معجزات و کرامات، عروج آن حضرت به آسمان و... مورد بررسی قرار می دهد. در آیه مورد بحث نیز قرآن درصدد برآمد تا شبهه ای را که نسبت به حضرت عیسی وجود دارد، برطرف سازد.

سؤال: چگونه ممکن است انسانی بدون داشتن پدر، تنها از مادر متولّد شود؟ و چگونه تولّد انسانی بدون ترکیب اسپرم و اُوول (نطفه مرد و زن) ممکن است؟

آیه درصدد پاسخ به این شُبه است که: «مگر حضرت آدم علیه السلام پدر داشت؟! آفرینش او که سخت ترازتولدعیسی بود؛ چون اونه پدرداشت ونه مادر؛ همان خدایی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، قادراست که عیسی بن مریم را بدون پدر بیافریند!

این گونه کارها در نزد خداوند دشوار نیست. خداوند همین که اراده کند، ایجاد

می شود «ثُمَّ قال لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»(1)فرمان همان و ایجاد شدن همان.

آفرینش مخلوقات در نزد خداوند چنان است که بین کوچکی و بزرگی ؛ راحتی و سختی، هیچ تفاوتی وجود ندارد. اگر خداوند بخواهد جهانی مانند جهان کنونی با این همه کهکشان ها و ستارگان که آمار آن عجیب و وسعت آن حیرت آور است بیافریند، به محض فرمان، ایجاد صورت می گیرد.

اگر انسان در هنگام نماز به چنین خداوندی فکر کند و بیندیشد که در مقابل چه خدای قادری ایستاده است ؛ و احساس کند که «هیچ» با «همه چیز»

صحبت می کند، مسلّما حال دیگری در نماز پیدا خواهد کرد.

1- مضمون این آیه، در هشت آیه از قرآن مجید تکرار شده است .

داستان پیدایش انسان

درباره پیدایش انسان دو نظریّه عمده وجود دارد:

1 «تنوّع انواع». صاحبان این نظر معتقدند: آدم دارای خلقت مستقلّی بوده است، همان گونه که دیگر حیوانات نیز خلقت جداگانه ای داشته اند. این نوع برداشت را «ثبوت انواع» نیز می گویند.

2 «تبدّل انواع». این نظر که در بین دانشمندان علوم طبیعی مشهور است، می گوید: در ابتدای خلقت، تنها یک موجود تک سلولی وجود داشته که در دل دریاها شناور بوده است. این موجود با گذشت زمان رشد یافت ؛ و سپس به ماهی تبدیل شد. ماهی نیز شروع به تولید مثل و تکثیر نسل نمود. آنگاه تعدادی از آن ماهی ها بر اثر امواج دریا به روی زمین پرتاب شدند و کم کم به سایر حیوانات تبدیل گشتند که جمله آنها میمون و بوزینه است، پس از آن عدّه ای از بوزینگان

تکامل و رشد یافته، تبدیل به انسان شدند.

آیا صاحبان این نظریّه دلیل قاطعی دارند ؟

خیر ؛ چون ریشه این تفکّر به میلیون ها سال قبل بازمی گردد و در آن زمان انسانی وجود نداشته، اطّلاعات دقیقی نرسیده است ؛ تنها قرائن و شواهدی از باستان شناسان جمع آوری شده است که آن هم یقین آور نیست.

تفاوت بین «نظریّه» و «قانون»

در مباحث علمی، آن دسته از مسائلی که در آزمایش می گنجد، بعد از آن که مسیر آزمایش را طی کرد، تبدیل به یک قانون عملی می شود ؛ مثلاً به وسیله آزمایش ثابت شده است که سرعت نور در هر ثانیه /000/300 کیلومتر است. اما آن دسته از مسائلی که در علوم تجربی نمی گنجد و قابل آزمایش نیست و برای اثبات آن از روی عقل به قرائن و شواهد موجود تمسّک

می جویند، «فرضیّه» نامیده می شود.

از این رو، «تبدّل انواع» فرضیّه است، نه قانون. یکی از ویژگی های فرضیّه، احتمال عوض شدن و باطل شدن آن است. به عنوان نمونه، دانشمندان فرضیّه ای را مطرح کردند که انسان های چهل هزار سال قبل، غیر از انسان های امروز بودند ؛ ولی باستان شناسان جمجمه هایی از دومیلیون سال پیش یافتند که کاملاً شبیه به انسان امروزی است. بدین ترتیب فرضیّه قبل، باطل می گردد.

نظر قرآن درباره پیدایش انسان

آنچه از ظاهر آیات قرآن استفاده می گردد، این است که قرآن مجید نظر اوّل (تنوّع انواع) را تأیید می کند و باید به نظر دوم از روی مطالعه نگریست ؛ و نمی توان آن را قانون به حساب آورد.

در هر حال، چه نظر اوّل صحیح باشد و چه دوم، در تفسیر آیه مثل تغییری

ایجاد نمی شود ؛ زیرا اگر به تبدّل انواع هم قائل شویم، بازخواهیم گفت:

همان خدایی که موجودات تک سلولی را بدون پدر و مادر آفرید، قادر است حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را نیز خلق کند. علاوه بر این که دانشمندان بر حیواناتی دست یافتند که بدون جفت گیری بچّه دار می شوند، که از آن به «بِکرزایی» تعبیر شده است ؛ یعنی جنس ماده در این نوع حیوانات بدون نیاز به جنس نر قادر به تولید مثل است.

بنابراین، اگر در عالم «بِکرزایی» ممکن باشد، تولّد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر نه تنها جای تعجّب نیست، بلکه شگفت آورتر از آن نیز رخ داده است.

ص:145

دوازدهمین مثال: انفاق های کفّار

انفاق های کفّار

خداوند متعال در آیه 117 سوره آل عمران می فرماید: «مَثَلُ ما يُنْفِقُونَ فی هذِهِ الْحَيوهِ الدُّنْيا كَمَثَلِ ريحٍ فيهاصِرٌّ اَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَكَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لكِنْ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده [و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده اند]، بوزد و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده است، بلکه آنها خودشان به خویشتن ستم می کنند.

دورنمای بحث

در این آیه مثل، خداوند انفاق کافران را به زراعتی تشبیه کرده است که زمین آن آباد، سرسبزوقابل زراعت است؛ و درآن بذری افشانده می شودو می روید ؛ ولی ناگهان، بادسرد و خشک کننده ای می وزد و تمام این زراعت راخشک وسیاه می کند.

«مَثَلُ ما یُنْفِقُونَ فی هذِهِ الْحَیوهِ الدُّنْیا» بعضی از مفسّران معتقدند که در این قسمت از آیه شریفه برای روشن شدن معنای آن، کلمه «نیّت» یا «انگیزه» مقدّر است. آنگاه معنای آیه این چنین می شود که: انگیزه چنین انفاق هایی همانند آن باد سوزان است. به عبارت دیگر، همان گونه که باد سوزان زراعت را نابود می سازد، این گونه انگیزه ها نیز انفاق ها را باطل و بی ثمر می کند.

«کَمَثَلِ ریحٍ فیهاصِرٌّ اَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَکَتْهُ» کلمه «صِرّ» در لغت عرب به معنای باد سرد خشک می باشد (ریحٌ شَدیدُ الْبَرْد) و گاهی هم به باد پر سر و صدا (بادی که زوزه می کشد و فریاد می کند) معنا شده است (شَدیدُ الصَّوْت).(1)

1- «صُرّ» از همین ماده و به معنی فریاد و ضجّه است. کلمه «صُرَّه»از این ماده به معنی کیسه ای که درش را محکم می بندند. در تمام مشتقّات این ماده معنی شدّت نهفته است؛ بادشدید، فریاد شدید و...

در هر دو صورت منظور از این کلمه، باد شدیدی است که گاهی جنگل های بزرگی را به آتش می کشاند. همان گونه که در بعضی از خبرها شنیده می شود که عامل این نوع آتش سوزی ها گاهی صاعقه و رعد و برق آسمانی است ؛ و گاهی طوفان های شدیدی است که بر اثر آن درختان خشکی که انرژی در آن ذخیره شده است به هم برخورده، تولید جرقه ای می نمایند و این جرقه به یک محلّ مستعد برای آتش سوزی برخورد می کند و آتش سوزی رخ می دهد. بنابراین، مَثَل انفاق کفّار، مانند زراعتی است که باد شدیدی به آن برخورد می کند و آن را سیاه و نابود می سازد.

«وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لکِنْ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ» این کفّار خود به خویشتن ستم کرده اند ؛ چه این که در انفاق های خود انگیزه ها و نیّات ظالمانه ای داشته اند و خداوند هیچ گونه ظلمی به آنها روا نداشته است.

همان گونه که اگر کشاورزی در محلّی کشت کند که می داند زراعتش در مسیر بادهای سرد خشک است و در این هنگام اگر بادی بوزد و تمام زراعتش را نابود کند، بدیهی است که این کشاورز، خود بر خویشتن ستم کرده است.

فلسفه بلاها و گرفتاری ها

از دیر زمان یکی از بحث های مهم در عدل الهی، طرح این مسئله بوده است که اگر خداوند عادل است ؛ پس فلسفه و حکمت حوادث دردناکی از قبیل: بیماری ها، سیلاب ها، طوفان ها، زلزله ها، باران های تند، بادهای وحشتناک و... چیست ؟

آیا این امور که باعث ناراحتی و از بین رفتن انسان ها می شود با عدالت خداوند سازگار است ؟

قرآن مجید در این آیه و آیات دیگر، در صدد بیان فلسفه این حوادث برآمده است که به چند نمونه از آن اشاره می گردد:

1 بعضی از آیات قرآن مجید، هدف از این حوادث و بلاها را تنبّه و بیداری انسان های غافل می شناساند. از این رو، خداوند در آیه 41 سوره روم می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ لِیُذیقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» فساد، در خشکی و دریا به سبب کارهایی که مردم انجام داده اند، آشکار شده است ؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید [به سوی حقّ] بازگردند .

بر اساس این آیه، حوادث دردناک برای انسان غافل، لطف الهی محسوب می شود ؛ چه این که شاید این گونه حوادث انسان گنهکار و غافل را بیدار کرده، به سوی حضرت حق بازگرداند. مثلاً از این جهت که دنیای امروز مبتلاء به فحشا و فساد است، خداوند هم آنها را به مرض خطرناک «ایدز» مبتلا می کند تا شاید این بشر ناسپاس و فراموش کار با عذاب و حوادث تلخ از خواب غفلت بیدار گردد. و یا

از این رو که دنیای امروز مبتلاء به گناه بزرگ رباخواری شده است ؛ رباخواری که بعضی از کشورهای جهان سوم را در آستانه سقوط قرار داده است، خداوند هم آنها را به فاصله طبقاتی، جنگ ها و انقلاب هایی مبتلا می کند که باعث از بین رفتن تمدّن های بشریّت می شود، تا شاید این انسان بیدار شود.

پس این بلاها که موجب بیداری انسان می شود، در واقع از مواهب الهی است.

برای روشن تر شدن این فلسفه به مثال زیر توجه کنید:

گاهی در خیابان های مسطّح و صاف و طولانی موانع و دست اندازهایی مشاهده می شود که از ظاهر حال، مسئولان عمدا آنها را ایجاد کرده اند. وقتی از علّت این امر سؤال شود، می گویند: در چنین خیابان هایی ممکن است راننده به خواب رود ؛ برای بیداری راننده و جلوگیری از خطر تصادف، لازم است چنین دست اندازهایی ایجاد شود تا سبب بیداری و هوشیاری راننده گردد.

ص:151

دست اندازهای جادّه زندگی بشر که در خواب غفلت فرومی رود نیز همین فلسفه را دارد چه اگر به خواب رود و دست اندازی نباشد، در پرتگاه سقوط می کند ؛ ولی با وجود دست انداز گرچه متحمّل ناراحتی می شود ؛ ولی موجب بیداری و نجات او از سقوط می گردد.

2 فلسفه دومی که از آیات قرآن استفاده می شود این است که بعضی از بلاها و حوادث نتیجه عمل خود انسان است و به تعبیر آیه مثل، انسان خود به خویشتن ستم می کند ؛ وگرنه خداوند ستمی را بر انسان روا نمی دارد.

مثلاً پدران و مادرانی که در صدد تربیت فرزندانشان برنمی آیند؛ آنها را با مسائل دینی آشنا نمی سازند ؛ فرزندان را به اماکن مذهبی مانند مساجد و حسینیّه ها عادت نمی دهند شاید فرزندی معتاد تحویل جامعه دهند که باعث نابودی خود و خانواده اش گردد! چه کسی جرقه اوّلیّه این آتش را روشن ساخته

است؟! چه کسی مواد سوخت این آتش سوزی را فراهم نموده است؟! هیچ کس، جز پدر و مادر!

بنابراین، یکی دیگر از فلسفه های بلاها، عکس العمل افعال و کارهای خود انسان است . البتّه فلسفه های دیگر نیز وجود دارد که به همین دو مورد بسنده می گردد.

ص:153

سیزدهمین مثال: مثال کفر و ایمان

مثال کفر و ایمان

خداوند متعال در آیه 122 سوره انعام به این مثل اشاره فرموده است: «اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَأَحْیَیْنهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا یَمْشی بِه فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکفِرینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال [زشتی] که انجام می دادند، تزیین شده [و نیکو جلوه کرده] است.

دورنمای بحث

در این آیه شریفه، دو مثال مطرح شده است که هر دو درباره کفر و ایمان است. قرآن مجید در مثال اوّل، ایمان را به حیات و زندگی، و کفر را به مرگ و نیستی تشبیه کرده است ؛ و در مثال دوم، ایمان را به نور و کفر را به ظلمت .

«حیات و زندگی» چیست ؟

برای روشن شدن و درک عمیق مثال اوّل، لازم است «حیات و زندگی»، مقداری مورد بررسی قرارگیرد ؛ اگر چه آثار حیات و زندگی، در همه جا دیده می شود و به خوبی می توان حیات را از مرگ تمیز داد ؛ ولی تعریف حیات و درک حقیقت آن بسیار مشکل است ؛ چه این که تاکنون هیچ کس تعریف جامعی از حقیقت حیات و زندگی ارائه نکرده است. به همین جهت، دانشمندان معتقدند که هیچ موجود زنده ای از موجود بی جان به وجود نمی آید. دانشمندان دانه اتم را شکافتند ؛ اختراعات و اکتشافات عجیبی از قبیل رایانه و... از خود نشان دادند ؛ اما نتوانستند موجود زنده ای را از موجود بی جان بیافرینند.

قرآن مجید در1400 سال پیش انسان را عاجز دانسته، می فرماید: «اگر همه

افراد دست به دست هم دهند، از خلق یک مگس ناتوانند» (1) و اکنون در این عصر نوآوری، انسان حتّی از ادّعای چنین خلقتی عاجزاست تاچه رسدبه خلق آن.

اصل مسلمی در علم تجربی وجود دارد که موجود زنده از مرده به وجود نمی آید. و این که مردم خیال می کنند اگر مثلاً دو آجر مرطوب روی هم قرار گیرد، از بین آنها عقرب به وجود می آید، گمان باطلی است. حتما باید تخم عقرب وجود داشته باشد تا این کار عملی گردد. و نیز تصوّر این که از سیب کرم تولید می شود، غلط است. حتما باید تخم کرم در درون سیب وجود داشته باشد تا کرم به وجود آید و نیز نه از حیوان، گیاه تولید می شود و نه از گیاه حیوان.

سؤال: روزی که کره زمین از خورشید جدا شد و کم کم سرد گشت موجود موجودات زنده از کجا و چگونه به وجود آمدند؟ آیا این چنین نبوده است که

1- 73 / حج .

موجود جاندار از بی جان به وجود آمده باشد ؟

جواب: بله، در آن زمان شرایط پیچیده ای وجود داشته اس که موجودات جاندار از موجودات بی جان به وجود آمدند ؛ ولی اکنون نه آن شرایط وجود دارد ؛ و نه بشر توان دستیابی به آن را دارد.

بنابراین، حیات و زندگی، عجیب ترین پدیده عالم هستی است ؛ و از آن عجیب تر خالق این زندگی و حیات است که میلیون ها دانشمند با همه مطالعات و تحقیقاتی که داشته اند نتوانستند از راز این مخلوقِ خالقِ توانا مطّلع گردند ! از این رو، مسئله حیات یکی از مهم ترین دلایل خداشناسی به شمار رفته است.

اقسام حیات و زندگی

حیات و زندگی بر سه قسم است:

1 حیات و زندگی گیاهی و نباتی، که علامت آن سه چیز است:

الف رشد و نمو ؛

ب تغذیه ؛

ج تولید مثل ؛ 2 حیات و زندگی حیوانی، که علاوه بر داشتن ویژگی گیاهان زنده، حسّ و حرکت نیز دارد.

3 حیات و زندگی انسانی، که علاوه بر پنج ویژگی که در زندگی نباتی و حیوانی ذکر شد، از ویژگی های علم و دانش ؛ ایمان و اخلاق ؛ و عشق و اراده نیز برخوردار است. لذا اگر زندگی انسانی فاقد این سه ویژگی باشد، به زندگی حیوانی تبدیل می شود!

بر همین اساس، قرآن مجید کسانی را که مسلمان نیستند، مرده تلّقی می کند ؛ و سپس زندگانی آنها را از رهگذر اسلام می شناسد.

ص:158

منظور از حیات در آیه مثل

بی شک منظور از حیات در این آیه شریفه، حیات انسانی است ؛ یعنی حمزه، یا عمّار، یا هر شخص دیگری که مسلمان شود، به وسیله ایمان به خداوند زنده می گردد؛ سپس علم و دانش ؛ اخلاق و ایمان ؛ و عشق و اراده که از آثار زندگی انسانی است در او نمایان می شود. از این رو، براساس آیه مثل عمّار یاسرها، حمزه ها و شهیدان راه خدا زنده اند و زندگی حقیقی از آن آنهاست (1)ولی ابوجهل ها مرده و فاقد حیات انسانی هستند (اَمْواتٌ غَیْرُ اَحْیاء)(2)

1- 154 / بقره .
2- 21 / نحل .

در مثال دوم، ایمان به نور و کفر به ظلمت تشبیه شده است. برای روشن شدن و درک عظمت نور ایمان، شایسته است به آثار و برکات نور مادّی اشاره شود:

لطیف ترین و سریع ترین موجود در عالم مادّه، نور است نور با سرعت خود در یک ثانیه می تواند، هفت و نیم بار به دور کره زمین بچرخد! زیرا قطر کره زمین در خط استوا 40 هزار کیلومتر است و حاصل تقسیم 300 هزار بر 40 هزار، هفت و نیم خواهد بود.

از این رو، همه برکات عالم مادّه، از نور است ؛ چه این که به برکت نور، موجودات زندگی می کنند ؛ به برکت نور، گیاهان رشد و نمو می کنند ؛ به برکت نور، میوه ها به ثمر می رسند ؛ به برکت نور، فضا گرم می شود ؛ به برکت نور، فضای اطراف روشن می شود و بالاخره به برکت نور، باران رحمت

الهی می بارد.

اسلام و ایمان نیز همچون نور، روشنایی دارد ؛ چه این که حضرت حمزه و عمّار پیش از اسلام، همانند سایر عرب های جاهلیّت مرده بودند ؛ سپس با گرایش به خداوند به وسیله اسلام و نور ایمان زنده شدند و با همین نور حقیقت ساز، راه خود را انتخاب کردند. قطعا، دارنده چنین نوری، همانند کسی نیست که غرق در ظلمات است!

نور فرقان

یکی از آیات قرآن که در این زمینه نازل شده و بسیار پرمعنا و نویدبخش است، آیه 29 سوره انفال است: «یاآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُواآ اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقانا» ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان را قرار می دهد.

ص:161

فرقان در لغت، تمیز حقّ از باطل است ؛ یعنی اگر انسان باتقوا شد، خداوند نور و روشنایی در دل او قرار می دهد که می تواند حقّ را از باطل تمیز دهد. از این رو، گاهی در میان مردم عوام و درس ناخوانده، افرادی یافت می شوند که دارای چنین نوری هستند که با آن از حوادث و ماجراهای گنگ و تاریک باخبرند ؛ به گونه ای که هم منشأ حوادث را می دانند و هم از هدف آنها آگاهند. دارندگان نور فرقان، نه آلت دست شیطان می شوند ؛ و نه گرفتار شیّادهای گمراه ؛ زیرا نور فرقان چراغ هدایت و راهنمای آنهاست و به همین جهت، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُورِاللّهِ» انسان مؤمن با نور خدا حرکت می کند. (1)

1 بحارالانوار، جلد 64، چاپ بیروت، صفحه 75 .

1- بحارالانوار، جلد 64، چاپ بیروت، صفحه 75 .

زیبا جلوه کردن اعمال زشت درنظر کّفار

در پایان آیه شریفه، خداوند می فرماید: «اعمال زشت کفّار درنظر آنها تزیین شده و زیبا جلوه کرده است» ؛ زیرا حُبّ ذات، هواپرستی، خودخواهی، غرور و مانند اینها، سبب می گردد تا آنها توجهی به اعمال زشت خود نکرده، عمل خود را تزیین شده و خدمت به دیگران بپندارند.

ص:163

چهاردهمین مثال: شرح صدر

شرح صدر

خداوند متعال در سیزدهمین مثل از مثل های قرآن مجید، در آیه 125 سوره انعام می فرماید: «فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلمِ وَ مَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقا حَرَجا کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماآءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ» آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می سازد ؛ و آن کس را که [به سبب اعمال زشتش] بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آن چنان تنگ می گرداند که گویا می خواهد به آسمان بالابرود؛این گونه خداوندپلیدی رابرافرادی که ایمان نمی آورند،قرارمی دهد !

دورنمای بحث

آیه شریفه، در صدد بیان زمینه های روحی مردم در پذیرش حق است، آنچه از ظاهر آیه استفاده می گردد این است که: مردم در این جهت متفاوتند؛ بعضی از مردم آن قدر روحشان پاک و قلبشان نورانی است که با اوّلین برخورد با قرآن، با

آغوش باز اسلام را پذیرایند و خداوند هم در عوض به آنان شرح صدر می بخشاید. در مقابل، افرادی هستند که زمینه پذیرش حق در آنان نیست و چنانچه تمام قرآن بر آنان خوانده شود، تأثیرگذار نیست ؛ از این رو، خداوند قلب آنها را تنگ و تاریک می گرداند.

شرح و تفسیر

«فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلاِْسْلمِ» هرکسی را که خداوند بخواهد هدایت کند و او را رهنمون شود، سینه اش را گشاده و فراخ می گرداند و برای دریافت حق به او شرح صدر می بخشاید. به عبارت دیگر، او را دریا دل و با ظرفیّت قرار می دهد. «وَ مَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقا حَرَجا» هرکس را بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ و تاریک و ظلمانی قرار می دهد ؛ به گونه ای که طاقتش سلب می شودوباکوچکترین مشکلی تعادل فکری خویش راازدست می دهد.

«کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماآءِ...» آنقدر سینه اش را تنگ و تاریک می گرداند که گویا

می خواهد به آسمان پرواز کند ؛ یعنی همان گونه که پرواز به آسمان برای انسان بدون وسیله محال است، تحمّل این تاریکی و تنگی نیز برای این عدّه مشکل و محال است و خداوند این گونه پلیدی و کفر را، در دل افراد بی ایمان قرار می دهد.

اعجاز علمی قرآن در آیه مَثَل

اگر چه مفسّران جمله «كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِی السَّماآءِ» را کنایه از کار غیر ممکن و محال دانسته اند ؛ ولی امروزه با توجه به پیشرفت علوم بشری و دستیابی به فضا، تفسیر دیگری نیز می توان برای آن جمله بیان کرد که نشانگر اعجاز علمی قرآن مجید است.(1)

1- اعجاز قرآن شاخه های مختلفی دارد که یکی از آن، اعجاز علمی است ؛ برای توضیح بیشتر، به تفسیر پیام قرآن، جلد 18، صفحه 113 به بعد رجوع کنید .

دانشمندان کشف کرده اند که اطراف کره زمین را هوا (اکسیژن) فراگرفته است، و این هوا از هر طرف تا ارتفاع 30 کیلومتری ادامه دارد ؛ ولی آنچه از این اکسیژن ها استفاده می شود، تنها فضای چند کیلومتری پایین آن است ؛ چه این که هر چه اکسیژن به طرف بالا برود، استفاده از آن مشکل تر و سبب تنگی نفس می شود .

به همین جهت، کوهنوردانی که به ارتفاعات بلند صعود می کنند، گاهی از اوقات دچارهواگرفتگی می شوند؛ یعنی به همان هوایی می رسند که استفاده از آن مشکل است و باعث تنگی نفس آنهامی گردد و چه بسا، سبب بیهوشی ومرگ آنها شود!

و نیزبه همین جهت، هواپیماهایی که در ارتفاع بالا پرواز می کنند، باید به قدری مجهّز باشند که هوای داخل هواپیما را تنظیم کنند ؛ در غیر این صورت، مسافران نمی توانند از هوای آن ارتفاع استفاده کنند و اگر دستگاه تنظیم هوا دچار مشکل گردد، مسافران باید از ماسک های مخصوص که برای چنین لحظاتی تهیّه شده است، استفاده کنند وگرنه هواپیما مجبور است برای حفظ جان

مسافران در ارتفاع پایین به پرواز خود ادامه دهد.

درآن هنگام که آیه فوق نازل شد، انسان از این مسئله علمی مهم بی اطّلاع بود ؛ ولی قرآن مجید در آن زمان (1400 سال پیش) پرده از این راز علمی برداشت و قابل استفاده نبودن هوای آسمان ها را بیان کرد و انسان های گمراه را به کسانی تشبیه کرد که در چنین هوایی تنفّس می کنند و دچار تنگی نفس می شوند.

شرح صدر

وقتی حضرت موسی علیه السلام به مقام نبوّت نائل شد، چندچیزاز خداوند طلب کرد ؛ یکی از آنها شرح صدر بود (قالَ رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری...)(1)

و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی آن که تقاضا کند این نعمت بزرگ الهی را از

1- 25 / طه .

خداوند متعال دریافت نمود (اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ)؟(1)

خلاصه این شرح صدر چه معنایی دارد ؟

«صدر» در این جا به معنی سینه نیست، بلکه به معنای روح و فکر است ؛ بنابراین «شرح صدر» به معنای داشتن فکر و روح باز است ؛ یعنی کسی شرح صدر دارد که دارای تفکّر عمیق، صبر و حوصله زیاد و فکر و روحی وسیع باشد ؛ به گونه ای که در برابر سخت ترین حوادث نلغزد. به همین جهت، شرح صدر یکی از لوازم مهم ترقی و تعالی به سوی خدا شناخته شده است.

1- 1 / انشراح و دیگر آیاتی از قبیل: 106 / نحل و 22 / زمر .

پانزدهمین مثال: مبدأ و معاد

مبدأ و معاد

خداوند در آیه 57 سوره اعراف به عنوان چهاردهمین مثل از مثل های زیبایی قرآن می فرماید: «وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْرا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّیآ اِذا اَقَلَّتْ سَحابا ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَاَنْزَلْنابِهِ الْماآءَ فَاَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش [باران] رحمتش می فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را [بر دوش] کشند ؛ [پس] ما آنها را به سوی زمین های مرده می فرستیم ؛ و به وسیله آنها، آب [حیاتبخش] را نازل می کنیم ؛ و با آن، هرگونه میوه ای را [نیز در قیامت [زنده می کنیم ؛ شاید [باتوجه به این مثال] متذکّر شوید !

دورنمای بحث

آیه شریفه، پیام آور دو مطلب سرنوشت ساز است. صدر آیه، متضمّن توحید

و خداشناسی و دلیلی قانع کننده بر اثبات مبدأ است. و ذیل آن، با ارائه مثال زیبایی بر جهان آخرت، اشاره به معاد دارد.

اهمیّت مبدأ و معاد

مبدأ و معاد از مسائل بسیار مهمی است که در قرآن مجید بطور گسترده مطرح شده است به گونه ای که «حدود دو هزار آیه از آیات قرآن (یعنی یک سوم مجموع آیات قرآن) به معاد تعلّق گرفته است و یک سوم آن نیز آیات مربوط به مبدأمی باشد» واین مطلب نشانه اهمیّت مبدأ و معاد و روز رستاخیز است.

جسمانی و روحانی بودن معاد

معاد از نظر قرآن، جسمانی و روحانی است ؛ یعنی در روز قیامت هم جسم انسان محشور می شود و هم روح انسان. به عبارت دیگر، هم روح انسان مشمول نعمت ها و عذاب های الهی قرار می گیرد و هم جسم، زیرا مقتضای عدل الهی بر این نهاده شده است که اگر انسان در دنیا مرتکب ثواب یا گناهی شد چون جسم و

روح به همراه یکدیگر انجام داده اند، در قیامت عذاب و پاداش نصیب هر دو شود.

اساسا، در صدر اسلام آنچه موجب تعجّب منکران معاد واقع شد، معاد جسمانی بود نه روحانی ؛ زیرا عقل بسیاری از مردم، در چشم آنهاست و تنها آنچه را می بینند، باور می کنند. از این رو، منکران معاد می پرسیدند: چگونه ممکن است این انسان پس از مرگ و تبدیل شدن به خاک، دوباره زنده شود و با همین جسم و بدن خاکی در قیامت مورد ثواب و عذاب قرار گیرد؟ در پاسخ به این شبهه خداوند متعال در سوره نبأ آیه 7 و 8 می فرماید: «وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّکُمْ لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ. اَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا اَمْ بِهِ جِنَّهٌ بَلِ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَهِ فِی الْعَذابِ وَالضَّلالِ الْبَعیدِ» کافران گفتند: «آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که [مردید[سخت از هم متلاشی شدید، [بار دیگر] آفرینش تازه ای خواهید یافت؟ ! آیا او بر

خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! [چنین نیست، [بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند [و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید است].

قرآن مجید برای اثبات معاد جسمانی و روحانی به مثل تمسّک جسته است ؛ همان گونه که سیره قرآن در مورد تفهیم، استفاده از مثل است، برای این مطلب نیز سه مثل ذکر کرده است:

1 مثال به زندگی گیاهان و تشبیه جهان پس از مرگ، به زنده شدن گیاهان.

2 مثال به دوران جنین که خلقت انسان از نطفه کوچکی شروع می شود و هر روز برای جنین، یک معاد و زندگی جدیدی به شمار می رود.

3 مثال به خواب اصحاب کهف، که خواب آنها همانند مرگ بود

و خداوند پس از سال های طولانی آنها را زنده گردانید.

وگرنه چطور ممکن است کسی سیصد و اندی سال بخوابد در حالی که نه آبی بنوشد و نه غذایی بخورد و سپس سالم از خواب برخیزد؟

بنابر آیه قرآن، اصحاب کهف در حدود یک میلیون روز در خواب بودند، این افراد بی آن که آبی بنوشند و غذایی بخورند بعد از این مدت طولانی، سالم از خواب برخاستند ؛ در حالی که یک انسان بطور عادی، دو تا سه روز بیشتر بدون آب و غذا دوام نمی آورد.

یکی از شگفتی های خلقت، قلب انسان است ؛ تعداد ضربان قلب هر انسان در هر روز در حدود 100 هزار بار است. حال اگر عمر معمولی یک انسان را هفتاد سال بدانیم، بیش از 250 میلیون بار این قلب ضربان دارد.

شرح و تفسیر

آیه محل بحث، یکی از سه آیه ای است که مسئله رستاخیز را به حیات مجدّد گیاهان تشبیه کرده است. «هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ...» خداوندکسی است که بادها را به عنوان بشارت دهنده، پیش از باران می فرستد تا به وسیله بادها آسمان ها را آماده بارش کند.

«حَتّیآ اِذا اَقَلَّتْ سَحابا ثِقالاً...» بادها تا آنجا ادامه می یابد که ابرهای سنگین وزن را جمع می کند .(1)

خداوند ابرهای باران زا را به وسیله آن بادها به سوی شهرهای مرده به حرکت درمی آورد و سپس از این ابرهای سنگین وزن، باران بر شهرهای مرده

1- قرآن مجید در 1400 سال پیش، این راز علمی را بیان کرد که ابرها بر دو گونه هستند: باران زا و معمولی ؛ و ابرهای باران زا سنگین تر از معمولی هستند .

می بارد و بدین وسیله زمین مرده زنده می گردد.

«فَاَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ...» خداوند با بارش باران بر سرزمین های مرده، انواع میوه ها را می رویاند.

«کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» خداوند مردگان را به در روز قیامت همانند سرزمین های مرده، زنده می گرداند. در پایان آیه، خداوند فلسفه مثل را، تذکّر و بیداری انسان ها می شناسد و می فرماید: «ما این مثل ها را می زنیم، شاید باعث تذکّر، تفکّر و بیداری شما شود».

میوه های مختلف از آب و هوا و زمین واحد !

یکی از حجاب های معرفت برای انسان حجاب عادت است. وقتی انسان به چیزی عادت کرد، به عمق و ماهیّت آن نمی اندیشد و این یک حجاب بزرگ است ! از این رو، رویش انواع گیاهان، گل ها و میوه ها از یک زمین و یک آب و هوا، از شگفتی های طبیعت است ! این مهم، واقعا از قدرت بی بدیل و بی نظیر خداوند است

که از یک زمین و یک آب و هوا، گل هایی را با رنگ ها و برهای متفاوت و میوه هایی را با طعم و مزّه های مختلف می رویاند و این خلقت شگفت به انسان می آموزد که از حیات مجدّد در روز قیامت تعجّب نکند ؛ چه این که از همین زمین در روز قیامت، انواع و اقسام انسان های نیک، از قبیل: پیامبران، صالحان، امامان و شهدا و انسان های پست از قبیل فرعون ها، نمرودها، معاویه ها، صدام ها و... مبعوث می گردد. انسان هر ساله صحنه معاد را در روی زمین می بیند و به تعداد سال های عمرش تکرار صحنه معاد را شاهد است، شگفت آن که در روز قیامت وقتی انسان ها می خواهند از قبرها برانگیخته شوند، بارانی بر زمین می بارد ؛ سپس انسان ها زنده می شوند !

انسان هر سال به طور مکرّر معاد را با چشم خود می بیند ؛ ولی غافل است از این که همان خدایی که گیاهان را پس از مرگ دوباره زنده می کند، قادر است انسان را نیز پس از مرگ زنده گرداند.

شانزدهمین مثال: بَلَد طَیِّب

بَلَد طَیِّب

در آیه 58 سوره اعراف، پانزدهمین مثال از مثل های قرآن مجید بیان شده است ؛ خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذی خَبُثَ لا یَخْرُجُ اِلاّ نَکِدا کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْایاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ» سرزمین پاکیزه [و شیرین]، گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های بدطینت [و شوره زار]، جز گیاه ناچیز و بی ارزش، از آن نمی روید ؛ این گونه، آیات [خود] را برای آنها که شکرگزارند، بیان می کنیم.

برگی که بر اساس گفته دانشمندان، اگر از عرض برش زده شود، دارای هفت طبقه است، که هر طبقه آن دارای ساختمان مخصوص و وظیفه ویژه ای است. با کمی دقّت خطوط ریزی بر روی این برگ ظریف مشاهده می شود که بسان شبکه لوله کشی یک شهرک می باشد که وظیفه آب رسانی و تغذیه قسمت های مختلف

برگ را به عهده دارد. چه قدرتی این طبقات هفتگانه را با ظرافت زیبا آفریده است؟! چه خالق حکیمی این شبکه عظیم و دقیق لوله کشی را در درون این برگ طرّاحی کرده است؟! از این رو، نه تنها

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

بلکه اگر به دقّت تمام، ساختمان و وظیفه و فواید آن بررسی شود، بی نهایت کتاب از معرفت کردگار صورت می گیرد. بنابراین، صدر آیه دلالت بر توحید و ذیل آیه (کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی) به مسئله معاد رهنمون است.

شرح و تفسیر

این آیه شریفه پاسخ به سؤال مقدّری است که ممکن است بعد از توجه به آیه گذشته مطرح شود که: اگر آب باران یکی است و زمین ها هم یکسان، و همه زمین ها از آب باران استفاده می کنند، پس چرا در بعضی از

زمین ها گل و گیاه می روید و در بعضی دیگر خار و خاشاک پدید می آید ؟

شانزدهمین مثال: بَلَد طَیِّب (179)

اگر باران وحی الهی بر همه دل ها و قلب ها یکسان می بارد و همه قلب ها در مسیر باران رحمت الهی هستند، پس چگونه بعضی از قلب ها هدایت و مصداق «بلد طیّب» می گردند و بعضی از دل ها گمراه و مصداق «بلد خبث» قرار می گیرند؟

آیه شریفه درصدد پاسخ به این پرسش برآمده، می فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ» سرزمین پاکیزه و شیرین ؛ بستر مناسب و لایق ؛ به فرمان پروردگار،گیاهان مناسب وخوبی رامی رویاند. دل های پاک و قلب های آماده انسان هانیزبراثروحی الهی، میوه های شیرین اخلاص و صفا را پرورش می دهند.

«وَ الَّذی خَبُثَ لا یَخْرُجُ اِلاّ نَکِدا» ولی سرزمین خشکیده و شوره زار ؛ خاک های نالایق و غیر مستعد، جز گیاهان هرزه و بی ارزش، محصولی ندارد !

«نَکِد» در لغت عرب به معنای انسان بخیل و خسیس است ؛ همان انسانی که

در اصطلاح، می گویند «نم پس نمی دهد!» این نوع گیاهان را که در شوره زار می روید «نکد» نامیده اند ؛ زیرا همان گونه که انسان بخیل به کسی خیر و فایده ای نمی بخشد، این نوع سرزمین ها نیز بی خاصیّت و فاقد ارزشند.

«کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْایاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ» آیات قرآن را با عبارات گوناگون حتّی با مثل های بسیار ساده برای مردم بیان می کنیم تا با استفاده از آن، مردمی سپاسگزار باشند. بنابراین، نه بر باران رحمت الهی اشکال وارد است و نه بر وحی آسمانی ؛ چه این که این دو رحمت الهی به گونه مساوی، زمین ها و دل ها را فرامی گیرند، بلکه اگر اشکالی وجود دارد از خود زمین و دل است ؛ زیرا بعضی از زمین ها استعداد پرورش گیاه راندارند و محصول آنها خار است. به همین گونه، قلب بعضی از انسان ها استعداد هدایت شدن را ندارند و خود را بی نیاز از وحی می پندارند.

فاعلیّت فاعل و قابلیّت قابل هر دو لازم است !

آیه شریفه به این مطلب مهم اشاره دارند که: برای رسیدن به کمال دو چیز لازم است :

الف فاعلیّت فاعل ؛

ب قابلیّت قابل ؛

یعنی برای رسیدن به کمال هم عوامل و اسباب ترقّی لازم است و هم زمینه های ترقّی. بنابراین، تنها فاعلیّت فاعل (باران) کفایت نمی کند، بلکه قابلیّت قابل (آمادگی و لیاقت زمین) نیز لازم است ؛ چه این که اگر صدها سال باران بر زمین شوره زار ببارد، یک گل هم به بار نخواهد نشست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان گونه که سلمان و اباذر و دیگر مسلمانان را به اسلام دعوت کرد، ابوجهل و ابولهب و دیگر کفّار را نیز به اسلام فراخواند ؛ ولی قلب پاک

و پاکیزه سلمان و اباذر آماده دریافت حق و سبب رویش نهال ایمان شد. در صورتی که همان گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله بر قلب شورزار ابوجهل و ابولهب تأثیر نگذاشت و سبب رویش بخل و کینه در وجود آنها شد.

قرآن و وحی برای کفّار نتیجه معکوس می دهد!

گاهی آیات قرآن نه تنها سبب هدایت نمی شود، بلکه باعث ضلالت افراد می گردد؛ یعنی انسان های بدطینت و کافران نه تنها از شنیدن آن بهره ای نمی برند، بلکه با شنیدن آن بر گمراهی و ضلالت آنها افزوده می شود.

این مطلب در آیاتی از قرآن مجید، از جمله در آیه 124 و 125 سوره توبه ذکر شده است «وَ اِذا ماآ اُنْزِلَتْ سُورَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ اَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِآ ایمانا فَاَمَّا الَّذینَ امَنُوا فَزادَتْهُمْ ایمانا وَ هُمْ یَسْتَبْشِروُنَ. وَ اَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْسا اِلی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِروُنَ»

هنگامی که سوره ای نازل می شود، منافقین به یکدیگر می گویند: آیا این سوره، ایمان شما را افزون ساخت؟ ! [به آن ها بگو:] امّا کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده شده است و آنها [به فضل و رحمت الهی [خوشحالند. و امّا آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی هایشان افزوده شده، از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.

سؤال: چگونه ممکن است قرآن مجیدباآیات نورانیش،سبب گمراهی بعضی شود؟

پاسخ: قرآن مجید همانند چراغی است که اگر در دست دانشمندی باشد، در پرتو نور آن به اکتشافات و اختراعات تازه ای دست می یابد و سبب پیشرفت آن می گردد؛ ولی اگر دزدی بدان دست یابد، سبب سنگین تر شدن جرم و گناهش می شود، زیرا دزدها با چراغ، کالای باارزش تری را به سرقت می برند.

چو دزدی باچراغ آید گزیده تر برد کالا

ص:184

در اینجا بر چراغ اشکالی نیست ؛ چه این که استفاده از آن، بستگی به قابلیّت ها و ظرفیّت ها دارد. باران نازل می شود ؛ زمین شیرین و مستعد، گل می رویاند ؛ ولی در زمین شوره زار نه تنها گل نمی روید، بلکه خارهای آن بیشتر می گردد. در حالی که طبیعت باران برای هر دو زمین یکسان است. «فَزادَتْهُمْ رِجْسا اِلی رِجْسِهِمْ» هر آیه ای نازل می شد با آن به مخالفت برمی خاستند و به پلیدی و دشمنی آنان افزوده می شد. بنابراین، تعجّبی ندارد اگر بگوییم آیات قرآن برای انسان های گمراه، سبب گمراهی بیشتر می شود!

قابلیّت، اکتسابی است یا جبری ؟

آیا قابلیّت قابل که شرط کمال است اکتسابی است یا جبری؟ به عبارت دیگر، آیا خداوند بعضی از انسان ها را با استعداد و پرظرفیّت آفریده است و بعضی دیگر را نالایق و کم ظرفیّت ؟

قابلیّت قابل، «اکتسابی و تحصیلی است نه جبری» ؛ چه این که اگر قائل به جبر شویم، آن کسی که زمین دل او شوره زار است و به جای گُل، خار و به جای میوه اخلاص، ریا می رویاند، بر او گناهی نیست و نباید مجازات شود و بر این اساس، برنامه پیامبران نیز بیهوده می گردد.

از این رو، هر انسانی که تلاش و کوشش بیشتری در راه کسب تقوا و معرفت الهی کند، قلب و دلش آمادگی بیشتری برای پذیرش وحی الهی و آیات قرآنی خواهد داشت.

همان گونه که آیه قرآن این مطلب را مورد تأکید قرارداده، می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَاالاِْنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویمٍ» ماانسان را دربهترین صورت و نظام آفریدیم .(1)

1- 4 / تین .

بنابر آیه شریفه، در خلقت انسان ها هیچ تفاوتی صورت نگرفته است ؛ هدایت و ضلالت بسته به خود آنهاست. و حتّی شیطان هم خبیث آفریده نشده است ؛ به همین جهت او نیز در صف ملائکه قرار داشت و شش هزار سال به عبادت و پرستش خداوند مشغول بود. (1)

آری، مردم با هم تفاوت دارند ؛ اما نه تفاوت بد و خوب، بلکه در بدو خلقت گروهی خوب و گروه دیگر خوب تر آفریده شده اند. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «اَلنّاسُ معادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الفِضَّهِ»(2)مردم بسان معدن و شی ء گرانسنگ هستند ؛ عدّه ای همانند طلا، باارزش تر و عدّه دیگر، همانند نقره

1- میزان الحکمه، باب 2005، حدیث 9365 .
2- بحارالانوار، طبع بیروت، جلد 58، صفحه 65 .

ارزشمند هستند (یکی با ارزش و دیگری باارزش تر).

در نتیجه هیچ انسانی، شقی، پست و خبیث آفریده نشده است و قابلیّت قابل اکتسابی است نه جبری. باران به هنگام نزول بسیار شفاف و زلال است ؛ ولی هنگام برخورد به زمین های آلوده و کثیف، آلودگی کسب می کند. اما هنگام برخورد با زمین های پاک، به همان صورت اصلی و فطریش باقی می ماند.

جوانان عزیز! امیدهای آینده اسلام و انقلاب و کشور !

خداوند شما را همچون قطره های زلال و شفّاف باران، پاک آفریده است. سعی کنید این پاکی را حفظ کنید و از معاشرت با دوستان بد بپرهیزید که گاهی رفیق بد سبب تغییر سرنوشت انسان می گردد.

از دید اسلام، نه تنها انجام گناه، معصیت دارد، بلکه حضور در مجلس گناه نیز گناه محسوب می شود ؛ یعنی اگر انسان در مجلس گناه حاضر شود، اگر چه

خود مرتکب گناه نشود، ولی چنانچه ناظر بر گناه باشد، گنهکار است ؛ چون محیط آلوده باعث آلودگی می شود و کم کم زشتی گناه از نظر انسان ناپدید می شود و آهسته آهسته انسان را به سوی گناه سوق می دهد ؛ همان گونه که انسان های معتاد به مواد مخدّر نیز بدین ترتیب به دام اعتیاد گرفتار می شوند. بنابراین، باید در حفظ پاکی کوشا باشیم و سرزمین دل خویش را هر چه بیشتر مهیّا کنیم تا نهایت استفاده را از باران رحمت الهی ببریم.

ص:189

هفدهمین مثال: عالِم منحرف

عالِم منحرف

خداوند متعال در آیات 175، 176 و 177 سوره اعراف در شانزدهمین مثل می فرماید: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَالَّذيآ ءَاتَيْنهُ ءَايتِنا فَانْسَلَخَ مِنْهافَاَتْبَعَهُ الشَّيْطنُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ. وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْنهُ بِها وَ لكِنَّهآ اَخْلَدَ اِلَى الاَْرْضِ وَ اتَّبَعَ هَويهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِايتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» .

بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ؛ ولی [سرانجام] خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم، [مقام] او را بااین آیات [و علوم و دانش ها] بالا می بردیم ؛ [اما اجبار، برخلاف سنّت ماست ؛ پس او را به حال خود رها کردیم] و او به پستی گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. مثل او همچون سگ [هار] است که اگر

به او حمله کنی، دهانش را باز کرده، زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند ؛ [گویی چنان تشنه دنیاپرستی است، که هرگز سیراب نمی شود] این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند ؛ این داستان ها را [برای آنها] بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند) .

دورنمای بحث

در این آیات سه گانه، سخن از عالم و دانشمندی است که در مسیر صحیح بوده و به مقامات معنوی عالی دست یافته است ؛ ولی تدریجا منحرف و از درگاه خداوند رانده شده است. خداوند چنین دانشمندی را به سگ هار تشبیه می کند تا دیگران از او پند و عبرت گیرند.

ص:191

شأن نزول آیه

در این که منظور از عالم و دانشمندی که در این آیه از او سخن به میان رفته چه شخصی است، مشهور مفسّران بر این عقیده اند که منظور، «بلعم باعورا» است. او یکی از علمای بنی اسرائیل بود که در مسیر عبادت، پیشرفت چشمگیری داشت تا آن جا که به «اسم اعظم» دست یافته، «مستجاب الدّعوه» شد. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام به مقام شامخ و رفیع نبوّت نایل شد، این مسئله آتش حسادت را در دل و روح بلعم باعورا شعله ور ساخت! آتش حسادت هر روز فروزان تر شد، فضایل او را در کام خود می سوزاند. حسادت از یک سو ؛ و دنیاپرستی از سوی دیگر، سبب شد که بلعم باعورا به دربار فرعون پناه آورده، از «وعاظ السّلاطین» شود و تمام افتخاراتش را از دست داده، عاقبت به شر شود. قرآن مجید داستان این عالم منحرف را بیان فرموده، تا مایه عبرت دیگران شود.

ص:192

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَالَّذيآ ءَاتَيْنهُ ءَايتِنا» ای پیامبر! داستان آن مرد را که آیات الهی به او عطا شد و مشمول رحمت الهی قرار گرفت برای مسلمانان و یاران و اصحابت بخوان.

منظور همان احکام تورات و مواعظ آن است ؛ یعنی او به احکام تورات و موعظه های آن کاملاً آشنا و عامل بود. عدّه ای دیگر بر این عقیده اند که مراد از آیات الهی، نایل شدن به اسم اعظم است ؛ و از همین جهت بود که بلعم باعورا مستجاب الدّعوه شد و در جامعه نفوذ فوق العاده ای پیدا کرد.

«فَانْسَلَخَ مِنْهافَاَتْبَعَهُ الشَّيْطنُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ» «اِنْسَلَخَ» از ماده «سَلَخَ» به معنای «از پوست درآمدن» است. از این رو، به کسی که پوست گوسفند را می کَند، سلاّخ می گویند و اما کلمه «اَتْبَعَ» دو معنی دارد:

الف «اَتْبَعَ» به معنای «تَبَعَ» و «لَحِقَ» است ؛ یعنی شیطان او را تابع خود گرداند.

ب به معنای فعل ثلاثی مجرد خود به کار رفته است ؛ یعنی شیطان از او تبعیّت کرد. به عبارت دیگر، گمراهی و ضلالتش آنقدر بالا گرفت که از شیطان گوی سبقت را گرفت! بسان آن شخصی که کار بسیار زشتی را به سبکی تازه انجام می داد و مرتّب بر شیطان لعن می فرستاد. شیطان بر او ظاهر شد و گفت: لعنت بر خودت باد! من با تمام شیطنتم این کار را نمی دانستم و از تو آموختم !

بنابراین، معنای آیه با توجه به توضیحات فوق این چنین می شود که: بلعم باعورا از آیات الهی تهی و خالی شد ؛ یعنی علیرغم این که در ابتدا، آیات و علوم الهی چنان بر او احاطه داشت که چون پوستی در تن او شده بود ؛ اما ناگهان از آنها منسلخ و تهی شده، در پی شیطان رفت یا شیطان در پی او. در نتیجه، عاقبت

او به شر ختم شد و در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار گرفت.

«وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْنهُ بِها وَ لکِنَّهأُ اَخْلَدَ اِلَی الأرْضِ وَ اتَّبَعَ هَویهُ» یعنی اگر می خواستیم که او به اجبار در راه حق بماند، این کار را انجام می دادیم ؛ ولی این چنین نکردیم تا ببینیم او، خود با اختیارش چه می کند ؛ ما راه را به او نشان دادیم ؛ خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس !(1)خداوند عالم می توانست نماز، روزه، حج، زکات و سایر واجبات الهی را غریزی انسان قرار دهد ؛ یعنی همان گونه که انسان آب و غذا می خورد، این گونه عبادات را غریزتا بجاآورد ؛ ولی این چنین نکرد، بلکه انسان را آزاد و مختار آفرید تا بشر هدایت، تکامل، پیشرفت، آزمایش، ثواب، عقاب و... داشته باشد و اینها بی معنا نباشد.

1- 3 / انسان .

در نتیجه، آیه می فرماید: ما بلعم باعورا را به خود واگذاردیم ؛ ولی این عالم منحرف بنی اسرائیلی که روزی مُبلّغ نیرومند حضرت موسی علیه السلام بود بر اثر دنیاپرستی، وعده های فرعون و حسادتی که نسبت به مقام موسی علیه السلام داشت، به جای آن که پیروی از موسی و خدای خویش کند، تابع هوی و هوس خویش گردیده، از درگاه خداوند رانده شد. پس بنابر آیه فوق، عامل سقوط بلعم باعورا دو چیز است :

1 دنیاپرستی و تمایل به فرعون ؛

2 هواپرستی و پیروی از شیطان .

«فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ» مثل بلعم باعورا، مثل سگ هار است. سگ های معمولی در خدمت انسان هستند و منافع معقول و قابل توجّهی دارند ؛ به همین جهت، از نظر فقه اسلامی خرید و فروش چنین سگ هایی مجاز

شمرده شده است ؛ ولی سگ های هار (سگ های مبتلا به بیماری هاری) که بعضی از انسان ها نیز بدان مبتلا هستند از نظر فقه اسلامی بی ارزش شناخته شده است ؛ زیرا قبل از این بیماری، کار او مراقبت بود و اکنون مزاحمت. از ویژگی های سگ های هار این است که: معمولاً دهانشان باز است و زبانشان همیشه در حرکت است ؛ این حالت به سبب حرارت زیاد است که بر اثر بیماری در درون بدن آن ها به وجود می آید و حرکت زبان به حکم بادبزنی است که مقداری او را خنک می کند. سگ هار همیشه تشنه است و هیچ گاه سیراب نمی شود و در هر صورت چه به او کمک کنند، چه رهایش سازند به فرد مقابل حمله می کند.

قرآن مجید در این مثال زیبا، عالم منحرف را به سگ هار تشبیه کرده است ؛ یعنی انسان این چنینی نه تنها فاقد ارزش است، بلکه بسیار خطرناک است و هوا و هوس و دنیاپرستی چشم او را کور کرده است ؛ به گونه ای که نه دوست را

می شناسد و نه دشمن را.

«ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» این مثال جمعیتی است که آیات الهی ما را تکذیب کردند ؛ ای پیامبر! این داستان ها را برای عموم مردم مخصوصا یهود و نصارا بخوان تا عبرت بگیرند و اندیشه کنند، که اگر آنها هم آیات الهی را تکذیب کنند، سرنوشتی چون داستان بلعم باعورا خواهند داشت.

ص:198

هجدهمین مثال: مسجد ضِرار

مسجد ضِرار

خداوند کریم در آیات (107 تا 109) سوره برائت (توبه) می فرماید:

«وَ الَّذینَ اتَّخَذوُا مَسْجِدا ضِرارا وَ کُفْرا وَ تَفْریقا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ اِرْصادالِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْناآ اِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. لاتَقُمْ فیهِ اَبَدا لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ، فیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ اَنْ یَتَطَهَّروُا وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرینَ. اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ»] گروهی دیگر از آنها] کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن [به مسلمانان] و [تقویت] کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود ؛ آنها سوگند یاد می کنند که: «جز نیکی [و خدمت]، نظری

نداشته ایم !» اما خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند !

هرگز در آن [مسجد به عبادت] نایست ! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن [به عبادت] بایستی ؛ در آن، مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند ؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد !

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد کسی که اساس آن را برکنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرومی ریزد؟ ! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند.

دورنمای بحث

آیات سه گانه فوق که به عنوان هفدهمین مَثَل از امثال قرآن تلقّی شده درباره مسجد «ضِرار» است که دشمنان اسلام برای مبارزه با این دین نوپا،

در صدد برآمدند تا از آن به عنوان سنگر محکمی استفاده کنند و با سلاح دین و مذهب با اسلام بستیزند.

شأن نزول

اکثرمفسّران قرآن درذیل آیات مذکور، به شأن نزول این آیات اشاره داشته (1)، داستان آن را این چنین نگاشته اند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام عزیمت به جنگ تبوک، در میان راه به قبیله بنی سالم که در آن زمان خارج از مدینه زندگی می کردند برخوردند. عدّه ای از آنان که مردمی ظاهرالصّلاح بودند از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اجازه خواستند تا مسجدی را در نزدیکی مسجد قبا بنا کنند. و دلیل خود را این گونه بیان داشتند که

1 به تفسیر المیزان، جلد نهم، صفحه 391 و تفسیر مجمع البیان، جلد 5، صفحه 72، مراجعه کنید.

چون در قبیله ما افراد ضعیف و ناتوانی از پیرمردان، پیرزنان و کودکان وجود دارند که نمی توانند در همه وقت برای اقامه نماز به مسجد قبا حاضر شوند، علاوه بر این که گرمای تابستان، سرمای زمستان، باد و باران نیز مانع از حضور آنان در مسجد می شود، ساختن چنین مسجدی در نزدیکی مسجد قبا ضروری به شمار می رود. به عبارتی، آنان دو هدف به ظاهر زیبا را بیان کردند: نخست ساختن مسجد و محلّ عبادت و دیگر، حمایت از ضعیفان.

از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ساختن آن مسجد را صادر کردند و سپس به سمت جنگ تبوک حرکت نمودند.

بانیان مسجد از غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله سوءاستفاده کرده، با سرعت هر چه بیشتر مسجد را ساختند. هنگامی که آن حضرت از جنگ برگشت، خدمت حضرتش رسیدند و از او خواستند تا مسجد را افتتاح کند!

در این هنگام «آیات سه گانه مَثَل» به وسیله جبرئیل بر آن حضرت نازل شد.

ص:202

«وَ الَّذینَ اتَّخَذوُا مَسْجِدا ضِرارا وَ کُفْرا وَ تَفْریقا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ اِرْصادالِمَنْ حارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ»: آری ؛ جبرئیل نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از اقامه نماز در مسجد ضرار بازداشت ؛ زیرا آن، به ظاهر مسجد بود و در واقع برای آنان بتخانه و مرکز توطئه به شمار می رفت. این قسمت از آیه شریفه، چهار هدف را برای این منظور بیان می دارد:

1 «ضِرارا»؛ بنابر آیه شریفه، اوّلین هدف بانیان این مسجد، شکستن ابهت مسلمانان و ضرر زدن به آنها بود ؛ زیرا این مسجد به عنوان سنگری برای دشمنان در نظر گرفته شده بود تا از این طریق،بر پیکر مسلمانان ضربه وارد کنند.

2 «کُفْرا» ؛ هدف دیگر آنان، تقویت مبانی کفر و شرک بود. آنان بدین جهت در بنای مسجد همّت گماردند تا با پایگاه قرار دادن مسجد، فعالیّت های

خود را در تضعیف اسلام و مسلمان، و تقویت کفر و شرک شدّت ببخشند.

3 «تَفْریقا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ» ؛ سومین هدف که خطرناک ترین اهداف آنها بود ایجاد شکاف و تفرقه بین مسلمانان و اهل ایمان بود. روشن است وقتی بین دو گروه از مسلمانان تفرقه ای ایجاد شود، در برابر هم صف آرایی می کنند و نیرویی را که باید در نابودی دشمن مشترک به کارگیرند، صرف نابودی همدیگر می کنند و به جای آن که دشمن آسیب زده شود، هر دو گروه از این اختلاف آسیب می بینند ؛ همان گونه که این اصل در تمام اختلافات حاکم است و ثمره شوم اختلاف، دامنگیر هر دو گروه می شود !

4 «اِرْصادا لَمَنْ حارَبَ اللّه َ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ» ؛ چهارمین هدف، آماده کردن پایگاهی مستحکم در قلب کشور اسلامی، برای یکی از دشمنان اسلام بود که دشمنی او با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله سابقه ای دیرینه داشت.

ابو عامر نصرانی، دشمن کینه توز اسلام

شخصی مسیحی به نام ابو عامر نصرانی که بشارت ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در کتاب آسمانی خویش خوانده بود به مدینه آمد و منتظر ظهور اسلام شد. در این مدّت او برای خود مریدان و طرفدارانی پیدا کرد. با ظهور اسلام او به دین اسلام گروید ؛ ولی با گذشت زمان تمام پیروان و طرفداران و مریدان خود را از دست داد و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله حسادت ورزید ؛ آتش حسادت در او شعله ور گشت تا جایی که او یکی از آتش افروزان جنگ اُحد گردید. به همین جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را فاسق خواند و همین امر سبب شد که او نتواند در مدینه ماندگار شود. به ناچار به پادشاه روم پناهنده شد و او را از آینده درخشان اسلام و خطری که برای روم خواهد داشت مطّلع ساخت و اسلام را برای ابرقدرت روم خطری جدّی دانست بدین جهت، دولت روم را نسبت به جنگ علیه مسلمانان

تشویق نمود در پی این تقاضا پادشاه روم نیز قول مساعدت داد.

منافقان مدینه با «ابو عامر» بی ارتباط نبودند ؛ ابوعامر برای منافقان مدینه نامه ای نوشت و آنها خواست که پایگاهی برای او در مدینه بنا کنند تا به مدینه بازگشته، زمینه را برای هجوم سپاهیان روم فراهم کند. از این رو منافقان مدینه مسجد فوق را به عنوان پایگاهی برای این دشمن خطرناک بنا کردند. (1)

اکنون مسجد با اهداف مذکور ساخته شده است و منافقان از پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کرده اند که با اقامه نماز در آن مسجد، رسما آن را افتتاح نماید.

اما جبرئیل امین، پیام خداوند را در ضمن آیه زیر به آن حضرت این گونه ابلاغ کرد:

«لا تَقُمْ فیهِ اَبَدا» پیامبر ما ! هرگز در این مسجد که به ظاهر مسجد و محل

1- تفسیر نمونه، جلد 8، صفحه 135 .

عبادت و در واقع مرکزی برای توطئه است نماز مگذار!

«لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ»: مسجد ضرار جای عبادت و پرستش خداوند یکتا نیست ؛ بلکه بنابر آیه شریفه مسجدی شایستگی این عبادت بزرگ الهی را دارد که دارای دو ویژگی باشد:

1 نخست این که بنیان آن بر اساس تقوا و ایمان به خدا نهاده شده باشد. این فراز از آیه شریفه به ما می آموزد که اساس و بنیان تمام چیزها از قبیل مسجد، حسینیّه، مدارس دینی، سیاست، آزادی، اقتصاد، مدیریّت، کشورداری و... باید بر اساس تقوا نهاده شود ؛ زیرا تقوا، روح و محتوای اعمال تلقّی شده است.

2 خصوصیّت دیگر این که باید افرادی که در آن مساجد حاضر می شوند، انسان های پاک و طاهری باشند ؛ زیرا نمازگزاران هر مسجد معرِّف آن مسجد به شمار می آیند.

این دو ویژگی در مسجد «قبا» دیده می شد ؛ چه این که هم اساس آن بر تقوا بود و هم نمازگزاران آن انسان های پاک و بافضیلت بودند، برخلاف مسجد ضرار که نه اساس آن برتقوا بود و نه بنیان گذاران و نمازگزاران آن انسان های پاک و بافضیلتی به شمار می رفتند.

فرمان تخریب مسجد ضرار

از این رو، نه تنها پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در آن مسجد نماز نخواند و آن را افتتاح نکرد، بلکه دستور به آتش کشیدن آن را صادر کرد ؛ و پس از آن که مسلمانان آن را به آتش کشیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور فرمودند تا دیوارهای آن را خراب کنند و زمین آن را برای انبوه سازی زباله مهیّا سازند.

«اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ»: یا رسول اللّه آیا مسجد قبایی که بنیان و شالوده آن بر تقوای الهی و خشنودی و رضایت حضرت حق، نهاد شده بهتر است، یا مسجد ضراری

که شالوده آن بر «شَفا جُرُفٍ هارٍ» بنا شده و در نتیجه در آتش جهنم سقوط خواهد کرد ؟

شَفا: به معنی لبه هر چیزی است و عرب لب های انسان را بدین جهت «شَفَه» می گوید که در لبه دهان قرار گرفته است.

جُرُف: کناره هر چیزی را جُرُف می گویند و از این رو، کناره رودخانه را که به آب منتهی می شود جرف نامیده اند.

هارٍ: به چیزی که در حال سقوط است، هار گویند. آب رودخانه کناره های رودخانه را از درون خالی می کند. این لبه از بیرون سالم و بی خطر جلوه می کند، به گونه ای که اگر انسانی ناآگاهانه پایش را بر روی این لبه قرار دهد ناگهان لبه رودخانه که از درون تهی گردیده است فرومی ریزد و آن انسان بی خبر را به داخل رودخانه و قعر آبها کشانده، او را غرق می کند.

خداوند متعال در این آیه شریفه، بنای مسجد ضرار را به ساختن چیزی بر

روی لبه چنین رودخانه ای تشبیه کرده است ؛ آن هم نه در جایی که مشرف به رودخانه باشد که اگر آشنای به شنا باشد نجات یابد، بلکه در جایی که مشرف بر جهنّم است و روشن است که در چنین جایی سقوط همان است و نابودی همان، و احتمال نجات کاملاً منتفی است.

آیا آدم عاقل راضی است در چنین مسجدِ سست بنیانی با این همه خطر حاضر شود؟ !

آری ؛ مسجدی که بر اساس تقوی و رضایت الهی ساخته شده است آن قدر مستحکم، قابل اطمینان و مایه نجات است ؛ امّا مسجدی که برای تفرقه، کفر، شرک و پایگاه دشمن بنا نهاده شود چنان سست، خطرناک و مایه هلاکت است که بنابر آیه قرآن موجب سقوط انسان در آتش جهنّم می شود !

آیا تعبیری جالب تر و مثالی رساتر از این برای سرچشمه های شرک و نفاق می توان یافت؟ !

ص:210

نوزدهمین مثال: زندگی زودگذر دنیا

زندگی زودگذر دنیا

خداوند متعال در آیه 24 سوره یونس چنین فرموده است: «اِنَّما مَثَلُ الْحَیوهِ الدُّنْیا کَماآءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماآءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الاْرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الاْنْعامُ حَتّیآ اِذاآ اَخَذَتِ الاْرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُهآ اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْهآ اتیهآ اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهارا فَجَعَلْناها حَصیدا کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالاْمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الاْیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ»

مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم ؛ که در پی آن، گیاهان [گوناگون] زمین که مردم و چهارپایان از آن می خورند می روید ؛ تا زمانی که زمین زیبایی خود را یافته، آراسته می گردد و اهلِ آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند ؛ [ناگهان] فرمان ما، شب هنگام یا در روز، [برای نابودی آن] فرا می رسد ؛ [سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلّط می سازیم ؛

[و آن چنان آن را درو می کنیم که گویی دیروز هرگز [چنین کشتزاری] نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم.

دورنمای بحث

در این مثلِ زیبا سخن از ناپایداری و زندگی زودگذر دنیاست ؛ تا مبادا انسان فریب ظاهر زیبا و جذّاب دنیا را خورده، بر آن دل ببندد که چه بسا در آن هنگامی که انسان به خیال خود همه چیز را مهیّای بهره وری می داند، یکباره از دست بدهد و در پایان آیه خداوند انسان را به تفکّر و اندیشه درباره دنیا دعوت می کند تا شاید از این راه نجات یابد.

شرح و تفسیر

«اِنَّما مَثَلُ الْحَیوهِ الدُّنْیا» عبارت «اَلْحَیاهُ الدُّنیا» در قرآن مجید حدود هفتاد بار استعمال شده است که کلمه «دنیا» در این عبارت می تواند به یکی از دو معنای زیر تلّقی شود:

الف. نخست، این که آن را به معنای «نزدیک» بدانیم؛ یعنی «دنیا» مؤنث «أدنی» است و به معنای نزدیک به کار رفته است بنابراین، «حیاه دنیا» ؛ یعنی زندگی نزدیک که در مقابل «حیاه آخرت» است ؛ چه این که زندگی آخرت نسبت به زندگی این دنیا دورتر است.

ب. احتمال دوم، آن است که دنیا را به معنای چیز پست و بی ارزش بدانیم ؛ چه این که عرب انسان های پست و فرومایه را «دَنّی» می گوید و دنیا هم از همین مادّه گرفته شده است که این قول قوی تر به نظر می رسد ؛ بنابراین زندگی دنیا، زندگی پست و بی ارزشی است، برخلاف زندگی آخرت که زندگی باارزش و شایسته ای است.

علاوه بر این از برخی آیات قرآن مانند آیه شریفه «وَ اِنَّ الدّارَ الْاٰخِرَهَ لَهِیَ

الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ»(1) استفاده می گردد که زندگی، تنها زندگی آخرت است ؛ در واقع زندگی دنیا ؛ شایستگی نام زندگی را ندارد، بلکه نوعی مرگ تدریجی است!

زندگی دنیا یا زندگی پست و بی ارزش است یا اصلاً زندگی نیست.

«کَماآءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماآءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الاْرْضِ» مَثَل این زندگانی ناپایدار و زودگذر دنیا، مَثَل آبی است که از آسمان نازَل می شود ؛ قطرات شفّاف و حیاتبخش باران بر زمین می بارد، ولی بر اثر همین آب بی رنگ و زمین واحد، گیاهان، درختان و محصولات متفاوت و مختلف از زمین می روید.

منظور از «اختلاط» در آیه شریفه، تنوّع رویش هاست.

1- 64 / عنکبوت .

رویش گیاهان و نباتات بر سه دسته تقسیم می شوند:

1 قسمتی از آنها اعمّ از میوه ها، دانه های روغنی و سبزیجات موادّ غذایی انسان را تشکیل می دهند (مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ) .

2 قسم دوم روییدنی هایی که مواد غذایی حیوانات به شمار می روند (مِمّا یَأْکُلُ... الأَنْعامُ) این نوع رویش، گاهی بین حیوانات و انسان مشترک هستند ؛ به گونه ای که مثلاً، انسان از میوه آن استفاده می کند و حیوانات از برگ و شاخه و ریشه آن ؛ گاهی همانند علوفه تنها برای حیوانات استفاده می شود.

3 قسم سوم، گیاهان و درختانی که زیبایی و زینت طبیعت به شمار می روند همانند گل ها، سبزه ها، درختان با طراوت (حَتّیآ اِذاآ اَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ).

«وَ ظَنَّ اَهْلُهآ اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْهاآ» هنگامی که باران کاملاً می بارد و میوه ها و گیاهان ثمره می دهد و انسان خود را در آستانه بهره برداری از آن می پندارد،

ناگهان حادثه ای رخ می دهد که تمام محاسبات بر هم می ریزد که این حالت برای دل شدگان دنیا، بسی رنج آور است!

«اتیهاآ اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهارا» آری ؛ به هنگامی که دنیا به انسان رو آورده است و چهره زیبا و پرفریب خود را نشان می دهد و انسان تصوّر می کند که همه چیز بر وفق مراد است، ناگهان فرمان عذاب الهی، شب هنگام یا در روز، صادر می شود و همه آرزوها و دست رنج های انسان را نابود می سازد ؛ به گونه ای که گویا اصلاً چنین چیزی در دنیا وجود نداشته است.

تفسیر و تطبیق مثال مذکور

در آیه مثل، انسان و زندگی دنیوی او به باران تشبیه شده است ؛ یعنی انسان نیز همچون باران استعداد فراوانی دارد. وقتی این استعدادها فعّال شود، همانند بارانِ با طراوت شروع به بارش می کند و ثمره آن ابتکارات مختلف و خلاقیت های

متنوّعی است که از انسان سر می زند. تمام نیرو و توان خود را در جهت زندگی بهتر به خدمت می گیرد ؛ در زمینه های مختلف فعالیّت می کند و در راه رسیدن به هدف، بسیاری از نیروهای خود را از کف می دهد تا این که به زندگی دنیویِ خود سامان ببخشد ؛ ولی ناگهان با ایجاد حادثه ای تمام آمال و آرزوهایش نقش بر آب می شود ؛ به گونه ای که گویا از اول عمر تاکنون هیچ فعالیّتی نداشته و هیچ توشه ای برنگرفته است!

این حوادث که همان «امر» و فرمان الهی است، گاهی از درون جسم انسان برمی خیزد که در این هنگام این انسان مغرور با کوچک ترین حادثه ای، تسلیم می شود ؛ مثلاً اگر قسمتی از خون در یکی از رگ های بدن انسان لخته شود و این حالت ادامه یابد تا این که به رگ های ورودی قلب سرایت کرده، رگ را مسدود سازد، ناگهان ایست قلبی ایجاد می شود و سبب سکته قلبی می گردد، همچنین اگر

این لخته به سمت مغز حرکت کند و در رگ های منتهی به مغز متوقف شود، باعث ایست مغز می شود و یکباره، یا نیمی از بدن انسان فلج می شود، یا از دنیا می رود .

از این آسان تر گاهی خداوند این مأموریت را به یک سلول از میلیون ها سلولی که در بدن انسان وجود دارد وامی گذارد. این سلول خارج از برنامه به تولید مثل و تکثیر می پردازد ؛ به گونه ای که یک سلول به دو عدد تبدیل می شود و دو سلول به چهار عدد و چهار سلول به هشت و هشت سلول به شانزده و... ناگهان تبدیل به یک غدّه سرطانی شده، به سرعت در بدن ریشه می دواند و سرانجام پس از چندی، انسان را از پای درمی آورد «فَجَعَلْناها حَصیدا کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ» به گونه ای که گویا سال ها مرده است ! آری ؛ به همین سادگی انسان می میرد و تمام آرزوها و زحمت های خود را برباد رفته می بیند.

و ممکن است فرمان عذاب الهی بر عهده یک حادثه برونی از قبیل زلزله، رانش

زمین، طوفان، صاعقه، شهاب های آسمانی و... نهاده شود.

این مثل و مانند آن، و این حوادث مختلف که بارها آنها را مشاهده کرده ایم، هر کدام زنگ خطر و بیدارباشی است برای ما که فریب ناپایداری دنیا را نخوریم و برای نیل به آرزوها مرتکب هر جنایتی نشویم و به دنیا دل نبندیم.

شایسته است که در این آیه شریفه و امثال آن با دقّت زیاد تفکّر و تعمّق نمائیم و همواره آن را بسان چراغی فروزان فراسوی خویش قرار دهیم.

ص:219

بیستمین مثال: مَثَل کافر و مؤمن

مَثَل کافر و مؤمن

خداوند متعال در آیه 24 سوره هود می فرماید: «مَثَلُ الْفَریقَیْنِ کَالاْعْمی وَالاْصَمِّ وَ الْبَصیرِ وَ السَّمیعِ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً اَفَلا تَذَکَّرُونَ»

حال این دو گروه (مؤمنان و کافران)، حال نابینا و کر و بینا و شنوا است ؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟ ! آیا پند نمی گیرید؟ !

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الْفَریقَیْنِ کَالاْعْمی وَالاْصَمِّ وَ الْبَصیرِ وَ السَّمیعِ» خداوند متعال پس از بیان ویژگی هاَی مؤمنان و کافران در آیات پیشین، می فرماید: مثل آن دو گروه (مؤمنان و کافران) مثلِ دو گروه نابینا و کر و شنوا و بیناست، مؤمنان بسان انسان های بینا و شنوا هستند و کافران به انسان های کر و کور می مانند. «هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً اَفَلا تَذَکَّرُونَ» آیا این دو گروه، مانند هم هستند؟ آیا کران و

شنوایان با هم یکسانند؟ ! آیا بینایان و نابینایان مساوی هستند؟ ! آیا کفر و ایمان برابر است؟ !

برای پی بردن به عمق این مطلب و درک آثار ایمان و قدرت نامتناهی پروردگار عالم، نخست لازم است اهمیّت چشم و گوش و نقش آن دو در بدن انسان مورد بررسی قرار گیرد.

چشم، یکی از بزرگترین آیات الهی

بی شک چشم از بزرگ ترین آیات الهی به شمار می رود ؛ بلکه می توان گفت عجیب ترین آیت خداوند که در دسترس ما انسان ها قرار دارد همین چشم است. ساختمان چشم، بسیار بسیار پیچیده است. عجیب تر آن که این ساختمان بسیار پیچیده، از مواد اولیه بسیار ساده ای تشکیل شده است ؛ مقدار کمی چربی، مختصری گوشت و کمی مایع !

دلیل بر قدرت خداوند همین بس که با ابزار ساده، وسایل بسیار پیچیده ای همچون چشم می آفریند. چشم انسان، هفت طبقه ممتاز و جدا از هم دارد که هر یک بر روی دیگری به صورت مستقل و بسیار لطیف نهاده شده و خداوند برای هر طبقه وظیفه ظریف و خاصّی قرار داده است.

هیچ دستگاه فیلم برداری و عکس برداری در دنیا وجود ندارد که مانند دستگاه عظیم و حیرت آور چشم انسان، به صورت خودکار و بدون عکّاس و فیلم بردار، از محیط اطراف خود فیلم برداری کند ؛ بی آنکه کسی عدسی آن را تنظیم کند، در کمترین زمان برای دورترین و نزدیک ترین نقطه عدسی آن تنظیم می گردد، در حالی که در دوربین های عکاسی و فیلم برداری، تنظیم عدسی برای فاصله های مختلف وقت زیادی می طلبد و در فیلم برداری های مهم، گاهی از کار حتّی تا یک ساعت به طول می انجامد .

در مورد تنظیم نور نیز چنین است ؛ مثلاً اگر در محیطی که همه چراغ های آن روشن است و چشم ما به روشنایی عادت کرده است ناگهان برق قطع گردد و فضا تاریک شود، در ظرف چند ثانیه چشم ما با محیط تاریک اطراف عادت کرده،به گونه ای که می توان همان نور ضعیف اشیای اطراف خود را دید ؛ یعنی چشم در کمترین زمان خود را با نور ضعیف تطبیق می دهد و مردمک آن به اندازه کافی گشاد می گردد. خداوند قادر، برای چشم عضلاتی قرار داده است که در شش جهت حرکت می کند ؛ کره چشم علاوه بر جهات چهارگانه (چپ، راست، بالا و پائین)، به سمت جلو و عقب نیز حرکت می کند.

از دیگر عجایب چشم، مایعی است که از چشم تراوش می کند که آن را اشک نامیده اند. اشک، هم مادّه غذایی چشم است و هم ابزار شستشوی این ساختمان دقیق و ظریف، و هم وسیله ای ضدعفونی کننده برای چشم .

از دیگر ویژگی های چشم، این است که خود به ترمیم اشکالات و نقص های وارده می پردازد.

آیا هیچ یک از مصنوعات انسان چنین ویژگی دارد؟ انصافا، اگر در عالم هستی هیچ علامت و نشانه ای برای اثبات وجود خداوند جز ساختمان عجیب و حیرت آور چشم وجود نداشت، همین کفایت می کرد. (1) چگونه می توان باور کرد که طبیعت بی شعور و فاقد درک، چنین دستگاه باعظمتی را خلق کرده باشد ؟

گوش آیتِ دیگر خداوند

اگر چه ساختمان گوش به پیچیدگی و ظرافت دستگاه چشم نیست ؛ ولی آن نیز حکایت از قدرت نمایی ذات حضرت حق دارد. گوش بیرونی، گوش میانه و گوش درونی، سه قسمت اصلی ساختمان گوش را تشکیل می دهند که در سه

1- شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، جلد 27، صفحه 18 به بعد، مطالعه فرمائید .

منطقه جدا از هم و با وظایف و مسئولیت های مستقل ساخته شده اند. استخوان هایی به صورت چکش و سندان در گوش تعبیه شده است که عامل انتقال صدا به مغز است و عجیب تر آن که گوش علاوه بر این که صدا را درک می کند، جهت و محلّ ایجاد صدا را نیز تشخیص می دهد. این دو نعمت بزرگ الهی که در اختیار ما انسان ها قرار دارد بسیار عجیب است و در شرح عجایب آن کتاب ها نوشته شده است و هر کدام متخصّصی مخصوص به خود دارند، بلکه خود چشم رشته های تخصّصی مختلفی دارد.

چشم و گوش دو ابزار مهمّ شناخت

مهم ترین ابزار شناخت انسان چشم و گوش اوست، آدمی در ابتدای تولّد فاقد هرگونه علم ودانشی است «وَ اللّهُ اَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئا» (1)

1- 78 / نحل .

تمام علوم و دانش های انسان پس از رشدِ لازم از طریق چشم و گوش به او می رسد ؛ حتّی علوم عقلی.

علوم تجربی از طریق چشم منتقل می شود ؛ انسان در آزمایشگاه مسایل مختلف را تجربه کرده، می بیند و بدان واقف و آگاه می شود امّا علوم نقلی که دیگران آن را منتقل می سازند مخصوصا دانش هایی که از طریق وحی به انسان منتقل می شود از طریق گوش نصیب آدمی می گردد. البتّه علوم عقلی نیز بر پایه علوم حسّی است ؛ یعنی اگر چیزی دیده یا شنیده نشود، عقل نمی تواند مسایل آن را درک کند ؛ زیرا بنیان علوم عقلی، بر اساس «تجرید» و «تعمیمِ» محسوسات است. بدین جهت، اگر انسانی فاقد حسّ بینایی و شنوایی باشد که طبعا لال نیز خواهد بود هرچند مغزی همچون مغز بوعلی سینا هم داشته باشد، به اندازه

بچّه پنج ساله ای نخواهد فهمید ؛ زیرا چنین انسانی، دو پایه اساسی علوم عقلی ؛

یعنی بینایی و شنوایی را از دست داده است.

چگونه حجاب ها را از خود برهانیم ؟

چگونه می توانیم چشم و گوش قرآنی و چشم حقیقت بین داشته باشیم ؟

براساس آیه شریفه،اگربخواهیم حجاب هارا کنار بزنیم وپرده های جهالت، تعصّب و لجاجت را بدریم و ببینیم آنچه را که اولیای خداوند می بینند، باید مؤمن شویم.

در روایات اهل بیت علیهم السلام برای «مؤمن» علامت های مختلفی ذکر شده است که به منظور در پی گرفتن آن در این مختصر تنها به ذکر دو نمونه از آن بسنده می گردد.

علامت های مؤمن

1 در روایتی نبیّ مکرم اسلام، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ، فرموده است: «لایُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتّی یُحِبُّ لِلنّاسِ ما یُحِبُّ لِنَفْسِهِ» ؛ هیچ انسانی به حقیقت ایمان نایل نمی گردد مگر این که آنچه را [از نیکی ها] که برای خود دوست می دارد،

برای دیگران نیز دوست بدارد.(1)

بیستمین مثال: مَثَل کافر و مؤمن (227)

2 در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام ذکر شده است: «اِنَّ مِنْ حَقیقَهِ الْایمانَ اَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقَّ، وَ اِنْ ضَرَّکَ، عَلَی الْباطِلِ، وَ اِنْ نَفَعْتَ» ؛ حقیقت ایمان این است که حق را، اگر چه به ضرر تو باشد، بر باطل، اگر چه به نفع تو باشد، مقدم بداری.(2)

بنابراین روایت شریفه، پرهیز از ناراستی و حفظ راستی از حقایق ایمان شناخته شده است.

1- میزان الحکمه، جلد اول، صفحه 193 .
2- بحارالانوار، جلد 67، صفحه 106

بیست ویکمین مثال: توسل به غیرخدا

توسل به غیرخدا

خداوند در آیه 14 سوره رعد می فرماید: «لَهُ دَعْوَهُ الْحَقِّ وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِه لا یَسْتَجیبُونَ لَهُمْ بِشَیْ ءٍ اِلاّ کَبسِطِ کَفَّیْهِ اِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَ ما هُوَبِبلِغِه وَ ما دُعاءُ الْکفِرینَ اِلاّ فی ضَللٍ» دعوت حق از آنِ اوست ؛ و کسانی را که [مشرکان] غیر از خدا می خوانند، [هرگز] به دعوت آنان پاسخ نمی گویند. آنها همچون کسی هستند که کف های [دست] خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید و دعای کافران، جز در ضلال و گمراهی نیست.

دورنمای بحث

آیه مَثَل توسّل و دعا را بررسی کرده، به انسان ها می آموزد که دست نیاز را به سوی چه کسی دراز کنند ؛ سپس آیه، برای کسانی که به درِ خانه مخلوقات نه خالق آنان می روند و عرضه نیاز و حاجت می کنند مثلی بیان می کند.

به منظور درک بیشتر مثل مذکور، لازم است به توضیح و شرح آیات 12 و 13 سوره رعد اشاره شود:

خداوند متعال در آیه 12 سوره رعد می فرماید: «هُوَ الَّذی یُریکُمُ الْبَرْقَ خَوْفا وَ طَمَعا وَ یُنْشِی ءُ السَّحابَ الثِّقالَ» ؛ او (خداوند) کسی است که برق را به شما نشان می دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید ؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند.

یکی از آثار عظمت خداوند، ارایه و نشان دادن «برقِ» آسمان است که هم سبب شوق و امید انسان ها است و هم مایه خوفَ و ترس و نگرانی آنها.

برق آسمان، بشارت باران را به ارمغان می آورد ؛ زیرا ایجاد رعد و برق آسمان سبب می شود تا باران های فراوانی نازل گردد.

ص:230

چگونه «برقِ» آسمان سبب نزول باران می شود ؟

ابرهایی که دارای دو بار الکتریکی متضاد هستند هنگامی که با هم برخورد می کنند، برق آسمان را به وجود می آورند که در نتیجه حرارت شدیدی در حدود 15 هزار درجه سانتیگراد به وجود می آید. این حرارت هوای اطراف خود را می سوزاند و باعث می شود که فشار هوا کم شود؛ آنگاه کم شدن فشار هوا سبب نزول باران می گردد. از طرفی، ممکن است «برق» به صورت «صاعقه ای» درآید و باعث نابودی «جنگل ها، روستاها، انسان ها، حیوانات، مزارع و کشتزارها» گردد این خود خوف و نگرانی را به همراه دارد.

«و یُنْشِأُ السَّحابَ الثِّقالَ» خداوند ابرهای سنگین باران زا نیز ایجاد می کند. شاید در نظر بسیاری از انسان ها ابرهای آسمان با هم تفاوتی نداشته باشند و به یک گونه عمل کنند ؛ در صورتی که حقیقت چیز دیگری

است و نسبت به هم تفاوت های زیادی دارند.

از جمله تفاوت ها این که: ابرها به دو دسته سنگین و سبک تقسیم می شوند؛ ابرهای سنگین، در فضایی نزدیک تر به زمین جا گرفته اند ؛ ولی ابرهای سبک، در فضایی دورتر از زمین مستقر هستند. ابرهای سنگین باران زا هستند و از این رو که دارای آب فراوانی هستند نمی توانند در مرتبه بالایی از آسمان قرارگیرند.

«رعد آسمانی» نشانه ای از عظمت خدا

در آیه 13 سوره رعد خداوند چنین می فرماید: «وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلئِکَهُ مِنْ خیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّوعِقَ فَیُصیبُ بِها مَنْ یَشاءُ وَ هُمْ یُجدِلُونَ فِی اللّهِ وَ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ» ؛ و رعد، تسبیح و حمد او می گوید ؛ و نیز فرشتگان از ترس او! و صاعقه ها را می فرستد ؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد، در حالی که آنها [با مشاهده این همه آیات الهی،بازهم] درباره خدا به مجادله مشغولند ؛ و او قدرتی بی انتها [و مجازاتی دردناک] دارد !

آیه شریفه به دو موضوع اشاره دارد: یکی رعدهای آسمانی و دیگری صاعقه ها ؛ و از آن چه که قبلاً در مورد صاعقه بحث کردیم در این جا فقط به بررسی مسئله «رعد» می پردازیم.

برخورد ابرهای آسمانی با همدیگر، در صورتی که دارای دو بار الکتریکی مختلف (یکی مثبت و دیگری منفی) باشد، تولید جرقه می کند که به نور آن «برق» و به صدای آن «رعد» گفته می شود. روشن است که صدا و نور همزمان تولید می شود ؛ لیکن انعکاس نور زودتر از صدا (رعد) صورت می گیرد ؛ علّت این امر، آن است که سرعت سیر «نور» به مراتب بیشتر از سرعت سیر «صدا» است.

«رعد آسمانی» اگر چه به ظاهر ساده به نظر می رسد ؛ لیکن از آیات بزرگ الهی به شمار می رود و در زندگی تمام موجودات نقش مهمی ایفا می کند.

دانشمندان برای «رعد و برق» آثار زیادی ذکر کرده اند که به مهمترین آنها

اشاره می گردد:

1 نخستین اثری که رعد و برق دارد و این فایده، تمام موجودات جهان اعم از انسان ها، حیوانات، گیاهان، نباتات و جوامد را دربرمی گیرد، نزول باران و آب های آسمانی است.

2 فایده دیگر آن، «آفت کشی» گیاهان است ؛ یعنی «رعد و برق»، آفت گیاهان را از بین می برد. بدین گونه که حرارت شدیدی که بر اثر رعد و برق ایجاد می شود، سبب می گردد تا اکسیژنِ اضافه تولید گردد و تبدیل به نوعی آب شود که آن را «آب اکسیژنه» می نامند، که از دو اکسیژن و دو هیدروژن تشکیل می گردد. «آب اکسیژنه» یکی از مواد ضدعفونی کننده است که معمولاً در داروخانه ها یافت می شود. این مادّه ضدعفونی وقتی همراه باران بر سطح زمین نازل می شود، آفت گیاهان را از بین می برد. به همین جهت، اگر رعد و

برق کم شود، آفت گیاهان زیاد می گردد.

(234) مثال های زیبای قرآنی

3 سومین خاصیّت مهم «رعد و برق»، تولید مقدار زیادی کود برای گیاهان است. رعد و برق های آسمانی هر ساله ده ها میلیون تن کود تولید می کنند و بر سراسر کره زمین می پاشند، کودی قوی، مفید، مؤثّر و فراگیر برای تمامی گیاهان. این کودها بدین گونه ایجاد می شوند که دانه های باران به وسیله حرارت زیاد ناشی از برق با کربن ترکیب می شوند و اکسید کربن را تولید می کنند و هنگامی که به همراه باران بر روی خاک می ریزند، با خاک ترکیب شده، یک نوع کود گیاهی قوی، مؤثّر و مفید به وجود می آورند.

آری ؛ این رعد و برق آسمانی چنین آثار مهمی دارد و از آیات بزرگ الهی به شمار می آید. جالب این که قرآن مجید زمانی پرده از این رازهای مهم علمی برداشت که عقل انسان تصوّر آن را هم نمی کرد !

بنابر آیه شریفه، رعد حمد و تسبیح خدا می گوید ؛ تسبیح به معنای تنزیه خداوند از هرگونه عیب و نقصی است، آیا آفت زدایی گیاهان کره زمین به وسیله رعد و برق، تنزیه خداوند از هرگونه عیب و نقصی نیست؟ آیا آفت زدایی، نوعی تسبیح نیست؟

حمد، ستایش بر صفات جلال و جمال خداوندی است ؛ آیا تغذیه گیاهان نوعی حمد و ستایش در عالم ممکنات و مخلوقات محسوب نمی شود؟

بی شک، آیات 12 و 13 سوره رعد به این مهم اشاره دارد و آنها را نشانه ای از عظمت خدا می داند. خلاصه این که آیه 12 و 13 به چندین آیت از آیات مهم الهی یعنی رعد و برق و باران و صاعقه، اشاره دارد.

شرح و تفسیر

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» ؛ اگر بندگان بخواهند دعایشان مستجاب شود، باید به درگاه حضرت حق روی آورند و درِ خانه او را بکوبند ؛ یعنی ما سوی اللّه حلاّل مشکلات

نیست، بلکه تنها او قادر به استجابت دعاهای بندگان و گره گشای مشکلات آنان است.

ذیل آیه شریفه می فرماید: «وَ ما دُعاءُ الْکفِرینَ اِلاّ فی ضَللٍ» ؛ دعای کافران جز در ضلال و گمراهی نیست.

دعاهای کافران بی راهه است ؛ زیرا آنان در خانه کس یا چیزی می روند که حتّی قادر نیستند از خود دفاع کنند و یا برای خود منفعتی کسب کنند، تا چه رسد به دیگران.

«وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِه لا یَسْتَجیبُونَ لَهُمْ بِشَیْ ءٍ اِلاّ کَبسِطِ کَفَّیْهِ اِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَ ما هُوَبِبلِغِه» شاهد سخن در مثل بیستم، این قسمت از آیه است.

کسانی که غیر خدا را می خوانند و برای حلّ مشکلات خود به سراغ بت ها می روند و دست به دامن مخلوقاتِ محتاج می زنند، مشکلات آنها حل نمی شود. مَثَل چنین انسان هایی، مَثَل کسی است که دست هایش را به سوی آب دراز کرده

است تا آن را بنوشد ؛ لیکن موفق به این کار نمی شود و تشنه برمی گردد.

منظورِ آیه، شخصی است که برای رفع تشنگی بر سر چاه آبی برود، چاهی که نه طناب دارد، نه چرخ آب کشی دارد و نه دلو! عمق این چاه نیز زیاد است. این انسانِ تشنه برای خوردن آب، دو دست خود را از فاصله زیاد به سوی آب دراز می کند، دستانی که به یک متری چاه هم نمی رسد ؛ بی شک، چنین کسی موفق نمی شود خود را سیراب کند و ناکام برمی گردد.

ص:238

یکی از جالب ترین و جاذب ترین مَثَل های قرآنی، مثل حق و باطل است. خداوند متعال در بیان این مثال پرمحتوا در آیه 17 سوره رعد چنین می فرماید: «اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَالَتْ اَوْدِیَهٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَدا رابِیا وَ مِمّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَهٍ اَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَ الْبطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفآءً وَ اَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ الْاَمْثالَ» ؛ خداوند از آسمان آبی فرستاد ؛ و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد ؛ پس سیل بر روی خود کفی حمل کرد ؛ و نیز از آنچه [در کوره ها] برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند کف هایی مانند آن به وجود می آید. خداوند، حقّ و باطل را چنین مثل می زند! اما کف ها به بیرون پرتاب می شوند ؛ ولی آنچه به مردم سود می رساند [آب یا فلز

خالص] در زمین می ماند ؛ خداوند این چنین مثال می زند.

شرح و تفسیر

«اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَالَتْ اَوْدِیَهٌ بِقَدَرِها» ؛ خداوند از آسمان آب نازل کرده است ؛ دانه های شفّاف باران نازل می شود ؛ از کوه ها سرازیر می گردد و وارد درّه ها و وادی ها می شود ؛ هر کدام از این دره ها به اندازه ظرفیّت و گنجایش خود آب می گیرد ؛ آب در رودهای کوچک، رودخانه بزرگی به وجود می آید ؛ و نتیجه آبِ چندین رودخانه بزرگ، سیلاب عظیمی خواهد شد.

«فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَدا رابِیا» ؛ سیلابی که از آب باران، نهرها و جویبارها به وجود آمده است، امواج خروشانی دارد. این آب ها هنگامی که با سنگ ها و موانع ته رودخانه برخورد می کند کف هایی بر روی آن ظاهر می شود. این کف ها بر روی آب قرار می گیرد و آب در زیر کف ها به حرکت خود ادامه می دهد.

«وَ مِمّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَهٍ اَوْ مَتعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ» کف های رونشین و متکبّر و توخالی مخصوص آب نیست، بلکه بر روی فلزات نیز به هنگام ذوب شدن کفی می نشیند، سنگ آهن، سنگ مس و مانند آن، وقتی که ذوب می شود فلز آن ته نشین می شود و کف هایی بر روی آن قرار می گیرد.

نکته جالبی که در این قسمت از آیه به چشم می خورد «مِمّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ»، این است که به تعبیرِ آیه، آتش را بر روی فلزات قرار می دهند تا آب شود، در حالی که معمولاً در کارخانه ها آتش را زیر فلزات و کوره های آن قرار می دهند. اما اخیرا، کارخانه های پیشرفته، هم از زیر آنها حرارت وارد می کنند، و هم بر روی آنها آتش قرار می دهند ؛ یعنی از همه اطراف حرارت وارد می کنند. و این مطلب جالبی است که قرآن قرن ها پیش، بدان اشاره کرده است.

«کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَ الْبطِلَ» ؛ خداوند متعال برای روشن شدن حق و

باطل که سابقه ای به درازای تاریخ بشریّت دارد این چنین مثال می زند ؛ یعنی حق را به آب و باطل را به کف آن تشبیه می کند.

«فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفآءً» ؛ آری ؛ مثال حقّ و باطل، مثال آب و کف های روی آب است. کف های روی سیلاب اگر چه تفوّق طلب و پر سر و صدا هستند ؛ لیکن به زودی از بین می روند. سیلاب خروشان از دامنه کوه حرکت می کند بر اثر جوش و خروش و برخورد با سنگ ها، کف هایی بر روی آن نمایان می گردد ؛ اما وقتی که آب به جلگه ها و زمین های هموار رسید و جوش و خروش آب فرو نشست ناخالصی ها کم کم ته نشین می شود ؛ کف ها از بین می رود ؛ و آب خالص باقی می ماند. آری عمرِ باطل، کوتاه و سرانجامش نابودی است.

«وَ اَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الاَْرْضِ» آب و فلزات خالص که برای مردم سودمند است، باقی می ماند. به هر حال، آب یا روی زمین باقی می ماند و از آن در

نوشیدن و آبیاری و امثال آن استفاده می کنند و یا به صورت آب های زیرزمینی ذخیره می شود که در آینده با حفرِ چاه ها و یا خود به صورت چشمه های خودجوش مورد استفاده قرار می گیرند.

«كَذلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثالَ» ؛ خداوند بدین گونه مثل ها را بیان می کند تا مردم با اینَ مثل ها امور عقلی را بهتر بفهمند و درک کنند .

ص:243

خداوند متعال در آیه شریفه 35 سوره «رعد» می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهرُ اُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْکَ عُقْبَی الَّذینَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَی الْکفِرینَ النّارُ» ؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، [این است که] نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوه آن همیشگی، و سایه اش دائمی است ؛ این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند ؛ و سرانجام کافران، آتش است.

شرح و تفسیر

با توجه به مقدمه فوق، آیه مَثَل نیز از جمله آیاتی است که در صدد ارایه شبهی از اوصاف بهشت است و با بیان و مثال به ترسیم جایگاه پرهیزکاران همّت گماشته است. از این رو، خبر آیه محذوف است. یعنی آیه بدین شکل بوده

است: «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کَجَنَّهٍ تَجْری...» ؛ باغ هایی در بهشت است، نه مثل باغ های دنیای ما ؛ زیرا اولاً، آب آن باغ ها خودجوش است و در پای هر درختی چشمه ای است و نیازی نیست که از خارج تأمین گردد و دوم این که میوه های آن چهارفصل و همیشگی است. سوم این که، سایه درختانش همیشگی و جاودانه است ؛ یعنی برگ های آن هرگز نمی ریزد.

پیام مهم آیه

از آیات متعددی درمی یابیم که میزان پاداش الهی در آخرت، تقوا است. درباره تقوا، بحث های فراوانی شده است. در این نوشتار به منظور درک بیشتر ارزش تقوا که گذرنامه و برات بهشت، میزان ارزش انسان و زاد و توشه آخرت است به دو روایت اشاره می شود.

1 پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایت کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «تَمامُ

التَّقْوی اَنْ تَتَعَلَّمَ ما جَهِلْتَ وَ تَعْمَلَ بِما عَمِلْتَ» ؛ تقوای کامل به دو چیز تحقق می یابد: نخست این که، آنچه نمی دانی و بدان ناآگاهی فراگیری ؛ و دیگر این که، به آنچه می دانی جامه عمل بپوشانی(1)

بر اساس این روایت، ندانستن عذر تلقّی نمی شود، بلکه انسان موظّف است آنچه را نمی داند بیاموزد و سپس به آن عمل کند. در روز قیامت به کسانی که می گویند نمی دانیم، خطاب و عتاب می شود که چرا یاد نگرفتید؟ !(2)

2 حضرت علی علیه السلام نیز در روایت کوتاه و جالبی می فرماید: «مَنْ مَلِکَ

1- میزان الحکمه، باب 4173، حدیث 22179 .
2- بحارالانوار، جلد 2، صفحه 29 و 180 و جلد 7، صفحه 285 .

شَهْوَتَهُ کانَ تَقِیّا» ؛ کسی که مالک شهواتش باشد باتقوا است. (1)

انسان با تقوا مالک غضب، شهوت، حبّ جاه و مقام، حبّ شهرت جناح گرایی و... است و بر همه این امور تسلّط دارد.

این دو روایت تعریف زیبا، جامع و قابل فهمی از تقوا را به ما ارائه می دهد و باید سعی کنیم با رعایت و تحقق بخشیدن به این دو روایت شریف مخصوصا در ماه مبارک رمضان که ماه تقوا و خودسازی است برات بهشت و بهترین زاد و توشه سفر آخرت را کسب کنیم و خود را به تقوای الهی زینت ببخشیم.

1- میزان الحکمه، باب 4173، حدیث 22174 .

بیست و چهارمین مثال: اعمال کافران

اعمال کافران

قرآن در آیه شریفه 18 سوره ابراهیم می فرماید: «مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرّیحُ فی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمّا کَسَبُوا عَلی شَیْ ءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعیدُ» ؛ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی ؛ آنها توانایی ندارند تا کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند، به دست آورند ؛ و این همان گمراهی دور و دراز است.

دور نمای بحث

آیه شریفه مَثَل در صدد بیان اعمال نیک کفار برآمده، می فرماید: آنها چون فاقد ایمان به خدا هستند، اعمالشان پذیرفته نمی شود. از این رو، بر اساس آیه شریفه احتمال این که اعمال نیک آنها جدا از کفر و بی ایمانی آنها محاسبه شود،

مردود شمرده شده است.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» مثل های قرآن مجید از جهتی بر دو دسته تقسیم می شود:

یک دسته مثل هایی است که برای اعمال انسان ها زده می شود. آیه شریفه از زمره این مثال هاست که درباره اعمال کفّار بحث می کند.

دسته دیگر مثل هایی است که برای اشخاص زده می شود و خود اشخاص را به چیزی تشبیه می کند ؛ مثلاً آیه شریفه 261 سوره بقره که شرح آن گذشت انسان انفاق کننده را به دانه گندمی تشبیه می کند که هفتصد دانه بلکه بیشتر محصول می دهد.

به هر حال، آیه شریفه مَثَل را برای کسانی می زند که نسب به پروردگارشان

کافر شده اند. نکته جالب توجه این که در این جا به جای کلمه «اللّه کلمه «ربّ» به کار برده شده است ؛ یعنی ای انسان! آثار پروردگارت را در همه جا می بینی! لطف و رحمت حضرت حق را در تمام اعضای بدنت و در تمام لحظات زندگیت شاهد هستی! از نعمت هایی که به تو داده است که تنها یکی از آنها برای یک عمر شکرگزاری کافی است هر روز استفاده می کنی و خلاصه در تمام عمر تحت تربیت و نظر او هستی، ولی باز کفر می ورزی و از او روی گردان می شوی! در حالی که انسان باید همیشه از ولی نعمت و مربی و کسی که به او نعمت می بخشاید سپاس گزار باشد.

«اَعْملُهُمْ کَرَمادٍ» ؛ آیه شریفه، اعمال نیک کفّار را به خاکستر تشبیه می کند و در آیه از اعمال زشت آنها بحثی به میان نیامده است ؛ زیرا اعمال زشت آنها آنقدر بی ارزش است که جای گفتگو و بحث ندارد و آیه

تنها به بررسی اعمال نیک آنها برآمده است.

«اشْتَدَّتْ بِهِ الرّیحُ فی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمّا کَسَبُوا عَلی شَیْ ءٍ» ؛ اعمال کافران و انسان های بی ایمان، به خاکستری می ماند که در روزهای طوفانی، تندباد شدیدی آن را به آسمان می برد و پراکنده می سازد به گونه ای که هیچ کس قدرت به دست آوردن هیچ چیز از آن را ندارد.

ذرات خاکستر بسیار ریز و کوچک است. وقتی پراکنده شود همرنگ محیط می گردد ؛ به گونه ای که نه تنها صاحب آن، بلکه اگر همه اهالی یک شهر جمع شوند قدرت نخواهند داشت حتی یک مثقال آن را جمع آوری کنند تا چه رسد به این که روز، روز طوفانی باشد و تندباد شدید و قوی نیز در جریان باشد که در این صورت حقیقتا هیچ قدرتی توانایی بر کسب هیچ مقدار آن را نخواهد داشت!

تندباد بی ایمانی و کفر نیز اعمال خیر و نیک کافران را چنین مورد هدف قرار

داده، آن را نابود می سازد ؛ به طوری که هیچ چیزی از آن نصیب کافر نمی شود و کافر از آن بهره ای نمی برد.

«ذلِکَ هُوَ الضَّللُ الْبَعیدُ» ؛ این انحراف کفّار بی ایمان، یک گمراهی دور است که صاحبان آن به راحتی و به سهولت به راه حق بازنمی گردند و هدایت آنها به راه راست کاری بس مشکل است.

ص:252

بیست و پنجمین و بیست و ششمین مثال: کلمه «طیّبه» و «خبیثه»

کلمه «طیّبه» و «خبیثه»

در آیات شریفه (24 ، 25 و 26) سوره ابراهیم که بیست و پنجمین و بیست و چهارمین مثل را مورد بررسی قرار می دهد، چنین آمده است:

«اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ. تُؤْتیاُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللّهُ الاَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ. وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الاَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ» ؛ آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیّبه» [و گفتار پاکیزه] را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن [در زمین] ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟! هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می دهد. و خداوند برای مردم مثل ها می زند، شاید متذکر شوند [و پند گیرند]. [همچنین] کلمه «خبیثه» [و سخن آلوده] را به درخت ناپاکی تشبیه کرده است که از روی زمین

برکنده شده، قرار و ثباتی ندارد.

ویژگی های 5 گانه شجره طیّبه

«اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ» ؛ ای پیامبر و ای انسانی که این آیات الهی را می شنوی! مگر مشاهده نکردی که خداوند چگونه برای کلمه «طیّبه» به درختی مثال زده است؟ این درخت دارای پنج ویژگی مهم است:

1 «طَیِّبَةٌ» ؛ نخستین ویژگی این درخت این است که پاک و پاکیزه و خوشبو است. برخی از درختان همه قسمت های آن قابل استفاده و خوش منظر و خوش بو است. شاخه ها، برگ ها، ساقه ها، ریشه ها، میوه ها، و حتّی شیره آن ؛ ولی برخی از درختان میوه ای تلخ، ریشه ای گندیده، منظره ای زشت و ناخوشایند، برگ هایی بی رمق، شاخه هایی ناموزون و شیره ای تلخ دارند.

درختی که آیه شریفه به آن مثال زده است از جمله درختان پاک و پاکیزه است.

2 «أُصْلُها ثابِتٌ» ؛ ویژگی دیگر این درخت این است که ریشه آن در زمین مستحکم است. یکی از قدرت نمایی های پروردگار این است که تناسبی بین شاخه ها و ریشه های هر درختی برقرار کرده است. درخت هر مقدار دارای شاخه های بلندتر و سنگین تر باشد، ریشه های آن فراوان تر و در اعماق زمین بیشتر نفوذ می کند ؛ به گونه ای که این ریشه بسان طناب های مختلف آن درخت را در مقابل طوفان حفظ می کند.

3 «وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ» ؛ سومین ویژگی این درخت رشد صعودی آن است ؛ یعنی شاخه های این درخت به طرف آسمان رشد می کند.

بی شک مأموریّت و نقش ریشه های فرو رفته در زمین استحکام درخت و تغذیه رسانی به تنه و شاخ و برگ آن است ؛ اما آنچه جای پرسش دارد این است که شاخه های سر به فلک کشیده آن چه نقشی دارد ؟

وجود شاخه های رو به بالا و سر به آسمان کشیده، آثار و فواید مختلفی دارد که به برخی از آن اشاره می شود:

الف: شاخه های سر به فلک کشیده از هوا بهتر استفاده می کنند و جریان تنفّس را شایسته تر انجام می دهند ؛ چه این که برگ درختان نیز تنفّس می کنند و عجیب این که بازدهی تنفّس درختان درست برعکس بازدهی تنفّس انسان است ؛ یعنی درختان در جریان تنفّس خود، کربُن هوا را می گیرند و اکسیژن موجود در درخت را پس می دهند ؛ بر عکس دستگاه تنفّسی انسان که اکسیژن موجود در هوا را می گیرد و کربن موجود در بدن انسان را به هوا انتقال می دهد.

فلسفه این جریان معکوس آن است که اگر جریان تنفّس انسان به عکس تنفّس درختان عمل نکند، در مدّت زمانی کوتاه در سراسر کره زمین زندگی برای نوع بشر غیر ممکن می شود ؛ زیرا اکسیژن های موجود در هوا به تدریج مصرف

می شود و در هوا جز کربن چیزی برای تنفّس نمی ماند و این امر سبب نابودی انسان می گردد.

به همین جهت در شهرها، مخصوصا شهرهای بزرگ که به دود ماشین ها و کارخانه ها آلوده هستند، توصیه می شود که درختان و فضاهای سبز بیشتری ایجاد شود تا در رفع آلودگی هوا و تأمین اکسیژن لازم مؤثّر باشد.

یکی از فواید بادها جابه جایی هواهای آلوده و فاقد اکسیژن با هوای سالم است.

خداوند به وسیله بادهای رحمت، هواهای آلوده شهرها را خارج می کند و به جای آن هوای سالم و تمیز می آورد و این امر خود در بهبود هوا تأثیر بسزایی دارد.

ب: شاخه های سر به فلک کشیده از نور خورشید بهتر استفاده می کند. نور آفتاب سبب می شود که عملیّات تنفّس درختان و کربن گیری و آزاد کردن اکسیژن بهتر انجام گردد ؛ به همین جهت فضای باغ در روزهای فرح بخش و در

شب ها هوا سنگین و برای مدّت زیاد غیرقابل تحمّل است.

ج: شاخه های رو به بالا از گرد و غبار و آلودگی های زمین که با عدم رعایت برخی از اصول بهداشتی توسّط انسان ها ایجاد می شود در امان هستند و این آلودگی ها کمتر به چنین درختانی سرایت می کند.

شاخه های آن سر به فلک کشیده است ؛ زیرا چنین شاخه هایی هم بهتر تنفّس می کنند و هم از نور خورشید بیشتر و بهتر بهره برداری می نمایند و هم از آلودگی های زمین کمتر رنج می برند.

4 «تُؤْتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ» ؛ ویژگی چهارم این درخت دائمی بودن میوه های آن است. «شجره طیّبه» درختی است که در چهار فصل سال میوه دارد و هر زمان انسان دست به سوی آن دراز کند، ناامید و دست خالی بازنمی گردد.

5 «بِاِذْنِ رَبِّها» ؛ آخرین ویژگی درخت «طیّبه» این است که علیرغم

ویژگی ها و میوه چهار فصل آن به فرمان خداوند بر اساس طبیعت و نظام آفرینش سیر می کند. بنابراین، همگی تسلیم فرمان خداوند هستند، نه تنها چنین درختانی، بلکه تمام موجودات جهان آفرینش تسلیم اویند «وَ لَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ» (1)

2 ویژگی شجره خبیثه

«وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبیثَهٍ»: و اما مَثَل کلمه «خبیثه» و گفتار بد و آلوده و زشت، همانند درخت خبیث و بدبو و بدطعم و بدمنظره است.

این دو درخت خبیث دارای دو ویژگی است :

1 «اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الأَرْضِ» ؛ نخستین ویژگی این درختِ خبیثِ آلوده

1- 83 / آل عمران .

کثیف این است که از ریشه درآمده است و بر خلاف درخت طیّبه که ریشه های آن همچون طناب های محکم و متعدّدی آن را در برابر طوفان ها و بادهای سهمگین محافظت می کرد، این درخت ریشه هایش قطع گردیده و از لابلای زمین خارج گردیده است .

2 «ما لَها مِنْ قَرارٍ» ؛ چنین درختی که ریشه هایش از زمین درآمده است، هیچ قرار و ثباتی ندارد و با کوچک ترین حادثه و با کمترین وزش بادی جابه جا می شود.

چنین درختی، که نه میوه ای دارد، و نه عطر و بوی خوشی، و نه سایه مناسبی ایجاد می کند تنها و تنها به درد سوختن می خورد.

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

ص:260

«کلمه طیّبه» چیست؟

مفسّران در معنا و تفسیر «کلمه طیّبه» بحث و گفتگو دارند که به برخی از نظریّات آنها اشاره می شود:

1 برخی معتقدند که مراد از «کمله طیّبه»، کلمه طیّبه «لااله الا اللّه است. (1)

این کلمه مبارک بسان شجره طیّبه ای است که ریشه هایش مستحکم و استوار، و شاخه هایش سر به آسمان کشیده است، و در واقع درخت سعادت انسان محسوب می گردد. این درخت که همان حقیقت توحید است قلب انسان را زنده می کند و همه بت ها را می شکند. در مقابل بت پول، رشوه، ربا، دزدی و تجاوز سجده نمی کند ؛ برای حفظ مقام هزاران دروغ نمی گوید، و برای حفظ مال

1 مجمع البیان، جلد 6، صفحه 312 .

1- مجمع البیان، جلد 6، صفحه 312 .

دنیا دست به جنایت نمی زند ؛ زیرا این گونه اعمال شرک و بت پرستی است و بدین جهت است که انسان ریاکار را در آخرت به اسم منافق و فاجر می خوانند. (1)

وقتی توحید در دل انسان زنده شد، هواپرستی که عامل اصلی تمام انحرافات است نابود می شود .

از این رو، در روایت زیبایی آمده است: «اَبْغَضُ اِلهٍ عُبِدَ عَلی وَجْهِ الاْءَرْضِ الْهَوی» ؛ بدترین بت ها که در روی زمین همیشه مورد پرستش قرار می گرفته است، بت هوی و هوس است. (2)

مادرِ بت ها بت نفس شماست زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست

اگر شجره طیبه توحید در قلب انسان کاشته شد این بت ها کنار می رود.

1- میزان الحکمه، باب 1409، حدیث 6784 .
2- المحجه البیضاء، جلد 8، صفحه 44 .

2 برخی از مفسّران بر این اعتقادند که مراد از کلمه طیّبه «شخص مؤمن» است. در قرآن مجید، بر موجودات «کلمه اللّه اطلاق شده است ؛ مؤمن هم کلام الهی است. خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آسمان همه کلمه اللّه هستند ؛ یعنی این ها در کتاب آفرینش و تکوین جزء کلمات اللّه به شمار می آیند ؛ همان گونه که در مورد حضرت مسیح علیه السلام کلمه اللّه استعمال شده است (1)

درخت وجود مؤمن مانند شجره طیّبه دارای میوه های مختلفِ تمام فضل از قبیل سخاوت، شجاعت، جود، مهر، محبّت، احسان، ایمان و مانند آن است. (2)

3 برخی نیز «کلمه طیّبه» را به امامان معصوم علیهم السلام تفسیر کرده اند. این بزرگواران شجره طیّبه ای هستند که شاخسار وجودی آنها سرشار از میوه هاست که هر کس به تاریخ زندگی شان، به مزار و حرمشان و به کلمات و

1- 39 / آل عمران .
2- التبیان، جلد 6، صفحه 292 .

سخنانشان، نزدیک شود و دست نیاز به سوی آنها دراز کد، بی بهره نخواهد.(1)

4 «علماء» تفسیر دیگری برای کلمه طیبه هستند ؛ زیرا مردم از میوه های وجود آنها بهره می برند.

5 «فکر پاک» پنجمین تفسیری است که برای کلمه طیّبه بیان شده است. افکار پاک، شجره طیّبه ای هستند که در طول تاریخ ثابت و برقرار می مانند.

6 ششمین تفسیری که برای کلمه طیّبه گفته اند، «سخن خوب» است. گاهی یک سخن خوب ماندگار می شود و افراد زیادی درجامعه ازآن استفاده می کنند(2)

1 تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 340 .

2 تفاسیر دیگری نیز برای «کلمه طیّبه» ذکرشده است. به تفسیر المیزان، جلد 23 (فارسی)، صفحه 78 و 79 و تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 331 مراجعه فرمائید .

1- تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 340 .
2- تفاسیر دیگری نیز برای «کلمه طیّبه» ذکرشده است. به تفسیر المیزان، جلد 23 (فارسی)، صفحه 78 و 79 و تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 331 مراجعه فرمائید .

بیست و هفتمین مثال: مثال والایی برای خداوند

خداوند در آیه شریفه 60 سوره نحل می فرماید: «لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاْخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الْاَعْلی وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ» ؛ برای آن ها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است ؛ و برای خدا، صفات عالی و او قدرتمند و حکیم است.

کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند و معاد را چه در عقیده و چه در عمل نپذیرفته اند مثل های بدی دارند ؛ مانند همان مثال هایی که در قرآن مجید برای آنها ذکر شده است.

مثالی که در آیه 17 سوره بقره درباره منافقان بیان شده است از این جمله است ؛ در این مثال خداوند می فرماید: «مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نارا فَلَمّا اَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ» ؛ مثل آنان [منافقان

[همانند کسی است که آتش افروخته اند [تا بیابان تاریک، راه خود را بیابند] ؛ همانند کسی که آتش افروخته اند [تا در بیابان تاریک، راه خود را بیابند] ؛ ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند [طوفانی می فرستد] و آن را خاموش می کند ؛ و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد. (1)

و نیز همانند مثلی که در آیه 176 سوره اعراف آمده است که در آن آیه، خداوند انسان های مشرک را به سگ هاری تشبیه کرده است که نه به دوستان خود احترام می گذارد و نه به دشمنانش. (2)

1- شرح و تفسیر این مثل در اوایل کتاب به صورت مشروح گذشت .
2- شرح و تفسیر این مثل در اوایل کتاب به صورت مشروح گذشت .

«وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الأعْلی وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ» ؛ ولی خداوند مثال های اعلی و والایی دارد اگرچه هر مثالی برای خداوند در نظر گرفته شود ناقص است ؛ زیرا مثال های ما از موجودات عالم امکان است و آنها همه محدود و ناقص هستند و روشن است که نمی توان ذات نامحدود کاملی را با موجودات محدود و ناقص به تصویر کشید و شاید آیه شریفه «فَلا تَضْرِبُوا لِلّهِ الأمْثالَ» (1) به همین مسئله اشاره دارد.

علیرغم مطلب فوق، اگر بخواهیم مثالی برای خداوند بیان کنیم، آیه شریفه 35 سوره نور برای این امر شایسته تر است ؛ چه این که در آن آیه خداوند به نور

تشبیه شده است ؛ زیرا در عالم آفرینش هیچ موجودی مفیدتر، بابرکت تر،

1- 74 / نحل .

لطیف تر و سریع تر از نور نیست. از این رو، برای خداوند مثل های زیبا و والا و اعلی است.

پرسش: برخی این سؤال در ذهنشان خطور می کند که همه چیز را خداوند آفریده است، پس چه کسی خداوند را آفریده است ؟

پاسخ: آری ؛ همه چیز را خداوند آفریده است، ولی هیچ کس خدا را نیافریده است ؛ زیرا خداوند موجودی ازلی و ابدی است ؛ یعنی همیشه بوده و خواهد بود. اصلاً، آفریده نشده تا در پی آفریننده او باشیم. به منظور روشن شدن مطلب به مثال زیر که امور معقول را در لباس محسوسات می آورد توجه کنید:

دانشمندان می گویند مبدأ تمام انرژی ها خورشید است ؛ چه این که درخت هایی که منبع نور و گرما هستند، انرژی خود را از خورشید می گیرند.

ذغال سنگ ها که باقیمانده جنگل های دوران گذشته هستند نیز معلول

انرژی خورشید هستند. حتّی نفت که اکنون از منابع مهم انرژی جهان است منبع اصلی انرژی آن، خورشید است ؛ زیرا می گویند: نفت باقیمانده حیوان های گذشته است که در دل خاک ها دفن شده اند و روشن است که حیوانات از گیاهان تغذیه می شوند و گیاهان هم از نور آفتاب استفاده می کنند .

توربین های بزرگ نیز که بر آبشارها نصب می شوند و تولید انرژی برق می کنند، انرژی خود را از خورشید می گیرند بدین گونه که خورشید به دریاها می تابد، آب ها بخار می شود، بخارها تبدیل به ابر می گردد، ابرها باران های بابرکت را نازل می کنند، باران ها سیلاب هایی به وجود می آورند و سیلاب ها بر توربین ها جاری می شوند و در نتیجه تولید برق می نمایند .

اما نیرو و انرژی آفتاب از خود اوست ؛ یعنی از خارج انرژی به خورشید می رسد، بلکه انرژی از ذات خود خورشید می جوشد.

ص:269

حال، با این که خورشید یک مخلوق خدا است، اما منبع انرژی است و لازم نیست از جای دیگر انرژی او تأمین شود (با این مثال) روشن می شود که خداوند متعال نیز ازلی و ابدی است و نیازی نیست که آفریننده ای داشته باشد و یا قدرت او از جایی تأمین شود.

ص:270

بیست و هشتمین مثال : بت پرستان و خداپرستان

خداوند در آیه شریفه 75 سوره نحل در بیست و هفتمین مثل می فرماید: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدا مَمْلُوکا لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنّا رِزْقا حَسَنا فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرّا وَ جَهْرا هَلْ یَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُلِلّهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ»؛ خداوند مثالی زده است: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست ؛ و انسان [با ایمانی[را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می کند ؛ آیا این دو نفر یکسانند؟ ! ستایش مخصوص خداست ولی اکثر آنها نمی دانند.

دورنمای بحث

آیه مَثَل به گفتگو از بت پرستان و مؤمنان پرداخته است. خداوند بت پرستان را به بردگانی تشبیه کرده است که هیچ مال و سرمایه ای ندارند و در

تصمیم گیری خود آزاد نیستند ؛ ولی مؤمنان علاوه بر آنکه دارای سرمایه ای از ناحیه خداوند هستند، دیگران را نیز در سرمایه خود سهیم می دانند.

شرح و تفسیر

آیه شریفه مَثَل در صدد است تا بین یک مؤمِن خداپرست و یک مشرکِ بت پرست تمیز دهد. بت پرستان به برده ها و غلامان و کنیزانی تشبیه شده اند که از خود هیچ اختیاری نداشته و همواره در اختیار مولای خود هستند ؛ نه مالک مال و سرمایه ای هستند و نه قدرت تصمیم گیری دارند، بلکه حتّی بعضی از مالکان به خود اجازه می دادند که به هنگام غضب و ناراحتی برده های خود را بکشند.

آنها معتقد بودند که می توانند هرگونه تصرّفی در اموال خویش بنمایند. انسانِ بت پرستِ مشرک همانند چنین برده مملوک، فاقد اختیار و اراده است.

اما انسانِ مؤمنِ خداپرست، بسان انسان آزادی است که

خداوند به او روزی داده است ؛ روزی نیک و خوش، و نه تنها خود از آن بهره می گیرد، بلکه در آشکار و پنهان از آن انفاق می کند و دیگران را نیز از آن بهره مند می سازد.

آیا این دو مساوی هستند؟ بی شک مساوی نیستند. آنچه که بت پرستان را به این کار کشانده است، جهل و نادانی آنهاست.

ص:273

بیست و نهمین مثال: مشرک و مؤمن

مشرک و مؤمن

خداوند در آیه شریفه 76 سوره نحل در بیست و هشتمین مثل با مقایسه بین مشرک و مؤمن می فرماید: «وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلَیْنِ اَحَدُهُما اَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ وَ هُوَ کَلٌّ عَلیمَوْلیهُ اَیْنَما یُوَجِّهْهُ لایَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» خداوند مثالی زده است: دو نفر که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است ؛ و قادر بر هیچ کاری نیست ؛ و سربار صاحبش می باشد ؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی دهد ؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!

ص:274

«وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلَیْنِ» ؛ در این مثال که مشرکان و مؤمنان با یکدیگر مقایسه شده است، خداوند دونفر را در نظر گرفته است ؛ نفر اوّل که مثال مشرک است دارای پنج ویژگی است که بدان اشاره می شود:

1 «اَحَدُهُما اَبْکَمُ» ؛ اولین ویژگی این انسان این است که «ابکم: گنگ» است. عرب برای انسان «لال و گنگ» دو واژه دارد، نخست «اَخْرَص» و دیگری «اَبْکَم». اخرص به گنگی اطلاق می شود که در بدو تولّد لال نبوده است، بلکه در طول زندگی به خاطر حادثه ای قدرت سخن گفتن را از دست داده است ؛ ولی به کسانی که از بدوِ تولّد از این نعمت بزرگ الهی محروم بوده اند، «ابکم» می گویند.

برخی از اهل لغت نیز علاوه بر مطلب مذکور گفته اند: «ابکم به انسان گنگ

مادرزادی گفته می شود که گنگی او سرچشمه اش ضعف قوای عقلانی وعقب ماندگی ذهنی او باشد». بنابراین «ابکم» کسی است که مغز ناتوانی دارد و بر اثر آن گنگ و لال به دنیا آمده است، که قرآن شخص مشرک را گنگ مادرزاد می شناساند.

2 «لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ» ؛ دومین ویژگی این انسان، این است که توانایی بر هیچ چیز ندارد ؛ هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی ضعیف و ناتوان است.

3 «وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلیهُ» ؛ ویژگی دیگر چنین انسانی، عدم استقلال و سربار بودن اوست ؛ یعنی این برده سربار مولایش است. معمولاً، برده داران بردگان خود را برای حل مشکلات خود نگهداری می کنند ؛ ولی برده مورد مثال نه تنها کار تولیدی و خدماتی انجام نمی دهد، بلکه تنها مصرف کننده و سربار مولای خویش است.

4 از عبارت بالا درمی یابیم که چنین شخصی برده است و انسان آزاد

نیست. به عبارتی، او تعلّق به دیگری دارد و از خود هیچ گونه اختیاری ندارد.

5 «اَیْنَما یُوَجِّهْهُ لایَأْتِ بِخَیْرٍ» ؛ آخرین ویژگی او، این است که در پی هرکاری برود شکست خورده و ناکام برمی گردد .

بنابراین، مشخصات مشرک به فردی می ماندکه :

1 برده است و فاقد اختیار ؛

2 گنگ و لال است آن هم گنگ مادرزاد ؛

3 قدرت بر انجام هیچ کاری ندارد؛

4 سربار مولای خویش است ؛

5 در همه کارهای خود شکست خورده و ناکام است.

«هَلْ یَسْتَوی هُوَ وَ مَنْ...: آیا چنان انسانی با ویژگی های پنجگانه ای که ذکر شد، با انسانی که شرح صفات او خواهد آمد، مساوی است ؟

2 ویژگی ممتاز مؤمنین

انسان دیگر (مؤمن) که به توصیف آن خواهیم پرداخت دارای ویژگی ممتاز و بارز است:

1 «یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» ؛ نخستین ویژگی انسان دوم این است که همواره به عدالت و قِسطَ امر می کند ؛ این انسان نه تنها خود عادل است و به عدالت عمل می کند ؛ بلکه دیگران و جامعه را نیز به عدالت فرامی خواند ؛ یعنی شخصیّتی است دارای مدیریّت و فرماندهی. بدین جهت، مردم را با امر و نهی به عدالت دعوت می کند.

2 «وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» ؛ این انسان علاوه بر آن که عادل است و دیگران را نیز بدین کیش می خواند، بر جادّه مستقیم و صاف قدم می گذارد.

عدّه ای خواهان تحقّق عدالت در جامعه هستند ؛ امّا چون از راه صحیح و

راست وارد نمی شوند، تئوری عدالت خواهانه آنها سر از ظلم و بیداد درمی آورد. شاید بتوان در میان کمونیست ها چنین افرادی را یافت که واقعا خواهان اجرای عدالت باشند ؛ لیکن چون راه کج و ناصحیحی را برای تحقّق این امر انتخاب کرده اند، پس از هفتاد سال تبلیغِ کمونیست، سر از ظلم ها و جنایات زیاد و بی سابقه ای درآورده اند.

بنابراین، مثل مؤمن، مَثَل انسان عادل و عدالت خواه است که بر راه راست می رود و مثل کافر و مشرک، مثل برده گنگِ فاقد اختیار و... است.

آیا مؤمن و مشرک مساوی هستند؟ بی شک احدی عدم مساوات این دو را انکار نکرده است.

ص:279

خداوند در آیه 92 سوره نحل در بیست و نهمین مثل می فرماید: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکاثا تَتَّخِذُونَ اَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ اَنْ تَکُونَ اُمَّةٌ هِیَ اَرْبی مِنْ اُمَّةٍ اِنَّما یَبْلُوکُمُ اللّهُ بِه وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ ما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ» ؛ همانند آن زن [سبک مغز] نباشید که پشم های تابیده خود را پس از استحکام، وامی تابید! در حالی که سوگند [و پیمان] خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؛ به خاطر این که گروهی، جمعیّتشان از گروه دیگر بیشتر است [و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر می شمرید] خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می کند ؛ و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می سازد !

ص:280

شرح و تفسیر

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکاثا» ؛ ای تازه مسلمانان، ای کسانی که با زحمت و تحمّل مشکلات، مراحل اسلام و ایمان را پشت سر گذاشتید و مفتخر به قبولی پاک ترین و بهترین دین آسمانی شدید، مانند آن زن نادان سبک مغزی که ریسمانی می تابید و بعد از تمام شدن کار آن را وامی تابید، نباشد و پس از گرویدن به اسلام و ایمان، زحمت های خود را هدر ندهید و به کفر و شرک بازنگردید.

کار احمقانه این زن متمکّن ابله، این بود که هر روز صبح مقداری پشم آماده می کرد ؛ سپس کنیزهایش را می خواند تا این پشم ها را بتابند و با آن طنابی بسازنند. آنها با زحمت فراوان این کار را انجام می دادند. به هنگام ظهر ناهار می خوردند ؛ پس از صرف ناهار دوباره آن زن، کنیزان خود را فرامی خواند تا این

ریسمان تابیده شده را واتابند و دوباره تبدیل به پشم کنند، آنها نیز چنین می کردند. روز بعد دوباره صبح هنگام پشم ها را طناب و عصرگاهان طناب تابیده را تبدیل به پشم می کردند و این داستان احمقانه هر روز تکرار می شد.

قرآن مجید در این آیه شریفه به تازه مسلمانان سست ایمان هشدار می دهد که مانند آن زن احمق عمل نکنند و از دین و ایمان خود بازنگردند.

«تَتَّخِذُونَ اَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ» ؛ ای تازه مسلمانان! ای سست ایمانان! سوگند و پیمان خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید و در بیعت با خدای خویش تقلّب نکنید.

«اَنْ تَکُونَ اُمَّهٌ هِیَ اَرْبی مِنْ اُمَّهٍ» ؛ شما تنها به این دلیل که مشرکان در اکثریّت هستند و مسلمانان در اقلیّت، برای پیمان شکنی با پیامبر خدا این را بهانه قرار ندهید که این عذر و بهانه شما پذیرفته نیست، بلکه باید به پیمانتان وفادار باشید.

ص:282

«اِنَّما یَبْلُوکُمُ اللّهُ بِه» ؛ کثرت دشمن و قلّت مسلمانان، عذر بازگشت به کفر نیست، بلکه این خود نوعی امتحان الهی برای مسلمانان و مؤمنان است. سعی کنید در این امتحان پیروز و سربلند باشید .

«وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ ما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ» ؛ بی شک در روز قیامت خداوند تمام اختلافات را برطرف می سازد و حقایق ظاهر می شود، و حتّی کافران و مشرکان افسوس می خورند که چرا ایمان نیاوردند.

این مثل، مثل بسیار زیبا، جالب و جاذبی است و هشدار باشی است برای مسلمانانی که طناب ایمان خود را محکم تابیده اند و با زحمت فراوان آن را به اتمام رسانیده اند تا مبادا پس از این همه زحمت با روی آوردن به شرک آن را هدر دهند.

سی و یکمین مثال: کفران نعمت

کفران نعمت

خداوند متعال در سی امین مثل، در آیه شریفه (112 و 113) سوره نحل می فرماید: «وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً قَرْیَةً کانَتْ اٰمِنَةً مُطْمَئِنَّةً یَأْتیها رِزْقُها رَغَدا مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّٰهِ فَاَذاقَهَا اللّٰهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ. وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَکَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ» ؛ خداوند [برای آنان که کفران نعمت می کنند،] مَثَلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود ؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید ؛ اما نعمت های خدا را ناسپاسی کردند ؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس بر اندامشان پوشانید. پیامبری از خودشان به سراغ آنها آمد، او را تکذیب کردند ؛ از این رو عذاب الهی آنها را فراگرفت، در حالی که ظالم بودند.

آیه شریفه مثل، سرنوشت کسانی را بررسی می کند که در مقابل نعمت های فراوان و بی شمار خداوند سپاس نمی گویند. خداوند به سبب ناسپاسی، آنها را مستحق عذابی دردناک دانسته است.

شرح و تفسیر

4 ویژگی شهرهای نمونه

«وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْیَةً» ؛ قرآن مجید انسان های ناسپاس را به «قریه» (1) و

1 «قریه» در استعمالات قرآن مجید به معنای روستا نیست، بلکه مطلق جای آباد است ؛ اعم از این که روستا باشد، یا شهر کوچک، و یا شهر بزرگ. بدین جهت، در زمان حضرت یوسف علیه السلام به پایتخت مصر نیز قریه گفته شده است .

آبادی مثال زده که این منطقه آباد به سبب نعمت های مادّی و معنوی دارای چهار ویژگی بوده است که آن نعمت ها بر اثر کفران و ناسپاسی نابود گردیدند.

1 «آمِنَةً» ؛ اوّلین ویژگی این آبادی، «امنیّت» آن است ؛ امنیّتی که مهم ترین نعمت خداوند بر بشر است و شاید به همین جهت خداوند این نعمت را بر نعمت های دیگر مقدّم داشته است.

حقیقتا، اگر امنیّت نباشد، اقتصاد خوب و سالم محقّق نخواهد شد ؛ فراگیری علم و دانش امکان پذیر نخواهد بود ؛ صنعت و تکنیک ممتاز به وجود نخواهد آمد ؛ عبادت صحیح انجام نخواهد شد و خلاصه، هیچ چیز در یک محیط ناامن به درستی انجام نمی گیرد.

ملّت بزرگوار ایران دفاع مقدّس(1) را فراموش نخواهند کرد که به هنگام جنگ، وقتی که تجاوز دشمن بعثی به شهرها کشیده شد، گاهی به هنگام نماز صدای آژیر خطر کشیده می شد یا به هنگام خوردن سحری یا افطاری آژیر خطر پیام ناامنی می داد، در این وضعیّت ناامن انسان حالی برای عبادت پیدا نمی کرد و متوجه نمی شد که چگونه تکالیفش را انجام می دهد. بنابراین، مسئله امنیّت ارزش ویژه ای دارد که همه چیز حتّی عبادت در سایه آن امکان پذیر است.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین خشک و سوزان مکّه قدم نهاد و

در میان آن کوه های خشن، خانه خدا را بنا نمود، برای آن شهر و اهل آن، دست به

1- جنگ ناخواسته حکومت بعثی عراق علیه ایران و دفاع مقدّس شیرمردان ایران اسلامی از سال 1359، دو سال پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، شروع شد و هشت سال طول کشید

دعا بلند کرد که خداوند در آیه 126 سوره بقره، دعای خلیل خود را چنین نقل می کند: «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ امَنَ مِنْهُمْ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ» ؛ پروردگارا ! این سرزمین را شهر امنی قرار ده ؛ و اهل آن را که به خدا و روز قیامت، ایمان آورده اند از ثمرات گوناگون، روزی ده.

در این جملات نورانی نیز ابراهیم خلیل اوّلین دعایی که برای اهل مکّه دارد تقاضای امنیّت آن است. در دین مقدّس اسلام بزرگ ترین و شدیدترین مجازات ها برای کسانی است که امنیّت جامعه را بر هم می زنند. از این رو، برای «محارب»، یعنی کسی که سلب امنیّت عمومی می کند، مجازات شدیدی در نظر گرفته شده است که گاهی به اعدام می رسد.

دزدان مسلّح چه با اسلحه گرم و چه با اسلحه سرد محارب هستند و باید به اشدّ مجازات برسند ؛ همان گونه که کسانی که منطقه وسیعی را ناامن می کنند

«مفسد فی الارض» هستند و مجازات آنها اعدام است.(1)

2 «مُطْمَئِنَّةً» ؛ ممکن است یک شهر آباد امنیّت داشته باشد ؛ لیکن امنیّت آن متزلزل و ناپایدار باشد، و نیز ممکن است «امنیّت پیوسته با ثبات» و دوام است ؛ آبادی امنی که در این آیه شریفه بدان اشاره شده است، امنیّت آن پایدار و باثبات است.

3 «یَأْتیها رِزْقُها رَغَدا مِنْ کُلِّ مَکانٍ» ؛ همان گونه که گذشت همه چیز در سایه امنیّت امکان پذیر است ؛ حتّی یک «اقتصاد سالم و قوی». در این آبادی که امنیّت آن پایدار است، اقتصاد سالم و مفیدی وجود دارد که از هر سو روزی مردم آن فرامی رسد.

1- مشروح حدّ شرعی محارب و مفسد فی الارض را در کتاب جواهر الکلام، جلد 41، صفحه 564 به بعد مطالعه فرمائید .

4 رهبرِ مردمی با کفایت ؛ «وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ» ؛ خداوند حکیم در کنار نعمت های مادّی (امنیّت پایدار و اقتصاد سالم و قوی) نعمت معنوی نیز به آنان عنایت کرده است و آن پیامبری معصوم و آگاه از خود آنهاست تا تعلیمات و دانش آنها را تکمیل گرداند .

مردم این آبادی که این چهار ویژگی را دارند در آسایش زندگی می کنند ؛ لیکن سپاس این همه نعمت الهی را نمی گویند .

«فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّهِ فَاَذاقَهَا اللّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ» ؛ آری ؛ مردم چنین قریه ای به جای شکرگزاری، کفران نعمت کردند ؛ نعمت های الهی سبب تکبّر، غرور و خودخواهی آنها گردید. آنان به جای استفاده صحیح از نِعَم الهی ظلم و ستم کردند و نتیجه این ناسپاسی عذاب الهی بود، خداوند طعم تلخ ناامنی آمد و دزدان، غارتگران، اراذل و اوباش بر مردم مسلّط شدند و در پی تزلزل امنیّت،

اقتصاد آنها نیز متزلزل شد.

پرسش: چرا در آیه تعبیر به «اذاقها: به آنها چشانید» شده است. در حالی که این تعبیر مناسب لباس نیست، بلکه شایسته تر این است که بگوید: «لباس گرسنگی را بر آنها پوشانید» نه «چشانید». سرّ این تعبیر چیست ؟

پاسخ: این که در آیه مَثَل کلمه «لِباس» همراه با «اَذاقَها» به کار رفته است، دو نکته ظریف وجود دارد که بدان اشاره می شود:

الف: همانطور که لباس سراسر بدن انسان را فرامی گیرد، در آیه مَثَل عذاب الهی نیز فراگیر بوده، تمام آن آبادی را دربرگرفته است .

ب: درباره جمله «اَذاقَها» باید توجه داشت که برای انسان احساس و درک چیزها مراتبی دارد:

گاهی انسان آن را از ناحیه گوش درک می کند ؛ مثل این که صدای آتش را

می شنود و با شنیدن صدای آتش درک می کند که آتش سوزی رخ داده است.

و گاهی آتش را می بیند و آن را با چشم درک می کند که این نوع درک نسبت به قبلی در مرتبه بالاتری است.

و گاهی آتش را لمس می کند که این نیز نسبت به دو نوع بالا در مرحله بالاتری قرار دارد.

و گاهی انسان آن را می چشد که این بالاترین درجه احساس است. علت این که در آیه شریفه تعبیر به «اذاقها» شده است، بدین جهت است که بفهماند این مردم ناسپاس، با تمام وجود طعمِ تلخِ عذابِ الهی را درک کردند.

«بِما کانُوا یَصْنَعُونَ» ؛ عامل این عذاب الهی در هر دو آیه شریفه، «عمل خود مردم» بیان شده است. بشر مرتکب اعمال ناهنجاری می گردد که عکس العمل آن اعمال دامنگیر خود او می شود اگر چه تحمّل پذیرش این موضوع تلخ

برای او مشکل است.

عذاب ها و ناملایمات نتیجه رفتار خودمان است

از آیات مختلف الهی قرآن مجید مخصوصا از دو آیه مذکور درمی یابیم که عذاب های الهی و ناملایمات و گرفتاری های اجتماعی، نتیجه اعمال و کارهای خود ماست و خداوند بخشنده مهربان، به هیچ کس ظلم و ستم روانمی دارد.

از این رو، قرآن مجید در آیه 41 سوره روم می فرماید:«ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ لِیُذیقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» ؛ فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است ؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید [به

سوی حق] بازگردند.

مثال سی و دوّم : مثال های کافران

مثال های کافران

خداوند متعال، در آیه 48 سوره اسراء می فرماید: «اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطیعُونَ سَبیلاً» ؛ ببین چگونه (کفّار) برای تو مَثَل ها زدند ؛ در نتیجه گمراه شدند، و نمی توانند راه حق را پیدا کنند.

دورنمای بحث

این مثال برخلاف مثال های گذشته و آینده است ؛ زیرا مثل هایی که خداوند مطرح کرده است، برای روشن شدن مطالب پیچیده عقلی و دور از حسّ است ؛ ولی آیه مَثَل اشاره به مثل هایی دارد که از زبان کفّار درباره وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است ؛ از این رو، هدف خداوند بیان مثل ها، هدایت مردم و هدف کفّار از بیان مَثَل ها، گمراهی آنان است.

شرح و تفسیر

برای روشن شدن این که کفّار چه مثل هایی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان کرده اند، باید به آیه قبل از مَثَل رجوع کرد ؛ خداوند در آیه 47 سوره اسراء چنین می فرماید: «نَحْنُ اَعْلَمُ بِما یَسْتَمِعُونَ بِه اِذْ یَسْتَمِعُونَ اِلَیْکَ وَ اِذْ هُمْ نَجْوی اِذْ یَقُولُ الظّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلاّ رَجُلاً مَسْحُورا» آیه با توجه به محتوای دو آیه قبل به این مطلب اشاره دارد که برخی از مشرکان از قرآن فرار می کنند و برخی دیگر به آن گوش می سپارند ؛ ولی هدف آنها از این استماع، شیطنت است و می خواهند به این وسیله عیب جویی کرده، مانع هدایت مردم شوند. به این جهت، با هم نجوا و گفتگو می کردند و می گفتند: «این مرد (پیامبر) که این آیات قرآن را می خواند «مسحور» است و شما (مسلمانان) جز از انسان مسحور، پیروی نمی کنید !».

بنابراین، یکی از مثل هایی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می زدند، مَثَل «مسحور» بود.

ص:295

مسحور یعنی چه ؟

عرب جاهلیّت فکر می کرد که بعضی از افراد بر اثر جن زدگی دیوانه شده اند ؛ یعنی جن در آنها حلول کرده(1) و آنها را «مجنون» می خواندند و فکر می کردند که دیوانگی بعضی دیگر بر اثر سحر ساحران است و آنها را مسحور می دانستند.

بنابراین، مشرکان در مَثَل خود پیامبر را به انسان مسحور تشبیه می کردند تا شاید بتوانند با این کار از اثرات سخنان جذّاب و گویای پیامبر جلوگیری نمایند.

از آیه شریفه مَثَل استفاده می شود که مشرکان بیش از یک مثل که بدان اشاره شد برای پیامبر مطرح می کردند که برخی از آنها: مسحور ؛ مجنون ؛

1- به همین جهت گاهی دیوانگان را کتک می زدند تا جن از بدن آنها خارج نشود.

کاهن(1) ؛ ساحر و شاعر است. ولی این برچسب ها و مثل ها برای اغفال مردم، مؤثّر واقع نشد ؛ به همین جهت، مرتّب برچسب ها و تهمت ها را عوض می کردند و گاهی هم ضدّ و نقیض می گفتند ؛ مانند برچسب ساحر و کاهن و مجنون که با هم متناقضند ؛ زیرا سحر و غیب گویی، هوش و حافظه فراوانی می خواهد و یک شخص مجنون و دیوانه هرگز نمی تواند ساحر یا کاهن شود.

1- کاهن به کسی گفته می شود که از آینده خبر می دهد و غیب گویی می نمایند و معروف است که کاهنان با شیطان ها و جن ها ارتباط دارند و خبرها را از آنها کسب می کنند .

مثال سی و سوّم : مستکبران و مستضعفان

مستکبران و مستضعفان

آیات دوازده گانه سوره کهف (32 44)، سی و دومین مثل قرآنی مورد بحث را تشکیل می دهد؛ خداوند متعال در این آیات می فرماید:

«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِاَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ اَعْنابٍ وَ حَفَفْنا هُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعا. كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ اتَتْ اُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئا وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَرا. وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِه وَ هُوَ يُحاوِرُهُ اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ اَعَزُّ نَفَرا. وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِه قالَ ما اَظُنُّ اَنْ تَبيدَ هذِه اَبَدا. وَ ما اَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ اِلى رَبّى لاَجِدَنَّ خَيْرا مِنْها مُنْقَلَبا. قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَيُحاوِرُهُ اَكَفَرْتَ بِالَّذيخَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثَمَّ سَوّيكَ رَجُلاً. لكِنّا هُوَ اللّهُ رَبّى وَ لا اُشْرِكُ بِرَبّى اَحَدا. وَ لَوْلا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَدا. فَعَسى رَبّى اَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ

عَلَيْها حُسْبانا مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعيدا زَلَقا. اَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْرا فَلَنْ تَسْتَطيعَ لَهُ طَلَبا. وَ اُحيطَ بِثَمَرِه فَاَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما اَنْفَقَ فيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنى لَمْ اُشْرِكْ بِرَبّى اَحَدا. وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِرا. هُنا لِكَ الْوَلايَهُ لِلّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوابا وَ خَيْرٌ عُقْبا» ؛] ای پیامبر![برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو [باغ] را با درختان نخل پوشاندیم و در میانشان زراعت پربرکتی قراردادیم ؛ هر دو باغ، میوه آورده بود، [میوه های فراوان]، و چیزی فروگذار نکرده بود ؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم.

صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت ؛ به همین جهت، به دوستش در حالی که با او گفتگو می کرد چنین گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرات

نیرومندترم!» و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد و گفت: «من گمان نمی کنم هرگز این باغ نابود شود! و باور نمی کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم [و قیامتی در کار باشد]، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت.

دوستِ [با ایمانِ] وی در حال گفتگو با او گفت: «آیا به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! ولی من کسی هستم که «اللّه پروردگار من است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم.

چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوّت [و نیرویی] جز از ناحیه خدا نیست. و اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمتریم [مطلب مهمّی نیست].

شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد ؛ و مجازات حساب شده ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، به گونه ای که آن را به زمین بی گیاه لغزنده ای مبدّل کند.

و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آن گونه که هرگز نتوانی آن را به دست آوری.

[به هر حال عذاب الهی فرا رسید،] و تمام میوه های آن نابود شد ؛ و او به خاطر هزینه هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست های خود را به هم می مالید در حالی تمام باغ بر داربست هایش فرو ریخته بود و می گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم !

و گروهی نداشت که او را در برابر [عذاب] خداوند یاری دهند و از خودش [نیز] نمی توانست یاری گیرد.

در آنجا ثابت شد که ولایت [و قدرت] از آنِ خداوندِ بر حق است. اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را [برای مطیعان] دارد !

ص:301

دورنمای بحث

مثالی که در این دوازده آیه که از طولانی ترین مثل های قرآن است بیان شده، مَثَل افراد مؤمن و کافر یا مَثَل افراد مستکبر و مستضعف است که قرآن این دو گروه را به دو نفری تشبیه کرده است که یکی بسیار ثروتمند و مغرور به مال و ثروت خویش و دیگری انسانی مستضعف، ولی مؤمن و خداشناس است، که سرانجام به سبب ناسپاسی، تمام ثروت آن مرد مغرور نابود شد و این امر موجب بیداری او از خواب غفلت گشت. در این مَثَل نکات ظریف و لطیفی نهفته است که بدان خواهیم پرداخت.

شرح و تفسیر

«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ» [پیامبر ما!] برای آنان مثال آن دو مرد را بزن!»

در این که آیا این دو نفر، دو برادر بوده اند و یا دو دوست، بین مفسّران

اختلاف است: برخی معتقدند که آن دو، برادر بودند که هشت هزار درهم از پدر به آنها ارث رسیده بود. یکی از آنان مقدار کمی از آن چهار هزار درهم (سهم الارث) خویش را برای مخارج خود نگه داشت و با آن وسایل ساده ای برای زندگی تهیّه کرد و بقیّه را انفاق نمود ؛ ولی دیگری تمام سهم الارث را به مصرف خود رسانید و درهمی از آن را در راه خدا انفاق نکرد و صاحب سرمایه و باغ و زندگی مرفّهی گشت که آیات مذکور اشاره به داستان این دو برادر دارد.

برخی دیگر بر این اعتقادند که آن دو، دوست بودند و نسبتی با یکدیگر نداشتند.(1)

از مفادّ آیات قرآن استفاده می شود که نظریّه دوم صحیح است ؛ بنابراین،

1- مرحوم طبرسی «ره» در مجمع البیان، جلد 6، صفحه 468، به هر دو نظریه اشاره کرده است.

مراد از «رَجُلَیْن» در آیه شریفه، دو دوست است، نه دو برادر.

مطلب دیگری که از مفادّ آیات می توان استفاده کرد، این است که علیرغم تصوّر بعضی آیات صِرفا به عنوان مَثَل بیان نشده، بلکه داستان حقیقی و واقعی است که در تاریخ گذشته رخ داده و خداوند آن را در قالب مثل بیان داشته است.

«جَعَلْنا لِاَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ اَعْنابٍ وَ حَفَفْنا هُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعا» ؛ ما برای یکی از آن دو دوست، دو باغ مملوّ از انگور که گرداگردش را درختان خرما احاطه کرده بود و در میان این دو باغ، زراعت مفصّلی وجود داشت، قرار دادیم.

«کِلْتَا الْجَنَّتَیْنِ اتَتْ اُکُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئا وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَرا. وَ کانَ لَهُ ثَمَرٌ» ؛ هر دو باغ میوه های فراوانی داشت ؛ به گونه ای که از چیزی فروگذار نکرده بود و چشمه ای جوشان نیز از میان این باغ ها جوشیدن گرفت و باغ از نظر آب خودکفا شده بود.

از عبارت «وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَرا» درمی یابیم که آب باغ مذکور قبلاً از خارج تأمین می شده است ؛ ولی اکنون خودکفا شده، آب آن از داخل تأمین می گردد .

«فَقالَ لِصاحِبِه وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ اَعَزُّ نَفَرا» انسان های کم ظرفیّت، نوکیسه و مغرور وقتی به نوایی می رسند خود را گم می کنند و گویا از زمین و زمان طلبکارند ! برخی از آنان اگر به مقامی برسند دوستان قدیمی و دیرینه خویش را که سال ها در کنار هم بوده اند، به فراموشی می سپارند و هنگام برخورد با آنها، به گونه ای رفتار می کنند که گویا اولین باری است که او را می بیند. این باغدار ثروتمند مغرور نیز انسان کم ظرفیّتی است ؛ وقتی باغ سرسبز و پرمیوه اش را که چشمه هایی در میان آن روان است می بیند، مغرور می شود و به دیگران فخر می فروشد و نگاهی فخرآمیز به دوست قدیمی و مؤمن فقیر خود می کند و می گوید: «دارایی و ثروت و سرمایه من از تو بیشتر و

کارگران و کشاورزان من از تو افزون تر هستند !

«وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِه قالَ ما اَظُنُّ اَنْ تَبیدَ هذِه اَبَدا» این باغدارِ ثروتمندِ کم ظرفیّتِ مغرور، در حالی که نسبت به خویشتن ظلم می کرد وارد باغ خویش شد و گفت: فکر نمی کنم ! این باغ همیشه آباد و سرسبز خواهد ماند ! نه خزانی خواهد داشت، نه آفتی خواهد گرفت و خلاصه از بین خواهد رفت !

جمله «وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِه» به این نکته اشاره دارد که هر ظالمی ابتدا بر خود ظلم می کند، سپس بر دیگران ؛ همان گونه که انسان های نیکوکار، نخست خود از کار نیک خویش بهره مند می گردند و سپس دیگران.

به هر حال، این ثروتمند مغرور خدا را فراموش کرد، و از یاد برد که همان خدایی که این باغ را آباد کرده است، می تواند در یک لحظه آن را نابود سازد؛ به گونه ای که هیچ اثری از آن نماند .

ص:306

«وَ ما اَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ اِلی رَبّی لاَجِدَنَّ خَیْرا مِنْها مُنْقَلَبا» ؛ سرانجام به خاطر فخرفروشی، غرور و فراموشی خدا، منکر قیامت و روز جزا شد تا به آنجا که به دوست خود گفت: فکر نمی کنم قیامتی در کار باشد! آنچه درباره روز قیامت و جهان پس از مرگ می گویند صحیح نیست ؛ زیرا اگر قیامتی در کار باشد! آنچه درباره روز قیامت و جهان پس از مرگ می گویند صحیح نیست ؛ زیرا اگر قیامتی در کار باشد، باید بمیریم و اگر بمیریم باید از اموال و باغ ها و زراعتمان جدا شویم و من هم که نمی خواهم از دنیایم جدا شوم پس مرگ و قیامت را انکار می کنم!

سپس گفت: بر فرض که قیامتی در کار باشد، در آن سرا نیز من مقرّب تر خواهم بود ؛ چون اگر مقرّب نبودم، خداوند این قدر مال و ثروت به من نمی داد؛ این ثروت فراوان دلیل بر تقرّب بیشتر من است پس من در جهان آخرت نیز اگر

وجود داشته باشد از تو در درگاه الهی مقرّب ترم !

بسیاری از ثروتمندان این گونه تصوّر می کنند در حالی که نمی دانند این ها امتحان الهی است و چه بسا بلای جان آنها گردد!

«قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَیُحاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِالَّذیخَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ» ؛ رفیقِ مؤمنِ دریا دلِ فقیرش، که دوست خود را از نظر روحی مریض دید، به فکر معالجه او برآمد، و با یک روانشناسی جالب به مداوای بیماری غرور او پرداخت ؛ زیرا بیماری اصلی او غرور بود که آن هم از فراوانی نعمت نشأت گرفت بود. اگر غرورش درمان می شد، بقیّه امراض روحی اش نیز معالجه می شد .

ص:308

مرض غرور را از دو راه می توان درمان کرد :

1 انسان مغرور را به گذشته اش بازگردانیم ؛ به زمان کودکی اش که حتّی قدرت حفظ آب دهانش را نداشت ؛ به زمانی که در رحم، به صورت جنینی بود که تمام وجودش از خون تغذیه می شد و هیچ کس جز خدا قادر به کمک کردن به او نبود؛ به قبل از عالم جنین، زمانی که نطفه گندیده ای بیش نبود که هر انسانی از دیدن آن متنفّر است و به قبل از آن خاک بی ارزشی بیش نبوده است.

2 دیگر این که آینده را برای او تداعی دهیم ؛ دست او را گرفته به همراه خود به قبرستان ببریم و به او بگوییم: در این قبرها که می بینی انسان هایی خفته است که روزی چون من و تو، انسان های قوی و پولداری بودند ولی با تمام ثروت و دارایی خود مُردند ؛ جسد آنها کم کم متلاشی شد و جز استخوان، چیزی باقی نماند ؛ استخوان ها هم با گذشت زمان، نابود می شود و تنها سنگ قبری باقی

می ماند، پس از مدتی سنگ قبر هم از بین می رود و جز نامی در تاریخ، هیچ چیز از او باقی نمی ماند و تاریخ نیز پس از مدّتی او را به فراموشی می سپارد، گویی چنین انسانی اصلاً به دنیا نیامده است !

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «سُکْرُ الْغَفْلَهِ وَ الْغُرُورِ اَبْعَدُ اِفاقَهً مِنْ سُکْرِ الْخُمُورِ» ؛(1) مستی ناشی از غفلت و غرور عمیق تر از مستی شراب است!» زیرا انسانی که مست شراب است، بعد از لحظاتی از مستی خارج می شود اما انسان مست غرور، گاهی تا دم مرگ از مستی غرور برنمی خیزد و تنها سیلی اجل او را هشیار می کند که آن زمان دیگر وقت گذشته است!

در روایت دیگری از وجود نازنین حضرت امیر علیه السلام آمده است: «بَیْنَکُمْ وَ

1- میزان الحکمه، باب 3039، حدیث 14531 .

بَیْنَ الْمَوعِظَهِ حِجابٌ مِنَ الْغِرَّهِ»(1)؛ میان شما و علم و دانش حجابی از غرور فاصله شده است !

بنابراین، باید سعی کنیم با یادآوری گذشته و تفکّر در آینده مخصوصا نسبت به پس از مرگ دچار غرور و خودبرتربینی نشویم .

«ثَمَّ سَوّیکَ رَجُلاً» ؛ خداوند پس از گذراندن مراحل مختلف جنین که هر کدام شگفتی های خیره کننده ای دارد او را تنظیم کرد ؛ اگر تنظیم برنامه دقیق الهی نبود و کمترین کم و زیادی رخ می داد، نوزاد ناقص و معلول به دنیا می آمد ؛ کور، کَر، شش انگشت، بدون دست، بدون پا، خنثی، دوقلوی به هم چسبیده و مانند آنها ! شاید یکی از فلسفه های تولد نوزادان ناقص الخلقه، پی بردن به این مرحله

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 282 .

مهم آفرینش انسان باشد تا پس از قدرت و قوّت یافتن و صاحب مال و ثروت و زن و فرزند شدن، خود را گم نکند و به خود مغرور نگردد و همواره شاکر ولی نعمت خویش باشد.

به این جهت، انسان های وارسته به هنگام تولّد نوزادشان، از جنس آن سؤال نمی کنند که آیا دختر است یا پسر؟ بلکه از سلامت او می پرسند؛ زیرا دختر و پسر هر دو نعمت خداوند هستند ؛ آنچه مهم است، سلامت آنهاست.

«لکِنّا هُوَ اللّهُ رَبّی وَ لا اُشْرِکُ بِرَبّی اَحَدا» ؛ پس از این که منطق دوستِ ثروتمندِ غافل از خدا، بیان شد و دوست مؤمنِ فقیر، او را نصیحت کرد اگر چه تأثیری نگذاشت رفیق مؤمن، منطق و عقیده خویش را چنین بیان کرد: «عقیده من این است که خداوند، پروردگار من است و من برای او هیچ کس را به عنوان شریک قبول نمی کنم !»

ص:312

در آیه شریفه ذکر کلمه «ربّ» از بین اسماء مختلف خداوند، بسیار مهم و دقیق است و به این معناست که او مرا از زمانی که نطفه ای بیش نبودم تاکنون، بلکه تا آخر عمر، تحت تربیت خود قرار داده است. اگر تربیت ربّ قادر نبود من چیزی نبودم ؛ او ولی نعمت و صاحب و مالک من است. مگر می شود برای چنین پروردگاری که همه چیز من از اوست، شریک قائل شوم؟ !

«وَ لَوْلا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّهَ اِلاّ بِاللّهِ» ؛ سپس رفیق مؤمن بعد از بیان منطق و عقیده خویش رو به رفیق خود کرد و گفت:

چرا هنگامی که وارد باغ بزرگت می شوی و درختان پرمیوه سر به فلک کشیده، زراعت های وسیع، فضای معطّر باغ، سایه های خنک و نشاط آور و... را می بینی، نمی گویی: این، نعمتی است که خداوند عطا کرده است و قوّت و قدرتی جز از ناحیه او نیست.

«اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَدا. فَعَسی رَبّی اَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْرا مِنْ جَنَّتِکَ» ؛ دوست من! تو فقط به وضع موجود فکر می کنی که ثروتمند و پرقدرت هستی و من از نظر مال و ثروت و نفرات از تو ضعیف ترم ولی آیا هیچ به آینده فکر کرده ای که خداوند قادر است در یک لحظه همه چیز را وارونه کند و بهتر از باغ تو به من بدهد! (1)

روایاتی که در ذیل این آیه شریفه آمده است، حکایت از این دارد که وضع آن مرد مؤمن فقیر بسیار خوب شد.(2)

1- 1 به قول شاعر : در این دُنیه که گه گه کَه کُه و کُهْ کَه شود ناگه به امروزت مشو غرّه، ز فردایت نِه ای آگه
2- تفسیر البرهان، جلد 2، صفحه 469 .

«وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْبانا مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعیدا زَلَقا» ؛ کلمه «حُسبان» به معنای تیر است که به هدف می خورد ؛ از این جهت که با حساب پرتاب شده است به آن حسبان گفته اند ؛ صاعقه ای که به هدف می خورد نیز حسبان نامیده می شود، به زلزله ای که هدف را نابود کند نیز حسبان گویند ؛ خلاصه، هر بلای حساب شده مؤثّر «حسبان» است .

این آیه، ادامه گفتار دوستِ مؤمنِ فقیر است که خطاب به دوستش می گفت: ممکن است، خداوند در یک لحظه همه چیز را تغییر دهد و بلای آسمانی و مجازات حساب شده ای از آسمان به باغ و مزرعه تو وارد شود و این باغی که اکنون زیر پوشش درختان پنهان است، با یک صاعقه تبدیل به بیابان شود.

«اَوْ یُصْبِحَ ماؤُها غَوْرا فَلَنْ تَسْتَطیعَ لَهُ طَلَبا» ؛ یا این که باغ و مزرعه تو با

تمام میوه ها و درختانش در زمین فرو رود و هیچ اثری از آن باقی نماند و تو توانایی انجام هیچ کاری را نداشته باشی ؛ همان گونه که این مسأله در برخی از زلزله ها و رانش های زمین اتّفاق افتاده است تا جایی که حتی یک روستا به طور کامل در دل زمین فرورفته است.

بنابراین، نباید به وضع موجود دل بست و مغرور شد ؛ بلکه پیوسته باید در اندیشه تحولاتی باشیم که شاید در آینده رخ دهد.

«وَ اُحیطَ بِثَمَرِه فَاَصْبَحَ یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ عَلی ما اَنْفَقَ فیها» ؛ همان طور که دوست مؤمن فقیر گفته بود، بلای آسمانی نازل شد ؛ صاعقه ای تمام درختان، میوه ها و زراعت را از بین برد ؛ وقتی مرد مغرور وارد باغ و زراعت خود شد، بهت زده تمام آن را از بین رفته دید ؛ میوه ها سوخته بودند، درختان نیم سوخته روی هم افتاده بودند و خلاصه، تمام آمال و آرزوهایش را برباد رفته دید و به سبب هزینه هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست های خود را

از روی افسوس و حسرت به هم می مالید .

«وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها» ؛ این جمله بسیار عجیب، به این معناست که سقف های عمارات بر زمین ریخت و سپس دیوارها و ستون ها بر روی سقف ها خراب شد، در حالی که معمولاً در صورت خرابی ساختمان، سقف ها بر روی دیوارهای خراب شده می ریزد .

شاید علت این حادثه این بوده است که ابتدا صاعقه سقف ها را خراب کرده است و سپس ستون ها و دیوارها بر روی سقف ها ریخته شدند. (1)

«وَ یَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ اُشْرِکْ بِرَبّی اَحَدا» ؛ پس از عذاب الهی و نابود شدن باغ و زراعت و از دست دادن تمام ثروت و سرمایه، این دوست ثروتمند مغرور از

1- شاید این تعبیرکنایه از شدّت عذاب الهی باشد .

مستی غرور خارج شده و می گوید: ای کاش هرگز نسبت به پروردگارم مشرک نمی شدم و به واسطه شرک، منکر قیامت نمی گشتم و به سبب انکار قیامت، مبتلا به مجازات الهی نمی گردیدم!

«وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَةٌ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ ما کانَ مُنْتَصِرا» ؛ از دوستان و اطرافیان که به هنگام وفور نعمت و سرمایه به گرد او می چرخیدند در هنگام مصیبت و فقر خبری نبود ؛ گروهی نداشت که او را در مقابل عذاب خداوند، یاری دهند و از خویشتن نیز نمی توانست یاری بگیرد.

«هُنا لِکَ الْوَلایَهُ لِلّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَوابا وَ خَیْرٌ عُقْبا» ؛ دوستی حقیقی و ولایت واقعی از آنِ خداست و به غیر از خداوند نمی توان اعتماد کرد.

در این که کلمه «هنالک» اشاره به این جهان است یا جهان آخرت، بین مفسّران اختلاف است. آنچه به نظر می رسد، این است که «هنالِک» اشاره به هر دو جهان

دارد و آیه، ولایت خداوند را در هر دو جهان بررسی می کند.

«ولایت» مسأله بسیار مهمّی است، این کلمه از مادّه «توالی» به معنای دوچیزی است که پشت سرهم می آید. ماه شعبان و رمضان را که بدون فاصله در پی یکدیگر می آیند دو ماه متوالی می گویند.

اگر دو طبیب در درمانگاهی به صورت کشیک طبابت کنند و یکی بعد از دیگری مشغول به کار شود، در اینجا نیز می گویند: طبابت این دو طبیب متوالی است و از آنجا که دو دوست نیز همیشه همراه یکدیگرند، هرکدام ولی دیگری است و نیز از آن جا که ولی و سرپرست و یار و یاور انسان های مؤمن (خداوند)، از آنها جدا نیست، به او ولیّ گفته می شود.

بنابراین، «ولیّ» به معنای سرپرست، دوست، یار و یاور است .

ص:319

زمان تأثیر توبه

زمان تأثیر توبه

یکی از مطالبی که از آیات دوازده گانه مَثَل استفاده می شود، این است که توبه زمان خاصی دارد که اگر آن زمان بگذرد، پذیرفته نخواهد شد.

اگر چه طبق روایات فراوانی، درِ توبه آن قدر وسیع است که انسان های آلوده، مجرم و گنه کار می توانند وارد آن بشوند ؛ ولی همین درِ وسیع در سه نوبت بسته می شود:

الف: توبه در زمان نزول بلا

انسانی که گرفتار چنگال بلا شده است، اگر در آن حال توبه کند، چنین توبه ای بی اثر است.

از این رو، خداوند در آیه 65 سوره عنکبوت می فرماید:

«فَاِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ فَلَمّا نَجّیهُمْ اِلَی الْبَرِّ اِذا

هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ این مشرکان و بت پرستان، هنگامی که بر کشتی سوار می شوند و در امواج خروشان آن گرفتار گشته، و اسیر گرداب های خطرناک می گردند، از روی اخلاص، خدا را می خوانند ؛ ولی نه این ادعا ارزش دارد و نه آن اخلاص سودی خواهد داشت و این توبه مؤثّر نخواهد افتاد ؛ زیرا این توبه اضطراری و به نوعی اجباری است ؛ مانند شخصی که زیر ضربه های تازیانه استغفار و توبه کند، همان گونه که چنین استغفار و توبه ای پذیرفته نیست، چنان توبه و دعایی نیز پذیرفته نخواهد شد.

همین مشرکان که به هنگام بلا توبه می کنند و خدای واحد را می خوانند وقتی طوفان حوادث فرومی نشیند و به خشکی برمی گردند، خدای واحد را فراموش می کنند و دوباره به بت پرستی و شرک روی می آورند.

بنابراین، چنین توبه ای پذیرفته نمی شود ؛ زیرا توبه آن است که با آن مسیر

زندگی انسان عوض شود، در حالی که چنین توبه ای مسیر زندگانی مشرکان را تغییر نمی دهد.

توبه ای که در پشت میله های زندان انجام شود و پس از آزادی فراموش شود، یا در بستر بیماری صورت گیرد و پس از بهبود و سلامت به نسیان سپرده شود، یا در گرداب حوادث انجام شود و پس از فروکش کردن آن شکسته شود، این گونه توبه ها پذیرفته نیست زیرا این گونه توبه ها عکس العمل های موقّت است که بر اثر شلاّق های حوادث الهی پدید می آید.

ب: توبه گنه کاران در هنگام مرگ

وقتی سیلی اجل به گوش انسان نواخته و چشم برزخی او باز شد و یقین مرگ و وداع با دنیا ایجاد شد، دیگر توبه انسان پذیرفته نخواهد شد چه این که خداوند متعال در آیه 18 سوره نساء می فرماید: «وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی اِذا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ اِنّی تُبْتُ الْاٰنَ وَ لاَالَّذینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ

كُفّارٌ أُولئِکَ اَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابا اَليما» ؛ برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند، و هنگامی که یکی از آنها فرامی رسد، می گوید الان توبه کردم، توبه نیست ؛ و نه برای کسانی که در حالِ کفر از دنیا می روند ؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم.

از جمله این افراد، فرعون، طغیانگر بزرگ عصر حضرت موسی علیه السلام است که وقتی چنگال مرگ را دید و خود را در آستانه غرق شدن مشاهده کرد، گفت: «امَنْتُ اَنَّهُ لااِلهَ اِلاَّ الَّذیآ امَنَتْ بِهِ بَنُواآ اِسْراآئیلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ» (1)خدایا ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد، و من از مسلمانان هستم!» ولی این توبه قبول نشد و طبق برخی روایات، جبرئیل مشتی از لجن های کف رودخانه نیل را بر دهانش زد (2)و گفت:

1- 90 / یونس .
2- تفسیر صافی، مجلد اول، صفحه 736 .

الان؟ ! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی !» .(1)

آیا بعد از آن همه جنایات، پاره کردن شکم های مادران، کشتن نوزادان پسر، ظلم و ستم های بی اندازه، آواره کردن بنی اسرائیل، شکنجه نمودن مؤمنان و مانند آن، سزاوار است توبه فرعون پذیرفته شود؟ !

بنابراین، توبه در آستانه مرگ و هنگامی که چشم برزخی انسان باز شد، پذیرفته نمی شود.

ج: توبه به هنگام مشاهده عذاب الهی

بسیاری از مردم با مشاهده عذاب الهی، توبه می کنند ؛ چنین توبه ای نیز

بی اثراست. خداوند متعال در این رابطه در آیات 84 و 85 سوره مؤمن (غافر) می فرماید: «فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا امَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِماکُنّا بِه

1- 91 / یونس .

مُشْرِکینَ. فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ ایمانُهُمْ لَمّا رَاَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللّهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِه وَ خَسِرَ هُنا لِکَ الْکافِرُونَ» ؛ هنگامی که عذاب شدید ما را دیدند، گفتند: "هم اکنون به خداوند یگانه، ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم. " اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت. این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده، و آنجا کافران زیانکار شدند.

توبه به هنگام دیدن عذاب اثری ندارد. توبه قوم حضرت نوح علیه السلام به هنگام طوفان، توبه قوم حضرت لوط علیه السلام به هنگام بارش سنگ های آسمانی و عذاب های دیگر پذیرفته نشد.

ص:325

مثال سی و چهارم : زندگی دنیا

زندگی دنیا

خداوند متعال در آیات 45 و 46 سوره کهف می فرماید: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیوهِ الدُّنْیا کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِه نَباتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشیما تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقْتَدِرا. اَلْمالُ وَالْبَنُونَ زینَهُ الْحَیوهِ الدُّنْیا وَالْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً» ؛ [ای پیامبر!] زندگی دنیا را برای آنان به آبی که از آسمان فرو می فرستیم تشبیه کن. همان آبی که به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شوند و) درهم فرومی روند ؛ اما بعد از مدتی می خشکند و بادها آنان را به هر سو پراکنده می کنند و خداوند بر همه چیز تواناست. مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست و باقیات صالحات [= ارزش های پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت، بهتر و امید بخش تر است .

ص:326

دورنمای بحث

خداوند متعال در این مثال زیبای قرآنی، زندگی دنیا را به آب باران تشبیه کرده است. خصوصیّت بارز آب باران آن است که چند صباحی مایه طراوت و نشاط گیاهان و درختان است ؛ ولی این طراوت و سرسبزی با فرارسیدن فصل پائیز که آغاز ایّام مرگ موقّت گیاهان است به پایان می رسد و به این ترتیب یک دوره کوتاه و گذرا از عمر گیاهان سپری می شود و این در واقع هشداری است به انسان های غوطه ور در زندگی دنیا تا دریابند که زندگی آنها نیز روزی به فصل پائیز خود خواهد رسید.

شرح و تفسیر

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیوهِ الدُّنْیا» ؛ ای پیامبر ما! برای مسلمانان در مورد زندگانی دنیا که در آن غوطه ور شده اند، مثالی بزن !

خداوند چرا این مثال را در این جا مطرح کرده است؟ شاید علّت آن آیات دوازده گانه قبل از آن باشد که در آن آیات عاقبت دنیاپرستان و کسانی که غرق در زندگی مادّی گشته اند، بیان شده است و به دنبال آن، برای روشن شدن حقیقت زندگی دنیا این مثال مطرح شده است.

«کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ» ؛ این آب از آسمان نازل می شود و بر سراسر زمین هم بر زمین های نمکزار و هم بر زمین های شیرین و آماده می بارد ؛ ولی بهره همه زمین ها یکسان نیست ؛ بلکه این نعمت الهی در برخی از زمین ها مایه عذاب الهی و در برخی دیگر عامل حیات می شود !

«فَاخْتَلَطَ بِه نَباتُ الأَرْضِ» ؛ آبی که از آسمان نازل می شود و بر زمین های شیرین و آماده می باردَ ؛ گیاهان زیبا و پرطراوت و بانشاط فراوانی را می رویاند. گیاهان مختلف و متفاوتی که هرکدام از آنها، نشانه ای از قدرت بی انتهای

پروردگار است. آب زلال و صاف باران و زمین آماده رویش که مایه سرسبزی درختان و گیاهان است، منظره دل انگیز و خیره کننده ای را در فصل بهار و تابستان به نمایش می گذارد که چشم حقیقت بین هر بیننده ای را به تحسین وامی دارد.

«فَاَصْبَحَ هَشیما تَذْرُوهُ الرِّیاحُ» ؛ امّا این طراوت و سرسبزی و نشاط، که چهره زمین خاکی را زیبا کرده است، عمری کوتاه دارد ؛ زیرا پس از چند صباحی که فصل بهار و تابستان سپری شود، کم کم سرسبزی و نشاط جایشان را به زردی و مرگ می دهند و با وزش بادهای سرد پائیزی که پیام آور مرگ ظاهری طبیعت است، برگ های زرد درختان که روزی زیبایی و سرسبزیشان را به رُخ طبیعت می کشیدند، با کوچک ترین حرکتی از شاخه جدا گشته و با چندین چرخش بر زمین رها می شوند تا در دل خاک مدفون گردند.

«وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقْتَدِرا» ؛ البته این تغییر و تحوّلات و دگرگونی ها در مورد موجودات جهان و انسان است که از حیث وجود و بقا، فقیر و محتاج به قدرت خداوند هستند ؛ ولی ذات حق تعالی، در هر حال مقتدر و تواناست و گذر زمان و تحوّلات فصلی و جوّی، هیچ تأثیری در وجودش ندارد و در واقع این خداوند است که در اوج اقتدار و قدرت باعث تحوّلات عالم هستی می شود و همه چیز جز ذات پاکش در تغییر است.

آری ! خداوند بر همه چیز قادر و تواناست !

«اَلْمالُ وَالْبَنُونَ زینَهُ الْحَیوهِ الدُّنْیا» ؛ مال و فرزند، که سرمایه زندگی انسان است، نیز همانند گیاهان است که در دوره ای از زندگی شاید مایه زیبایی و مباهات گردد ؛ ولی اینها، چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه و اعتماد کرد تا در دنیا و آخرت موجب نجات انسان باشند.

ص:330

«وَالْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً» ؛ آنچه را که می توان به عنوان پشتوانه مورد استفاده قرار داد و به آن امید بست و ذخیره خوبی در نزد خداوند متعال دانست، کارهای شایسته ماندگاری است که در این آیه شریفه به عنوان «باقیات صالحات» مطرح شده است.

آری! اعمال نیک و ارزش های پایدار و شایسته، پشتوانه معتبر و قابل اعتمادی برای انسان است که رنگ جاودانگی دارد و پائیز و مرگ ندارد.
استفاده از دنیا برای کارهای خوب، دنیاپرستی نیست

«ابن ابی یعفور» می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من دنیارا دوست دارم.

امام فرمودند: برای چه دنیا را دوست داری (و این همه تلاش و زحمت برای مال دنیا می کشی) ؟

عرض کردم: می خواهم با مال دنیا، مقدّمات ازدواجم را فراهم کنم و با آن فریضه حج به جا آورم و مخارج خانواده ام را تأمین کنم و صله رحم انجام دهم و در راه خدا انفاق نمایم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «این دنیاپرستی نیست ؛ بلکه در مسیر آخرت است !»(1)

بنابراین اگر زندگانی دنیا را صرفا برای لذایذ مادّی و شهوترانی و شهوت پرستی بخواهیم، دنیاپرستی است ؛ اما اگر به عنوان پلی برای رسیدن به ارزش های معنوی باشد، آخرت است.

حضرت عیسی مسیح علیه السلام در روایتی، دنیا را چنین توصیف می نماید: «اِنَّما

1- میزان الحکمه، باب 1222، حدیث 5825 (جلد 2، صفحه 896) .

الدُّنْیا قَنْطَرَهٌ فَاعْبُرُوها وَ لا تُعْمِرُوها» (1)؛ دنیا، پلی بیش نیست ؛ بنابراین اگر به دنیا به عنوان وسیله ای که برای رسیدن به هدف باید از آن استفاده شود، نگاه کنیم، بسیار خوب است ؛ ولی اگر آن را هدف بپنداریم، اشتباه بزرگی کرده ایم ؛ به همین خاطر حضرت عیسی علیه السلام دنیا را تشبیه به پلی نموده که وسیله عبور انسان است و هیچ انسان عاقلی بر روی آن خانه بنا نمی کند و در آنجا توقّف نمی نماید ؛ اگر انسانی چنین کاری کند، مورد تعجّب است ؛ به این جهت حضرت علی علیه السلام می فرماید: «از انسانی که به عمران و آبادی دنیا که دار فانی است می پردازد، تعجّب می کنم ؛ در حالی که منزلگه او دار بقا و عالم آخرت است !» .(2)

1- میزان الحکمه، باب 1259، حدیث 6033 .
2- میزان الحکمه، باب 1253، حدیث 6015 .

مثال سی و پنجم: توحید و شرک

در آیه 31 سوره حج، سی و پنجمین مثال از امثال القرآن چنین مطرح شده است: «وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَکَاَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ اَوْ تَهْوی بِهِ الرّیحُ فی مَکانٍ سَحیقٍ» ؛ و هرکس برای خداوند همتایی قرار دهد ؛ گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند، و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می کند.

شرح و تفسیر

«وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَکَاَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ» ؛ در این آیه شریفه، توحید تشبیه به آسمان و شرک تشبیه به سقوط از آسمان دارای خورشید، ماه و ستارگان شده است و اینها منبع نور و روشنایی و برکت هستند علاوه بر این که خود آسمان از

زیبایی خاص و عظمت خیره کننده ای برخوردار است. بنابراین «توحید» مرکز

نور و عظمت خداست و برای موحدین برکت و روشنایی به ارمغان می آورد و شرک همانند سقوط از آسمان توحید است.

با توجه به این مقدمه، آیه شریفه می فرماید: کسانی که یکتایی و بی همتایی خداوند یگانه را نپذیرند و برای خداوند شریک بگیرند و از صفّ موحدین خارج شوند، گویا از آسمان به سوی زمین سقوط کرده اند و مسلّم و طبیعی است که چنین انسانی، از چنگال مرگ نجات نخواهد یافت.

«فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ اَوْ تَهْوی بِهِ الرّیحُ فی مَکانٍ سَحیقٍ» ؛ چنین انسان مشرکی که از آسمان سقوط کرده است، هرگز نجات پیدا نمی کند ؛ زیرا در وسط زمین و آسمان به یکی از دو بلای زیر گرفتار می شود که نتیجه هر دو مرگ و نابودی است:

1 گرفتار پرندگان گوشتخوار آسمان می شود، در این صورت هر قطعه از گوشت بدنش خوراک یکی از لاشخورها می شود و در نهایت تنها

استخوان هایش به زمین می رسد.

2 اگر چنین گرفتار نشود و از شرّ لاشخوران، جان سالم به در برد، در وسط زمین و آسمان گرفتار طولانی می شود که او را به نقطه دور دست پرتاب می کند ؛ جایی که دسترسی به هیچ انسانی ممکن نیست تا او را از این گرفتاری برهاند.

ص:336

مثال سی و ششم : بت پرستی

بت پرستی

در آیه 73 سوره حج چنین آمده است:

«یا اَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دوُنِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبابا وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئا لا یَسْتَنْقِذوُهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» ؛ ای مردم ! مَثَلی زده شده است، به آن گوش فرادهید ؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید ؛ هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند ؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان) .

ص:337

ماهیّت بت پرستی

مسأله بت پرستی از مسائل پیچیده و بغرنج است که در این بحث می توان به سؤالاتی از این قبیل پرداخت:

بت پرستان برای بتان چه اهمیّت و امتیازی قائل بودند؟ آیا بت ها را خالق و آفریدگار خود می دانستند؟ اگر جواب مثبت باشد، باید دانست که چگونه انسان عاقلی، چیزی که خود با دستان خویش به عنوان بت تراشیده است، آن را خالق خویش بداند؟ اگر جواب منفی است، پس بت پرستان چه توجیهی در برابر این عمل جاهلانه خویش داشتند ؟

قرآن مجید ضمن طرح این سؤال، جواب آن را نیز بیان کرده است.

در آیه سوم سوره زمر آمده است: «اَلا لِلّهِ الدّینُ الْخالِصُ وَ الَّذینَ اتَّخَذوُا مِنْ دوُنِهِ اَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ اِلاّ لِیُقَرِّبُونا اِلَی اللّهِ زُلْفی اِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فی ما

هُمْ فیهِ یَخْتَلِفُونَ اِنَّ اللّهَ لا یَهْدی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ» ؛ آگاه باشید که دین خالص از آنِ خداست و آن ها که غیر خدا را اولیای خود قرار داده بودند، [دلیلشان این بود که :] اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که «ما را به خداوند نزدیک کنند». خداوند روز قیامت میان آنان، در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند.

در آیه 18 سوره یونس نیز آمده است: «وَ یَعْبُدوُنَ مِنْ دوُنِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هآؤُلاآءِشُفَعاآؤُنا عِنْدَ اللّهِ» ؛ آنها [بت پرستان] غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدایند» .

بنابراین، طبق دو آیه شریفه فوق، آنها بتان را آفریدگار خود نمی دانستند و معتقد به خالقیّت خداوند یگانه بودند ؛ ولی برای بت ها قداست ویژه ای قائل بودند و آنها را واسطه های خوبی برای تقرّب و شفاعت بین خود و خداوند خالق

می دانستند، هرچند ممکن است تعدادی کمی از مشرکان بتان را خالق بپندارند؛ ولی غالبا همان گونه که گفته شد، بت ها را برای شفاعت در درگاه خداوند می پرستیدند ؛ به همین خاطر، سعادت، سلامت، وسعت، برکت و مانند آن را، از پیشگاه بت ها تقاضا می کردند ؛ البته کم کم خداوند فراموش شد و بت ها به صورت مستقل مورد عبادت و پرستش و راز و نیاز بت پرستان قرار گرفت.

سؤال: توضیحات گذشته تااندازه ای پیچیدگی کار بت پرست ها را روشن کرد ؛ ولی هنوز این سؤال باقی است که چگونه انسان عاقل بتی را که با دست خویش ساخته است، سجده می کند و آن را واسطه فیض خداوند می داند و به قدری برایش ارزش قائل می شود که گاهی انسان دیگری را در برابر آن قربانی می کند؟

پاسخ: روزهای اوّل بت پرستی و در آغاز این انحراف بزرگ، بت ها اصالت نداشتند، بلکه جنبه مظهریّت و به اصطلاح امروز، نماد و سمبل مقدّسات بودند ؛

مثلاً هرگاه پیامبری یا یکی از اولیاء اللّه که نزد خداوند مقام والایی داشت و واسطه بین خدا و مردم محسوب می شد، از دنیا می رفت و دست مردم از دامان آنها کوتاه می شود، مردم به یاد او، مجسمه ای می ساختند و این مجسمه پیامبر یا ولی اللّه مورد احترام و واسطه قرار می دادند ؛ ولی بر اثر مرور زمان یا ارتباط به فراموشی سپرده شد و خود این مجسمه ها به صورت مستقل مورد توجه و پرستش مردم قرار گرفت ؛ یا مجسمه های ماه و خورشید و امثال آن را که منبع برکت و نور هستند، می ساختند و به خاطر ماه و خورشید، آنها را مورد توجه قرار می دادند ؛ ولی بر اثر گذشت زمان کم کم رابطه فراموش و خود این مجسمه ها و بت ها به صورت مستقل مورد پرستش قرار می گرفت ؛ یا قطعه سنگی را از سرزمین مقدّسی، همچون کعبه، به همراه خود به یادگار می بردند و در جای مناسبی قرار می دادند تا با دیدن آن، خاطره های آن سفر روحانی تجدید

شود، ولی پس از مدتی رابطه فراموش و آن سنگ بت می شد. و یا این که برخی معتقد بودند، خدای نادیده بقدری مقامش والاست که از دسترس فکر بشر بیرون است و امکان ندارد که اندیشه بشر به مقام والای او برسد و چنین خدایی فایده ای (نعوذ باللّه برای ما ندارد ؛ پس برخی از مخلوقات او را که در دسترس ما هستند، به خاطر خداوند می پرستیم. شبیه این نوع تفکر را در تفکرات برخی از فِرق منحرف صوفیّه می بینیم ؛ مُرشِد صوفیّه به مریدان خود می گوید: در نماز وقتی که به ذکر «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعین» می رسید، با توجه به این که نمی توانید تصویری از خداوند داشته باشید، تصویر «شیخ و پیر» را در ذهن بگذرانید ! و این، نقطه آغاز انحراف مردم به سوی شرک است.

به هر حال همان گونه که گذشت، انبیاء و پیامبران دامنه دارترین و طولانی ترین مبارزات را با بت پرستی و بت پرستان داشته اند ؛ زیرا باید با شرک و

بت پرستی که بلای بزرگ انسانیّت در گذشته و حال است مبارزه شود.

شرح و تفسیر

«یا اَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» ؛ تعبیر به «ضُرِبَ مَثَلٌ» شاید برای این باشد که این ضرب المثل شیرین و پرمحتوا، بین موحدان و یکتاپرستان از گذشته مرسوم و متداول بوده و مَثَل جدیدی نبوده است ؛ ولی از آنجا که این مثل، بسیار آموزنده و عبرت آموز است، خداوند نیز آن را مطرح نموده است.

«اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دوُنِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبابا وَ لَوِاجْتَمَعُوا لَهُ»؛ بت هایی که بت پرستان آنها را عبادت و پرستش می کنند و در مقابل شان سر بر خاک می سایند، آن قدر ضعیف و ناتوانند که قدرت آفرینش یک مگس را هم ندارند ؛ نه تنها، به تنهایی نمی توانند چنین حشره کوچکی را خلق کنند ؛ بلکه اگر تمام بت های جهان دست به دست هم دهند و به کمک و یاری هم

بیایند، باز هم از این کار عاجزند !

سی و ششمین مثال: بت پرستی (343)

«وَ اِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئا لا یَسْتَنْقِذوُهُ مِنْهُ» ؛ ضعف و ناتوانی بت ها فراتر از آنچه گفته شد، می باشد ؛ زیرا آنان نه تنها قدرت آفرینش مگسی را ندارند، بلکه اگر مگسی را ندارند، بلکه اگر مگسی، چیزی از آنها برباید، این بت های بی اراده و ناتوان، حتی قدرت باز پس گیری شی ء مسروقه را ندارند ؛ یعنی آنها نه تنها توانایی سود رساندن و دفع شرّ از بت پرستان را ندارند، بلکه توانایی محافظت از خودشان را نیز ندارند.

در توضیح این قسمت از آیه گفته می شود که بت پرستان در ایّام مخصوصی از سال ؛ مثلاً ایّام عید، بت ها را با زعفران و عسل یا چیزهای مشابه آغشته می کردند که باعث جذب مگس ها می شد. مگس ها تا تمام شدن عسل ها از آن استفاده می کردند. هر مگسی، روی یکی از این بت ها نشسته و مقدار اندکی عسل

برمی داشت (1) ؛ در این رابطه، خداوند می فرماید: بت ها آن قدر ضعیف و ناتوان بودند که حتّی توانایی باز پس گیری این مقدار عسل را هم نداشتند ؛ بنابراین بت ها با این همه ضعف و ناتوانی، چگونه می توانند به انسان کمک کنند؟ !

«ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» ؛ در تفسیر این جمله احتمالات مختلفی نقل شده است که دو احتمال آن قوی تر به نظر می رسد:

1 منظور از «طالب»، «مگس» و مراد از «مطلوب»، «بت» است ؛ بنابراین، هم مگس حیوان ضعیفی است و هم بت موجودی ناتوان. بت ها ضعیفند همان گونه که مگس ها ضعیفند.

2 «طالب» در آیه شریفه «بت پرستان و عابدان» هستند و منظور از

1- تفسیر نمونه، جلد 14، صفحه 172 .

«مطلوب»، «بت ها» است ؛ بنابراین هم بت ها ضعیف و ناتوانند و هم بت پرستان ؛ ضعف و ناتوانی بت ها روشن است ؛ اما منظور از ضعف و ناتوانی بت پرستان، شاید ضعف فکری و عقیدتی آنها باشد.

در هر حال، خداوند می خواهد این نکته را متذکر شود که مشکلات انسان به دست خداوندی حل می شود که قادر بر همه چیز است، نه به وسیله موجودی ضعیف و ناتوان که قدرت دفاع از خویشتن را هم ندارد.

ساختمان مگس از هواپیما پیچیده تر است

«مگس» در سراسر قرآن مجید تنها در این آیه شریفه مورد اشاره قرار گرفته است و در نظر ما انسان ها، موجودی پست و بی ارزش است ؛ آیا واقعا مگس موجودی بی ارزش است؟

در پاسخ به این پرسش، باید گفت که مگس نه تنها موجود بی ارزشی نیست ؛

بلکه از عجایب مخلوقات خداوند و از آیات الهی است. این موجود ریز و کوچک اندام، علیرغم جثّه کوچکش، دارای دستگاه تنفّس، دستگاه تغذیه، دهان، زبان، معده، روده، سلسله اعصاب فهم و ادراک، چشم، گوش، ماهیچه های بسیار قوی که به وسیله آن می تواند بالهایش را با سرعت زیاد به حرکت درآورد و سایر اعضا می باشد. جالب این که ساختمان بدن این موجود کوچک به مراتب پیچیده تر و دقیق تر از ساختمان یک هواپیمای بزرگ است ؛ و ساختن چنین هواپیمایی آسان تر از خلقت یک مگس است! زیرا هواپیما تولید مثل نمی کند، ادراک و شعور و اراده ای ندارد، قادر به تهیّه غذای خویش نیست، قدرت دفاع ندارد و...، ولی مگس توانایی انجام تمام این کارها را دارد !

بنابراین مگس واقعا از عجایب مخلوقات خداوند است و هیچ کسی توانایی آفرینش چنین موجودی را ندارد. امروز علیرغم پیشرفت خارق العاده ای که بشر

در زمینه های مختلف علمی به دست آورده است، باز هم قدرت آفرینش یک مگس را ندارد. در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که:

تفاوت شبیه سازی با خلق کردن

شنیده شده است که در آستانه قرن بیستم بشر قدرت «شبیه سازی» پیدا کرده است ؛ یعنی قسمتی از بدن یک حیوان، مثل گوسفند، را در شرایط خاصّی پرورش می دهد تا تبدیل به یک گوسفند کامل می شود و این مطلب، حتی در مورد انسان نیز امکان پذیر است که حاصل آن انسانی است که نه پدر دارد و نه مادر! با توجّه به این موضوع درمی یابیم که بشر امروزی توانایی بر آفرینش چیزهای بزرگتر و مهم تر از مگس را دارد. پس چگونه انسان را موجودی ناتوان در آفرینش مگس می پنداریم؟

در جواب این سؤال می گوئیم که این عمل، آفرینش محسوب نمی شود ؛ بلکه

نوعی «قلمه زنی» است که قبل از این در مورد درختان با پیوند قسمت کوچکی از پوست شاخه یک درخت، درخت تنومندی پرورش می یافت و میوه می داد. بدن انسان و حیوانات نیز همانند درختان اگر قطعه ای از آن به جای دیگر پیوند زده شود، در شرایط ویژه ای رشد و نمو می کند و تبدیل به انسان کامل می شود ؛ زیرا ما معتقدیم که هر سلول انسان، واجد تمام ویژگی ها و خصوصیات انسان است.

بنابراین، شبیه سازی همان قلمه زدن و پیوند زدن است و مسأله حیات و آفرینش هنوز هم از معمّاهاست !

ص:349

مثال سی و هفتم: نور خدا

نور خدا

سی و هفتمین مثال از مثال های شیرین قرآن، آیه 35 سوره نور است، خداوند در این آیه که از زیباترین مثال های قرآنی است می فرماید: «اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوةٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ نِ الزُّجاجَهُ کَاَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللّهُ الاْمْثالَ لِلنّاسِ وَاللّهُ بِکُلِ شَیْ ءٍ عَلیمٌ» ؛ خداوند نور آسمان ها و زمین است ؛ مثل نور خداوند، همانند چراغدانی است که در آن چراغی [پر فروغ] باشد ؛ آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفّاف و درخشنده همانند یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی ؛ [روغنش آنچنان صاف و خالص است که] نزدیک است

بدون تماس با آتش شعله ور شود ؛ نوری است بر فراز نوری ؛ و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند، و خدا برای مردم مثل ها می زند و خداوند به هر چیزی داناست.

این آیه مشتمل بر دومثال است

مثال اوّل جمله «اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ» است و بقیّه آیه مثال دوم را تشکیل می دهد ؛ به این دلیل که ما یقین داریم خداوند، مانند نور و روشنایی محسوس و ملموس نیست، بنابراین باید گفت: «کافِ» تشبیه در آیه شریفه در تقدیراست: «اَللّهُ کَنُورُالسَّمواتِ وَالْاَرْضِ» ؛ خداوند، مانند نور آسمان ها و زمین است.

بنابراین، در جمله اوّل آیه شریفه، هر چند کلمه «مثلِ» یا «کافِ» تشبیه وجود ندارد، ولی چون جسمیّت خداوند محال ذاتی است، پس به ناچار کاف تشبیه را در تقدیر می گیریم و می گوئیم: خداوند، مانند نور آسمان ها و زمین است ؛ و جمله

اوّل خود یک مثال است که در آن، خداوند به نور تشبیه شده است و ادامه آیه، مثال دیگری برای ذات مقدّس خداست.

آیا مثال زدن برای ذات خداوند جایز است ؟

آیا ما حق داریم برای خالق و آفریدگار خود مثال بزنیم و آن موجود معنوی واجب الوجود را با موجودات مادّی ممکن الوجود مقایسه کنیم ؟

پاسخ این سؤال، هم مثبت است و هم منفی ؛ با توجه به آنچه در آیه شریفه فوق آمده است، بیان مثال برای خداوند ذات اشکالی ندارد ؛ چون خداوند خود، برای خویش مثال زده است ؛ ولی طبق آیه شریفه 74 سوره نحل، بیان مثال برای خداوند ممنوع است ؛ خداوند در این آیه می فرماید: «فَلا تَضْرِبُوا لِلّهِ الأَمْثالَ

اِنَ اللّهَ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ؛ پس، برای خدا مثال نزنید خدا می داند، و شما نمی دانید. طبق این آیه شریفه، مثال زدن باری ذات پاک خداوند ممنوع است. اینک این سؤال مطرح می شود که با توجه به ممنوعیّت مثال برای آن ذات بی مثال، چرا در آیه شریفه 35 سوره نور برای خداوند مثال زده شده است؟

پاسخ این سؤال در ذیل آیه شریفه 74 سوره نحل آمده است. در ذیل آن آیه می خوانیم: «خداوند می داند و شما نمی دانید» ؛ یعنی «بیان مثال برای خداوند، از جانب خود خداوند مانعی ندارد و بی اشکال است ؛ ولی مثال زدن برای آن ذات بی مانند از جانب بندگان جایز نیست» ؛ زیرا خداوند اگر مثالی برای خود ذکر کند، مثالی خالی از نواقص ممکنات بیان می کند و می داند چگونه چنین مثالی بیان کند ؛ اما انسان ها نمی دانند که چگونه مثالی شایسته وجود او بزنند، بنابراین نباید برای او مثال بزنند.

شأن نزول آیه شریفه 74 سوره نحل اشاره به یکی از کارهای کفّار است ؛ آنها برای توجیه بت پرستی خویش می گفتند: «مَثَل خداوند»، «مَثَل شاه» است و «بت ها» مانند «وزیرانِ» شاه و چون ما دستمان از دامان شاه کوتاه است و به او دسترسی نداریم، به وزیران او که با شاه تماس دارند و به او دسترسی دارند، متمسّک می شویم و آن ها را عبادت و پرستش می کنیم، نه خداوند را. (1)

آیه شریفه در ردّ این توجیه و مانند آن نازل شد و بیان هرگونه مَثَلی را از انسان ها برای ذات بی مانند خداوند، غیرمجاز اعلام کرده و چنین تشبیه و مثالی را برای خداوند متعال، اشتباه بزرگ و آشکاری می داند ؛ زیرا علّت عدم دسترسی مردم به شاه این است که شاه، و به طور کلّی، هر انسانی، از حیث زمان و مکان

1 تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 323 .

1- تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 323 .

موجودی ناتوان و محدود است ؛ پس امکان دستیابی همه به او نیست ؛ اما خداوندی که قادر عالم و حاضر مطلق است و در همه زمان ها و مکان ها حاضر است و در قلب همه انسان ها جای دارد و از رگ گردن انسان به او نزدیک تر است، ارتباط و دستیابی به او کار آسانی است. ارتباط با خداوند، نه تنها برای همگان امکان پذیر است ؛ بلکه از ارتباط با پدر، مادر، همسر، خواهر، برادر و فرزند هم آسان تر است ؛ زیرا به خاطر عدم محدودیّت ذات حق تعالی، انسان در هر لحظه ای می تواند با او به گفتگو بنشیند؛ در حال خواب یا بیداری، در هر حال ایستاده یا نشسته، در بیابان یا خیابان و خلاصه در هر زمان و مکان و تحت هرگونه شرایطی، امکان ارتباط با او وجود دارد.

خداوند متعال در آیه 191 سوره آل عمران، هنگام توصیف خردمندان می فرماید: «اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاما وَ قُعُودا وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی

خَلْقِ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ» ؛ همان ها که خدا را درَ حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند ؛ [و می گویند: [بارالها! اینها را بیهوده نیافریده ای ؛ منزّهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار !

بنابراین ارتباط با خداوند، کار مشکلی نیست تا نیاز به واسطه قراردادن بت ها باشد ؛ پس نباید خداوند را به موجودی ضعیف و ناتوان تشبیه کرد ؛ خداوندی که در تمام نمازها با او صحبت می کنیم و در هر نماز لااقل دوبار او را مخاطب قرار داده و می گوییم: «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعینُ» قابل مقایسه با ممکن الوجود نیست.

نتیجه این که، مثال برای خداوند، تنها از جانب خود او مجاز است.

البتّه روشن است که مثال هایی که زده می شود، تنها از جهاتی ما را در

شناخت خداوند کمک می کند ؛ ولی هیچ مثالی بیانگر تمام جهات ذات خداوند نیست، «لَیْسَ کَمِثْلِه شَیْ ءٌ»(1)؛ هیچ چیزی مانند خداوند نیست. چون همه مخلوقات فانی هستند و خدا باقی ؛ همه مخلوقات متناهی می باشند و خداوند نامتناهی ؛ تمام مخلوقات ضعیف و جاهلند و خداوند دانا و قدرتمند است.

شرح و تفسیر

«اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ» ؛ برای روشن شدن این مثال که در آن، وجود مقدّس خداوند آسمان ها و زمین را به نور تشبیه نموده است، باید ویژگی ها و خواصّ نور را بررسی کنیم

1- 11 / شوری .

ویژگی های 4 گانه خورشید

1 اثر هدایت و راهنمایی

هدایت در پرتو نور و روشنایی امکان پذیر است حتّی در شب ها نیز از نور ماه و ستارگان استفاده می کنیم. به همین جهت در شب های تاریک، آدم راه به جایی نمی برد. بنابراین اولین اثر مهم نور، هدایت و راهنمایی است.

2 اثر تربیت و حیات

اثر مهم دیگر نور خورشید تربیت است ؛ درختان، گیاهان، حیوانات، انسان ها و خلاصه تمام موجودات، بدون نور آفتاب پرورش نمی یابند، بنابراین هر جا که نور نباشد، حیات و زندگی هم نیست. نور آفتاب تا عمق ششصد تا هفتصد متری اعماق دریا هم نفوذ می کند و پس از آن ظلمت و تاریکی محض است ؛ دانشمندان پیش از این تصوّر می کردند که در ماوراء این فاصله که ظلمت و تاریکی است،

ص:358

موجود دریایی زنده ای وجود ندارد؛ ولی پس از مطالعات در اعماق ظلماتی دریا به موجودات زنده دیگری نیز دست یافتند.

سؤالی که می توان در این جا مطرح کرد این است که چگونه این موجودات بدون نور آفتاب رشد و نمو نموده اند ؟

حقیقت این است که این موجودات نیز از نور آفتاب بی نصیب نبوده اند ؛ زیرا قسمتی از موادغذایی که در سطح دریا، بر اثر نور آفتاب آماده بهره برداری می شود، به اعماق دریامی رود و موجودات اعماق دریا نیز از آن استفاده می کنند ؛ یعنی خداوند آشپزخانه بزرگی به وسعت سطح دریاها برای حیوانات و موجودات دریایی آماده کرده است.

نتیجه این که، اثر مهم دیگر نور، تربیت و حیات است.

ص:359

3 ایجاد قدرت و حرکت

اثر مهم دیگر نور خورشید، به عنوان کامل ترین مصداق نور، ایجاد قدرت، حرکت و انرژی است ؛ دانشمندان معتقدند منشأ تمام نیروها و انرژی های موجود در جهان، خورشید و نور آفتاب است. حرارتی که به وسیله آتش زدن هیزم به دست می آید، در واقع نتیجه ذخیره نور آفتاب در جریان رشد و نموّ درختان است که در هنگام سوختن، این انرژی آزاد شده و تبدیل به نیروی محرّک می گردد.

ذغال سنگ که از منابع دیگر انرژی است، انرژی خود را نیز از خورشید گرفته است ؛ زیرا بر اساس کشفیّات دانشمندان، ذغال سنگ، بقایای به جای مانده حیواناتی است که در دریاها پرورش یافته اند و سپس این دریاها، بر اثر مرور زمان، در دل خاک پنهان گشته و کم کم تبدیل به ذغال سنگ است.

نفت که در زمان ما از منابع مهم انرژی به حساب می آید، انرژی خود را از نور

آفتاب می گیرد ؛ زیرا نفت بقایای به جای مانده حیواناتی است که در دریاها پرورش یافته اند و سپس این دریاها، بر اثر چین خوردگی های زمین از بین رفته و حیوانات آن در زمین دفن شده اند و با گذشت زمان تبدیل به نفت شده اند ؛ روشن است که حیوانات از گیاهان تغذیه می شوند و گیاهان نیز در پرتو نور آفتاب رشد و نمو می کنند .

برق، یکی دیگر از منابع مهم انرژی خود را از خورشید می گیرد. آب دریا به وسیله نور خورشید تبخیر شده و به آسمان می رود، سپس این بخارها تبدیل به باران شده و بر سطح زمین می بارد ؛ قطرات باران تبدیل به جویبار و رودخانه گشته و در پشت سدهای دست انسان ها جمع می شود و سپس از دریچه های مخصوصی خارج گشته و با به حرکت درآوردن توربین های برق، تولید انرژی الکتریکی می کند .

ص:361

بادها، یکی دیگر از منابع انرژی نیز بر اثر نور آفتاب ایجاد می شوند.

نتیجه این که، تمام نیروها و قدرت ها و انرژی ها در عالم مادّه، از نور آفتاب نشأت می گیرد .

4 رفع موانع حیات

اثر مهم دیگر نور آفتاب، میکروب زدایی در سراسر زمین است. نور خورشید تمام کره زمین را ضدّعفونی می کند و آنچه دشمن حیات موجودات زنده جهان است، با تابش نور آفتاب از بین می رود. اگر نور آفتاب نبود، زمین تبدیل به یک بیمارستان و سپس قبرستان بزرگ می شد.

نتیجه این که، هدایت، تربیت، ایجاد قدرت و انرژی و رفع موانع حیات و زندگی، از آثار مهم نور آفتاب است.

با توجه به آثار چهارگانه نور، اینک به شرح آیه شریفه می پردازیم تا روشن

شود که چرا و چگونه خداوند عالم، مانند نور آسمان ها و زمین است.

همان گونه که نور مایه هدایت است، خداوند نیز هدایت و راهنمایی تمام موجودات مادّی و معنوی جهان هستی را به عهده دارد ؛ در آیه 50 سوره طه آمده است: «رَبُّنَا الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی» ؛ پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را که لازمه آفرینش او بوده، داده ؛ سپس هدایت کرده است.

خداوند هر موجودی را به شکلی هدایت می کند، برخی را غریزی، برخی را الهامی و برخی دیگر را در پرتو تعلیمات پیامبران و اوصیاء آنان هدایت می کند و به هر حال همه موجودات عالم مشمول هدایت پروردگارند. اگر هدایت او نباشد، هیچ کس راه به جایی نمی برد ؛ به عنوان مثال، پرندگانی وجود دارند که هرگز پدر و مادر خود را نمی بینند، چون مادران آنها، قبل از آن که جوجه ها سر از تخم

بیرون آورند، می میرند ؛ ولی این جوجه تازه به دنیا آمده که مادر خود را حتی برای یک لحظه ندیده است، تمام برنامه های زندگی خود را می داند ؛ چگونگی پرواز، نحوه تهیه غذا، ساختن آشیانه، کیفیت تخم گذاری و حفظ آن و حتی تهیه آذوقه برای فرزندان خود که پس از مرگ او سر از تخم درمی آورد را به خوبی می داند. این جوجه که هرگز پدر و مادرش را ندیده است، چگونه این برنامه ها را می داند و به آنها عمل می کند؟ آیا این همان هدایت غریزی و تکوینی موجودات از سوی خداوند عالم نیست؟ «الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی» !

ما انسان ها نیز مشمول هدایت تکوینی و هم مشمول هدایت تشریعی خداوند عالم هستیم. چه کسی به نوزاد انسان یاد داده است که پستان مادر را بگیرد و بمکد؟ و یا در هنگام گرسنگی و احساس نیاز به مادر، گریه کند؟ این ها هدایت تکوینی است. و هدایت تشریعی انسان ها نیز به وسیله پیامبران و امامان انجام می شود.

ص:364

بنابراین، همان گونه که خورشید، موجودات را پرورش داده و تربیت می کند، خداوند عالم نیز تمام موجودات را پرورش داده و تربیت می کند ؛ بدین جهت او را «ربّ العالمین» می خوانیم و در هر نماز دوبار این جمله زیبا را تکرار می کنیم .

در مورد انسان، تربیت الهی از لحظه انعقاد نطفه، شروع می شود و تا پایان عمر او ادامه می یابد و اگر یک لحظه، عنایت الهی از ما قطع گردد، همگی نابود می شویم ؛ به این جهت، زندگی تمام موجودات جهان هستی به دست با کفایت خداوند متعال است.

اثر دیگر نور خورشید، قدرت و قوّت و انرژی آن بود ؛ خداوند عالم نیز منشأ و عامل تمام انرژی های جهان است ؛ حتی خورشید هم با تمام عظمت و بزرگی اش، مخلوق خداوند است و انرژی خود را از ناحیه خداوند می گیرد و اگر یک لحظه فیض خداوند، قطع گردد، چیزی از خورشید باقی نخواهد ماند ؛ پس

«لاحَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه ِ العَلِیّ العَظِیمِ». خداوند بزرگ است که توان حرکت و تکاپو را به مخلوقات داده است و تنها اوست که قادر بر رفع یا ایجاد موانع مادّی در انجام کارها و حوادث است ؛ اگر او اراده کند، تمام قدرت ها از بین می رود ؛ اما در مقابل قدرت خداوند، این بشر آن قدر ضعیف و ناتوان است که گاهی یک میکروب، که با چشم قابل دیدن نیست، او را از پای درمی آورد. اما خداوند تمام موانع حیات را برای زندگی انسان برطرف می کند.

بنابراین، دقّت در جملاتی مانند، «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه ِ» یا «بِحَولِ اللّه ِ وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُد» ما را به این باور می رساند که اگر یاری خداوند برداشته شود، انسان بیچاره است ؛ انسان آن قدر ضعیف و ناتوان است که با کوچک ترین بیماری، گاهی حتی توانایی حفظ آب دهانش را نیز از دست می دهد.

اثر دیگر خورشید از بین بردن آفات و موانع حیات است ؛ خداوند متعال نیز

موانع حیات را از بستر زمین جمع و نابود می کند تا بشر و سایر حیوانات، قادر به ادامه زندگی باشند ؛ به عنوان مثال، یکی از منابع تغذیه انسان، ماهیان دریاست، این ماهیان آن قدر تخم گذاری می کنند که اگر تخم های اضافی نابود نشود، تمام سطح دریاها را می گیرد و امکان حرکت در دریاها سلب می گردد، ولی خداوند برای برطرف کردن این مانع بزرگ، موجودات دیگری در دریاها آفریده است تا این تخم های اضافی را که مانع حیاتند، بخورند ؛ یا بعضی از گیاهان آن قدر سریع رشد می کند که در مدت زمان کوتاهی می تواند سطح یک شهر را بپوشانند. یا برخی حیوانات هستند که فوق العاده تکثیر و تولید مثل می کنند و جای برای زندگی انسان نمی گذارند ؛ ولی خداوند این موانع را برطرف می کند. میکروب های کشنده ای که در اثر هوای آلوده و کثیف شهرها در طول شبانه روز بر چشمان انسان ها می نشیند قادرند که خیلی زود او را نابینا کنند ؛

ولی خداوند اشک را به عنوان یک ماده ضدّعفونی آفریده است تا چشم انسان را همواره ضدّ عفونی کند. آب دهان نیز خاصیّت میکروب کشی و دفع آفات دارد.

نتیجه این که، خداوند همانند نور منشأ هدایت، تربیت، نیرو، قدرت و از بین برنده موانع است بدین جهت «اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ» .

«مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوهٍ فیها مِصْباحٌ...»

چراغ در طول تاریخ

چراغ در طول تاریخ

بشر قبل از اختراع آتش در تاریکی و ظلمت به سرمی برد و تنها از نورهای طبیعی همانند خورشید و ماه و ستارگان و... استفاده می کرد؛ ولی کم کم انسان با مشاهده جرقه هایی که بر اثر اصطکاک دو شی ء ایجاد گشته و گاهی نیز با شعله ور شدن مواد خشک که قابلیّت سوختن را داشتند سبب افروختن آتش می شد، بزرگترین و مهم ترین نعمت الهی را کشف کرد که حاصل آن دگرگونی

عظیم در روند حیات بشری در ابعاد مختلف بوده است تا جایی که امروز می توان ادّعا کرد که مهم ترین عامل پیشرفت صنعتی بشر و تسهیل در زندگی اجتماعی انسان ها، کشف آتش بوده است ؛ انسان به دنبال دستیابی به آتش توانست علاوه بر استفاده از گرمای آتش، از نور آن نیز برای روشنایی شب های تاریک خویش استفاده نماید. استفاده از وسایلی که بشر برای روشنایی محیط اطراف خویش از آنها بهره می جست کم کم تکامل یافت تا این که عصر جاهلیّت و پس از آن، عصر ظهور و بروز اسلام که مورد بحث آیه شریفه است فرا رسید. چراغ هایی که در عصر نزول این آیه شریفه وجود داشته است از پنج بخش تشکیل می شد:

1 چراغدان (مِشکوه)

چراغ در شرایط عادی خوب است ؛ ولی هنگامی که هوا نامساعد و طوفانی باشد خاموش می شود و یا اگر چیزی با شیشه اش برخورد کند، می شکند ؛ پس،

نیاز به مکانی دارد تا در آن محفوظ بماند ؛ بدین جهت چراغدان برای چراغ ساخته شد ؛ این چراغدان ها دو رقم بوده اند:

الف: چراغدان های سیّار ؛ این چراغدان ها دارای محفظه مکعب مستطیل شکلی بودند که تمام اطراف آن را شیشه احاطه کرده بود و پنجره ای داشت که چراغ را از آنجا، داخل چراغدان می گذاشتند ؛ این نوع چراغدان ها قابل حمل و نقل بود.

ب: چراغدان های ثابت که قابل حمل و نقل نبود ؛ این چراغدان ها اغلب درجایی که طاقچه یا پنجره ای بود، ساخته می شد، بدین شکل که دو سوی پنجره، که یک طرف آن به سمت حیاط و سمت دیگر آن به طرف خانه بود، شیشه ای نصب می شد و از بالای آن محفظه ای برای ورود و خروج اکسیژن و دریچه ای نیز برای نهادن چراغ در چراغدان تعبیه می شد. گاهی هم فقط در قسمت بیرونی پنجره که به سمت حیاط بود، شیشه ای نصب می شد ؛ ولی قسمت داخلی که به طرف اتاق

بود، باز می ماند. در هر حال چراغدان مانع خاموش شدن و نیز مانع برخورد چیزی با شیشه چراغ می باشد.

2 فتیله چراغ (مِصْباح)

که باعث جذب مواد سوختنی و افروختن شعله چراغ می شد.

3 حباب و شیشه چراغ (زُجاجَه)

که روی فتیله قرار می گرفت تا هوا را تنظیم کند ؛ چون فتیله در شرایط عادی و بدون حباب دود می کند و به درستی نمی سوزد و باعث آلودگی فضای اتاق و سیاه شدن در و دیوار می شود ؛ از سوی دیگر، روشنایی کافی و مناسبی نیز ندارد ؛ ولی با گذاشتن حباب روی آن، هوا تنظیم شده و نور بیشتری می دهد و علاوه بر این که باعث آلودگی فضای اتاق و کثیفی در و دیوار نمی شود، مادّه سوختنی آن نیز به طور کامل می سوزد.

4 ماده سوخت (زَیْتُونَه)

علاوه بر فتیله و شیشه و چراغدان، چیز دیگری نیز برای یک چراغ لازم است و آن مادّه سوختنی است که از طریق فتیله جذب می شود و در انتهای آن به وسیله جرقّه ای روشن می شود. (1)

5 منبع سوخت (شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَه)

روغن زیتون مادّه سوخت چراغ و انرژی آن بود ؛ ولی هر انرژی یک منبع و مولّدی لازم دارد و منبع روغن زیتون درخت زیتون است. در نتیجه، درخت

1 در قدیم روغن های مختلفی به عنوان مادّه سوخت استفاده می شد ؛ ولی بهترین مادّه سوخت روغن زیتون بود که هم خوب می سوخت و دود نمی کرد و هم بوی مطبوع و دوام مناسبی داشت و زود تمام نمی شد .

زیتون، روغن زیتون، شیشه و فتیله چراغ و چراغدان عواملی است که دست به دست هم می دهند تا تولید نور و روشنایی نمایند و در آیه شریفه به آنها اشاره شده است.

«مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوهٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ» ؛ مثل نور الهی، مثل چراغدانی است که در آن، چراغی وجود دارد و آن چراغ داخل حباب و شیشه ای است.

«الزُّجاجَهُ کَاَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» ؛ شیشه و حباب این چراغ بسیار نورانی، درخشان، صاف و تمیز است و مانند ستاره درخشان آسمان، درخشنده و نورانی است.

«یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ» ؛ منبع انرژی و سوخت این چراغ، درخت پربرکت زیتون است ؛ درختی که نه در سمت شرق باغ است که به هنگام طلوع آفتاب در سایه قرار گیرد و نه در سمت غرب باغ است که

به هنگام مغرب از نور آفتاب محروم شود ؛ بلکه در وسط باغ قرار دارد و کاملاً از نور آفتاب و هوای آزاد استفاده می کند.

«یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ» ؛ مادّه سوخت این چراغ و انرژی آن روغن زیتون بسیار خوبی است که از همان درخت مذکور گرفته می شود، این روغن بقدری صاف و زلال و خوب است که گویا بدون کبریت نیز شعله ور گشته و روشنایی می بخشد ؛ یعنی مادّه سوخت این چراغ، که از آن درخت مبارک است، در نهایت خلوص است.

«نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» ؛ نور فتیله، نور حباب، نور چراغدان هرکدام نوری است و هنگامی که داخل هم می شوند نوری روی نور دیگر نهاده می شود و خداوند هرکس را که بخواهد به سوی نور خودش هدایت می کند. «وَ یَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثالَ لِلنّاسِ وَاللّهُ بِکُلِ شَیْ ءٍ عَلیمٌ» ؛ خداوند این مثال ها را برای

مردم بیان می کند تا مفاهیم عالی و معقول را به خوبی درک کنند و خداوند بر همه چیز آگاهی دارد .

منظور از نور خدا چیست ؟

همان گونه که گذشت «نور خدا» در آیه شریفه به چراغی با خصوصیّات پنجگانه فوق تشبیه شده است، منظور از «نور خدا» در این مَثَل چیست؟

مفسّران نظرات مختلفی ابراز داشته اند ؛ اما نظریه معروفی که با عقیده متکلمان نیز سازگار است، این است که منظور «نور ایمان» است.

نور ایمان، شعله فروزنده و مصباحی است که در «زُجاجه» و «حُباب» قلب انسان قرار دارد و قلب و نور ایمان در چراغدانی به نام استخوان های محکم سینه قرار دارند. «مِشْکوه» سینه مؤمن است و «زُجاجَه» قلب او و «مِصْباح» نور ایمان شعله ور و فروزان در قلب مؤمن. شعله نور ایمان در قلب مؤمن از درخت

پربرکتی، مواد سوختی خود را تأمین می کند. مادّه انرژی زای نور ایمان، کلمات نورانی قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام است ؛ یعنی آیات و روایات همانند روغن زیتون برای چراغ است که چراغ ایمان را در درون قلب انسان شعله ور می سازد و بدین وسیله نورانیّتش روز به روز تقویت می شود ؛ بنابراین، مؤمن هر چه به آیات و روایات نزدیک تر شود، نورانیّت او بیشتر می شود.

مادّه انرژی زای چراغ ایمان (آیات و روایات) از شجره مبارکه وحی نشأت گرفته است که نه شرقی است و نه غربی، نه جنبه مادّه محض دارد و نه معنوی محض است، و همه چیز را تحت پوشش خود قرار می دهد؛ این مادّه انرژی زا بسیار زلال و صاف و خالص است، خطایی در آیات قرآن و کلمات معصومین نیست، فروزان و روشن است. نیازی به مادّه دیگری ندارد که آن را برافروخته کند. آیات و روایات، هرکدام نوری است روی نور، آیات الهی در قرآن مجید نور

است، کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوری بر نور آیات الهی و کلمات معصومین «نُورٌ عَلی نُورٍ» است. خداوند هرکس را که بخواهد به وسیله وحی الهی و آیات و روایات هدایت می کند. خداوند مثل های زیبایی برای مردم می زند و او می داند چه مثل هایی بزند.

خلاصه این که، مطابق این تفسیر، منظور از «نور خدا» در آیه مثل «نور ایمان» است. شاهد بر این تفسیر این که در برخی از آیات قرآن، از نور ایمان به نور تعبیر شده است ؛ مثلاً، در آیه الکرسی آمده است: «اَللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ اُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ» ؛ خداوند سرپرست مؤمنان است، آنها را از ظلمت و تاریکی به نور ایمان می برد؛ ولی کسانی که کفر ورزیدند، اولیاء و سرپرست های آنها طاغوت است که آنها را از نور ایمان به

سمت ظلمات می برند.

علاوه بر این، روایات هم دلالت بر نور بودن کلمات معصومین دارد ؛ بنابراین، مقصود از نور الهی، نور ایمان است.

منظور از «يَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ» چیست؟

سؤال: آیا خداوند هر کس را که بخواهد، بدون حساب و کتاب هدایت می کند؟ یا هدایت الهی بر اساس حکمت و حساب و کتاب، شامل افرادی می شود که مشیّت الهی به آن تعلّق بگیرد ؟

پاسخ: مشیّت الهی همواره تابع حکمت الهیّه است ؛ و حکیم روی حساب و کتاب هدایت می کند. سلمان فارسی که راه طولانی بین ایران و مدینه را با هزاران زحمت و مشکلات فراوان برای دیدار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پذیرش دین مقدّس اسلام طی می کند و در مدینه در انتظار دیدار حضرت می نشیند و از اوّلین کسانی

است که دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را لبّیک می گوید و تا آخرین لحظات عمرش در دفاع از عقیده اش کوشا و جدّی بوده است، مشمول هدایت الهی است ؛ اما ابولهب ها و ابوسفیان ها که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند و همه روز او را می دیدند و مکرر آیات الهی را می شنیدند و باز در برابر حضرت مقاومت و لجاجت می کردند، مشمول هدایت الهی نمی شوند و روشن است که هیچ کدام بی حکمت نیست. سلمان در مسیر ایران تا مدینه که برای پذیرش آئین اسلام آن را طی می کند زحمات طاقت فرسایی را متحمّل می شود، به گونه ای که چندین بار در این مسیر به بردگی گرفته می شود و شکنجه های فراوانی را تحمّل می کند ولی باز باتلاش و کار فراوان، خود را آزاد می کند ؛ پس او لیاقت هدایت الهی را دارد ؛ اما آن متعصبان هوی پرست لجوجی که تعصّب و لجاجت و خودبرتربینی، بین آنها و حق، پرده ای افکنده که مانع رسیدن نور ایمان به قلوبشان است به همین خاطر

از هدایت الهی بی بهره اند.

نور آفتاب هر قدر قوی باشد، نابینا از روشنایی آن بهره ای نمی برد و این نقص نور آفتاب نیست، بلکه اشکالی بر چشم نابینا است، خفّاش ها که از آفتاب و نور گریزانند و هنگام روشنایی نور آفتاب، به گوشه ای تاریک می خزند و در تاریکی شب به پرواز درمی آیند، خود لیاقت نور را ندارند ؛ حال اگر شبپره، وصف آفتاب نخواند، آیا از رونق بازار آفتاب می کاهد ؟

روش های تقویت ایمان

1 آشنایی با قرآن

هر چه بیشتر با قرآن آشنا شویم، ایمانمان قوی تر می شود و هر چه از این منبع نور و سعادت فاصله بگیریم شعله ایمان ضعیف تر می گردد. این مطلب با صراحت در آیه شریفه دوم سوره انفال آمده است: «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ

اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءايتُهُ زادَتْهُمْ ايمنا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» ؛

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دلهایشان ترسان می گردد ؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده شود، ایمانشان فزون تر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکّل دارند.

2 دقّت در اسرارآفرینش

3 تقوی و پرهیزکاری

4 توسّلات و دعا

در پایان این بحث به روایت زیبایی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجه کنید:

«اِنَ اَعْلیمَنازِلِ الإیمانِ دَرَجَهٌ واحِدَهٌ مَنْ بَلَغَ اِلَیْها فَقَدْفازَوَظَفَرَ؛ وَهُوَ اَنْ یَنْتَهِیَ بسَرَیرَیهِ فِی الصَّلاحِ اِلیاَنْ لایُبالِیَ لَهااِذا ظَهَرَتْ وَ اَنْ یُخافُ عِقابُها اِذَا اسْتَتَرَتْ»؛

بالاترین منزلگاه ایمان، پلّه ای است که هر کس به آنجا برسد، سعادتمند و پیروز می شود ؛ و آن درجه و منزلگاه این است که انسان به گونه ای درونش را (از رذایل و ناپاکی ها و دو روئیها) پاک کند که اگر قلبش را در نزد مردم بشکافند و اسرارش را فاش کنند، هیچ باکی نداشته باشد و ناراحت نشود و اگر اسرارش فاش نشود و به روز قیامت موکول شود ترسی از عقاب نداشته باشد ! (1)

1 میزان الحکمه، باب 273، حدیث 1338 .

مثال سی و هشتم: سراب زندگی

در آیه 39 سوره نور چنین آمده است: «وَ الَّذینَ کَفَروُا اَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْانُ ماءً حَتّی اِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئا وَ وَجَدَ اللّهَ عِنْدَهُ فَوَفّیهُ حِسابَهُ وَ اللّهُ سَریعُ الْحِسابِ» ؛ کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی در یک کویر است که انسان تشنه، از دور آن را آب می پندارد ؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آید، چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را به طور کامل می دهد و خداوند سریع الحساب است.

شرح و تفسیر

«وَ الَّذینَ کَفَروُا اَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقیعَهٍ» ؛ برای روشن شدن معنای آیه شریفه لازم است دو کلمه «سراب» و «قیعه» روشن شود.

«سَراب» از ماده «سَرْب» به معنای حرکت در سراشیبی است. گاهی به حرکت

آب جاری هم «سَرْب» می گویند ؛ چون آب همیشه در سراشیبی حرکت می کند ؛ اما از نظر علمی سراب شبیه آب است ؛ ولی آب نیست .

سراب از نظر علمی، نتیجه شکست نو(1)است.

گرمای زیاد سطح زمین سبب رقیق شدن لایه های هوای نزدیک به زمین می گردد ؛ نوری که از آسمان از لایه های غلیظ تر به رقیق تر می رسد شکسته می شود تا به حدّی که بازتاب کلّی می یابد و رنگ آبی آسمان را منعکس می کند و در این صورت لایه های نزدیک به سطح زمین که نور را باز می تابانند مانند سطح آب به نظر می رسند که به آن سراب می گویند.

1 به عنوان مثال، اگر قاشقی به صورت مایل در لیوان آبی قرار گیرد، کج یا شکسته به نظر می رسد که بر اثر شکست نور است .

1- به عنوان مثال، اگر قاشقی به صورت مایل در لیوان آبی قرار گیرد، کج یا شکسته به نظر می رسد که بر اثر شکست نور است .

کلمه «قیعَه» به معنای بیابان و کویر و جای بی آب و علف است.

کسانی که نور ایمان در دل آنها خاموش شده است و بی ایمانند، اعمال خیرشان، عباداتشان، سجده هایشان، انفاق هایشان، کمک های مردمی آنها و... همانند سرابی است که در بیابانی خشک و سوزان و بی آب و علف خودنمایی می کند.

«یَحْسَبُهُ الظَّمْئانُ ماءً» ؛ «ظَمَأ» به معنای تشنگی است و «ظَمْئَان» انسان تشنه را می گویند.

سراب به گونه ای جاذب است که شخص تشنه در بیابان، آن را آب می پندارد و به سوی آن حرکت می کند.

«حَتّی اِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئا» ؛ انسان تشنه به سوی آب خیالی حرکت می کند تا این که به آن محل می رسد ؛ ولی آبی نمی یابد، باز به نقطه ای که از آنجا حرکت کرده بود، می نگرد، سرابی می بیند، به آنجا باز می گردد ؛ ولی باز هم آبی

نمی یابد و همچنان تشنه باقی می ماند، بلکه تشنگی او بر اثر این رفت و آمدها بیشتر می شود. کفّار هم مانند این انسان های تشنه اند که به سوی اعمال خود حرکت می کنند تا در صحنه قیامت از اندوخته های خود بهره ای ببرند ؛ ولی چیزی نمی یابند و تشنه و دست خالی می مانند !

«وَ وَجَدَ اللّهَ عِنْدَهُ فَوَفّیهُ حِسابَهُ» ؛ کفّار پس از مرگ، تشنه اعمال صالح می شوند ؛ از دور، کوهی از اعمال و رفتار خویش را می بینند، به سوی آن حرکت می کنند ؛ اما هنگامی که نزدیک می شوند، چیزی نمی یابند ؛ بلکه خداوند را آنجا می یابند (عظمت خداوند، یا عذاب او را) ؛ خداوند حسابشان را تصفیه می کند و جزای اعمال زشتشان را به آنها می دهد.

«وَ اللّهُ سَریعُ الْحِسابِ» ؛ و خداوند در قیامت، بی درنگ به حساب بندگان می رسد. حساب روز قیامت با محاسبه های عادی، خیلی پیچیده به نظر می رسد

که برای رسیدگی به تک تک آنها نیاز به زمان بسیار طولانی است ؛ زیرا بررسی رفتارهای آشکار و پنهان تمام انسان ها از ابتدای خلقت تا قیام قیامت که با دست، زبان، پا، چشم، قلب، دل، گوش و سایر اعضای بدن انجام داده اند کار بسیار مشکلی است و زمان زیادی نیاز دارد.

ولی در روایتی می خوانیم که: «اِنَّهُ تَعالی یُحاسِبُ الْخَلائِقَ کُلَّهُمْ فِی مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ» ؛ خداوند حساب تمام مخلوقات (اوّلین و آخرین را) در یک چشم برهم زدن رسیدگی می کند.(1) آری «وَ اللّهُ سَریعُ الْحِسابِ».

اما چگونه چنین چیزی ممکن است ؟

برای دستیابی به پاسخ این پرسش لازم است که به برخی از پدیده های

1- مجمع البیان، جلد اول، صفحه 298 .

ساخت بشر توجّه کنیم:

مثلاً، جعبه سیاهی که در سیستم حفاظتی هواپیماها جاسازی می کنند، این جعبه سیاهی که در سیستم های حفاظتی هواپیماها جاسازی می کنند، این جعبه سیاه در واقع یک سیستم نظارتی است که تمام حرکات و دستورات خلبان را با دقّت زیر نظر دارد که در صورت بروز کوچکترین اخلال یا نقص فنّی هواپیما، علت را بی درنگ مشخص می نماید ؛ حتّی اگر هواپیما سقوط نماید و تمام خلبانان آن نیز از بین بروند، این جعبه سیاه علّت سقوط را معلوم می سازد.

نمونه دیگر، رایانه های اطّلاعاتی است، مثلاً رایانه هایی که برای سازمان های مختلف جاسوسی با برنامه های پیشرفته طراحی می شود، قادرند در مدت زمان کوتاهی، اطلاعات دقیقی را در اطراف یک حادثه ارائه دهند.

و یا نمونه ساده تر آن، همین دستگاه های کامپیوتری کنترل ورود و خروج

کارمندان یک اداره است که با دقّت زیادی زمان ورود، زمان خروج، تأخیر ورود و یا غیبت کارمند را با تعیین دقیق روز و ساعت آن معین می نماید و بر اساس محاسبه دقیق، میزان حقوق هر کارمند را مشخص می سازد.

اعمال انسانی نیز زیر نظر دستگاه های نظارتی خداوند ضبط و ثبت می شود، به همین خاطر خداوند متعال با یک نگاه به روح هر انسان، حاصل عمر کوتاه یا طولانی او را به دست می آورد «وَ اللّهُ سَریعُ الْحِسابِ».

معمولاً در کارهای سرعتی دقّت کافی وجود ندارد ؛ ولی در این جا، علیرغم سرعت کار، دقّت کافی نیز هست و هیچ چیزی از قلم نمی افتد ؛ حتی سخنان انسان نیز محاسبه می شود. معاذبن جبل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «یا نَبِیَّ اللّهِ وَ اِنّا لَمُؤاخَذُونَ بِما نَتَکَلَّمُ بِه» ؛ یا رسول اللّه آیا سخنان و حرف های ما نیز در روز قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند:

«فَهَلْ یَکُبُّ النّاسُ فی النّارِ عَلی مَناخِرِهِمْ اِلاّ حَصائِدُ اَلْسِنَتِهِمْ» (1) مگر چیزی غیر از سخنان انسان است که او را با رو به آتش جهنم می اندازد؟

یعنی نه تنها سخنان انسان محاسبه می شود، بلکه خطرش از سایر اعمال بیشتر است و اگر اعمال، انسان را به صورت طبیعی وارد آتش کند، سخنان، انسان را با رو به آتش می افکند! مخصوصا که بیشترین گناهان کبیره با زبان انجام می شود ؛ بنابراین باید مواظب تمام اعمالمان باشیم که در قیامت تک تک آنها مورد حساب و کتاب الهی قرار می گیرد، مخصوصا زبان که خطرش بیشتر است.

نتیجه این که، طبق این آیه شریفه، اعمال کفّار به سرابی تشبیه شده است که از دور، نمایی دارد ؛ ولی وقتی که به آن نزدیک می شوند، واقعیتی ندارد و دردی ا

1- میزان الحکمه، باب 3568، حدیث 17914 .

ز صاحبش درمان نمی کند.

ما معتقدیم که آیه شریفه هم اشاره به دنیای کفّار دارد و هم به جهان آخرت آنها. افراد بی ایمان، اعمالشان در دنیا نیز سرابی بیش نیست.

سراب زیبایی به نام آزادی در آن موج می زند و انسان را به سوی خود می کشاند ؛ ولی هنگامی که به درون جوامع غربی می رویم، اثری از آزادی حقیقی نمی یابیم ؛ بلکه آنها را اسیر امور مختلف چون هوی و هوس، مُد، مواد مخدّر، انواع بیماری جنسی، تبعیض نژادی و مانند آن می بینیم. اعتیاد، چنان انسان را گرفتار می سازد که دیگر نه دین برایش مهم است و نه شرف و نه توجّهی به ناموس خواهد داشت.

آری! آزادی غربی سرابی بیش نیست که ظاهری زیبا و باطنی توخالی دارد. زندگی دنیای افراد بی ایمان در همه جهات، بسان سراب است ؛ زمانی که از دور،

زندگی این افراد را می بینیم، آنها را غرق در سعادت و رفاه می پنداریم ؛ ولی هنگامی که از نزدیک به زندگی آنها نگاه می کنیم، آنها را غرق غم ها، غصّه ها، ناراحتی ها و مریضی ها می یابیم، به گونه ای که سهم بعضی از آنها از تمام این مال و ثروت به هنگام شام و ناهار تکّه نان نیم سوخته ای بیش نیست !

برای گذر از این دنیای پرفریب و رسیدن به سر منزل مقصود، باید به نسخه ارزشمند و دقیق طبیب بزرگ این بیماری ها حضرت علی علیه السلام عمل کرد که فرمودند: «تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا»(1)؛ سبکبال باشید تا به قافله سعادت برسید .

1- نهج البلاغه، خطبه 21 .

مثال سی و نهم: اعمال مشرکان

اعمال مشرکان

در آیه 40 سوره نور خداوند متعال می فرماید: «اَوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشیهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ اِذا اَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَریها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورا فَمالَهُ مِنْ نُورٍ» ؛ یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر بلندای آن ابری تاریک است ؛ ظلمت هایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هرگاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند ! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.

دورنمای بحث

در سوره نور، سه مثال مطرح شده است که یکی از آنها (آیه 35) در مورد نور ایمان و مؤمنان است و دومثال دیگر (آیات 39 و 40) در مورد کفّار و اعمال آنان

است. در مثال گذشته اعمال کفّار به سراب یا نوری کاذب تشبیه شد ؛ ولی در مثال محلّ بحث که شرح آن خواهد آمد اعمال کفّار را حتی نور کاذب نمی داند ؛ بلکه آن را ظلمت مطلق معرفی می کند.

شرح و تفسیر

«اَوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّیٍّ» ؛ کلمه «لُجِّیٍ» در لغت عرب به معنی «لجاجت» می باشد که سماجت بر انجام کاری است ؛ مثلاً، به شخصی مراجعه می کنید تا کاری برای شما انجام دهد ؛ اما او جواب مثبتی نمی دهد، دوباره مراجعه می کنید، جوابی نمی گیرید ؛ بار سوم، چهارم و... این پی گیری را سماجت و لجاجت می گویند. دریا را نیز از آن جهت که امواجش پشت سر هم می آید اصطلاح «بَحْرِ لُجِّی» می گویند ؛ بدین معنا که گویی این امواج لجاجت می کنند. خداوند متعال، در این آیه شریفه، اعمال کفّار را به تاریکی ها و ظلمت های موجود در دریاهای

طوفانی تشبیه کرده است.

«یَغْشیهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ» ؛ اعمال کفّار مانند ظلماتی است که در درون دریای موّاج وجود دارد، آن هم دریای مواجی که موج های فراوان و خروشانش یکی پس از دیگری به وجود می آید ؛ علاوه بر همه اینها، شب است و هوای آسمان نیز ابری است و بر تاریکی دریا می افزاید. دریاها هر چه عمیق تر باشد، امواج آن بیشتر است، موجی که در یک حوض یا استخر ایجاد می شود. بسیار محدود و کوچک است ؛ اما امواج به وجود آمده در دریا، مخصوصا دریاهای عمیق، بسیار فراوان و بزرگ است ؛ بنابراین، از بیان قرآن کریم که می فرماید: امواج این دریا بر روی هم سوار است، معلوم می شود که دریای مورد بحث، دریای عمیقی است، به این جهت طبق گفته دانشمندان که در عمق بیش از هفتصد متری دریانوردی وجود ندارد درمی یابیم که اعماق دریا را تاریکی و

ظلمت همیشگی فراگرفته است.

«ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ اِذا اَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَریها» ؛ در این دریایی که اعمال کفّار به آن تشبیه شده است، تمام عوامل ظلمت و تاریکی جمع شده است و تاریکی در آن موج می زند. شب تاریک و ابرهای متراکم باران زا که مانع عبور نور است و ظلمت اعماق دریا و امواج سهمگین و متعدد که باعث شکستن نور می باشد، ظلمت و تاریکی وحشتناکی را ایجاد می کند.

«وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورا فَمالَهُ مِنْ نُورٍ» ؛ منشأ و منبع همه نورها خداوند است و طبعا هرکسی خواهان نور باشد باید از آن منبع نور استفاده کند، به این جهت در پایان آیه می فرماید: «کسی که خداوند برای او نوری قرار ندهد، نوری نخواهد داشت».

پس نورِ معنویّت و علم و آگاهی و ایمان را باید از آن منبع نورانی گرفت.

ص:396

جبر یا اختیار؟

سؤال: در قسمت پایانی آیه مثل آمده است: «کسانی که خداوند نور ایمان به آنها ندهد، نوری نخواهند یافت !»

آیا معنی این سخن این نیست که خداوند به برخی نور ایمان می دهد و طبیعتا هدایت می شوند، اما به برخی دیگر نمی دهد و آنها طبیعتا گمراه می شوند، آیا این جبر نیست ؟

پاسخ: سنّت خداوند بر این جاری شده است که همیشه زمینه ها از ناحیه ما انسان ها فراهم شود و افاضه ها از ناحیه او، قابلیّت ها را ما انسان ها خود به خود آوریم، اما فاعلیّت از ناحیه خداوند. بنابراین نور ایمان را خداوند به کسانی می دهد که زمینه ها و قابلیّت ها را در خود فراهم سازند ؛ نه این که بدون حساب و کتاب به هر کس که بخواهد، نور ایمان می دهد به هر کس نخواهد، نمی دهد. نور

ایمان در قلب انسان لجوج متعصّب، دشمن حق، زشت سیرت و هوسباز فرونمی رود؛ چون او خود، زمینه را آماده نساخته است. تو خود آئینه دل را پاک و صاف کن تا نور الهی در آن منعکس شود ؛ اگر آئینه دل تو زنگار گرفته است، قطعا نور الهی در آن انعکاس نخواهد داشت و اینجا تو خود مقصّری !

از این جا پاسخ این پرسش هم روشن می شود که: چرا در نماز «اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمْ» می گوییم، اگر در راه راست نیستیم چرا نماز می خوانیم و اگر در راه راست هستیم، چرا برای عمل انجام شده دعا می کنیم و تحصیل حاصل می طلبیم؟ ! زیرا ما هر لحظه نیازمند نور ایمان و هدایت از سوی پروردگار عالم هستیم به این جهت باید همواره زمینه و قابلیّت را در خودمان حفظ کنیم تا شایسته نور ایمان باشیم ؛ همان گونه که لامپ برق همواره نیازمند برق تولید شده در نیروگاه است و اگر لحظه ای ارتباط او با نیروگاه

قطع شود خاموش می گردد.

در همین رابطه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت پیوسته می فرمود: «اِلهی لا تَکِلْنی اِلی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَدا» (1) ؛ خدایا ! یک لحظه (حتی به اندازه یک چشم برهم زدن) مرا به خودم وامگذار. این حدیث اشاره به این حقیقت دارد که فقط با بذل عنایت از سوی خداوند، انسان آمادگی هدایت را پیدا می کند و بذل این عنایت نیز فقط با تلاش خود انسان برای بندگی فراهم می شود.

1 این دعا به الفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام نقل شده است که به سه نمونه آن اشاره می شود: الف بحارالانوار، جلد 14، صفحه 384 ؛ ب بحارالانوار، جلد 16، صفحه 218، ج بحارالانوار، جلد 18، صفحه 204. اما به روایتی که دلالت کند که آن حضرت هر روز این دعا را می خوانده، دست نیافتیم .

مثال چهلم: پست ترین انسان ها

خداوند متعال در آیه 44 سوره فرقان می فرماید: «اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ اَوْ یَعْقِلُونَ اِنْ هُمْ اِلاّ کَالاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلاً» ؛ آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه ترند !

شرح و تفسیر

برای روشن شدن پیام آیه که از جهتی، مَثَل منحصر به فردی است، لازم است از چند آیه قبل مورد بررسی قرار گیرد .

آیات قبل از آیه مثل(1)، درباره انتقادات و ایرادهای واهی کفّار نسبت به

1 41 و 42 و 43 / فرقان .

1- 41 و 42 و 43 / فرقان .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که در ادامه به آن اشاره می شود: «وَ اَذا رَأَوْکَ اِنْ یَتَّخِذُونَکَ اِلاّ هُزُوا» ؛ ای پیامبر! هنگامی که این کفّار و مشرکین تو را می بینند، تو را به باد استهزاء می گیرند.

«أَهذَا الَّذی بَعَثَ اللّهُ رَسُولاً» ؛ استهزاء و تمسخر کفّار این بود که می گفتند: «آیا این (حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله)، همان کسی است که خداوند او را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخته است؟ !» یعنی او اگر رسول خداست، پس چرا مثل بقیه انسان ها، غذا می خورد، راه می رود، سخن می گوید، لباس می پوشد و خلاصه تفاوتی با بقیه مردم ندارد ؛ «مالِ هذَاالرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشی فِی الأَسْواقِ»(1) در حالی که رسول خدا باید از جنس فرشتگان باشد .

1 7 / فرقان .

ص:401

1- 7 / فرقان .

بطلان این سخن روشن است و حق این است که رسول خدا باید از جنس همان قوم و جمعیّت باشد (1) تا بتواند دردهای آنها را بفهمد، مشکلات آنان را احساس کند و در نتیجه، درمان مناسبی برای آن بیابد ؛ در حالی که اگر فرشتگان باشد، دردها و مشکلات را احساس نمی کند، علاوه بر این که هیچ انسانی به حرف فرشتگان گوش نمی دهد زیرا می گوید: فرشته که این حرف ها را می زند، برای امثال خودش خوب است که شهوت ندارد و عصمت دارد ؛ اما ما که عصمت نداریم و گرفتار شهوت هستیم، نمی توانیم همانند او عمل کنیم ؛ ولی اگر رسول خدااز جنس انسان باشد این بهانه ها مرتفع است.

1 به همین جهت خداوند متعال در آیه 164، سوره آل عمران، بشر بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله را یکی از منّت های الهی بر بشر می داند .

1- به همین جهت خداوند متعال در آیه 164، سوره آل عمران، بشر بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله را یکی از منّت های الهی بر بشر می داند .

«اِنْ کادَ لَیُضِلُّنا عَنْ اٰلِهَتِنا لَوْلا اَنْ صَبَرْنا عَلَیْها» ؛ مشرکان پس از این تمسخر و استهزاء به یکدیگر می گویند: «اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی کردیم، بیم آن می رفت که ما را گمراه سازد! و این تحفه ها و بت ها را ازما بگیرد».

البته در این دو گفتار مشرکان که در یک جا، نسبت جنون به حضرت می دهند و در این جا، آن قدر احساس خطر می کنند که مبادا سخنان پیامبر در آنها اثر کند و دست از بت پرستی بردارند، تناقض روشنی وجود دارد ؛ زیرا هیچ کس از تأثیر سخنان یک مجنون بیمناک نیست، پس اگر مجنون است نباید از سخنان او ترسید و اگر مجنون نیست و سخنان درستی می گوید، چرا سخنانش را نمی پذیرد! در واقع بی اساس بودن عقاید کفّار از سخنان خود آنان هویدا است.

خداوند نیز سه جواب به این گفتار باطل و متناقض داده است:

1 «وَ سَوْفَ یَعْلَمُونَ حِینَ یَرَوْنَ الْعَذابَ مَنْ اَضَلُّ سَبیلاً» ؛ هنگامی که

عذاب الهی نازل شود و آنها مشمول غضب و عذاب خداوند شوند، آن گاه معلوم می شود که چه کسی گمراه و در غیر مسیر حق است، آن زمان روشن می شود که آیا شما کفّار و مشرکان مکّه بر حق بوده اید یا پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستاده خداوند !

سؤال: چرا کفّار قبل از نزول عذاب الهی نمی فهمند که حق با چه کسی بوده است؟

پاسخ: هوی و هوس، پرده ای بر قلب کفّار انداخته است، به گونه ای که اجازه نمی دهد حقایق را درک کنند. هویپرستی، بت پرستی، پول پرستی، مقام پرستی، دنیا پرستی و مانند آن، حجاب هایی هستند که مانع درک کفّار می شود و این موانع به گونه ای هستند که فقط با عذاب الهی برطرف می شوند.

2 «اَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَواهُ اَفَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکیلاً» ؛ ای پیامبر! خدای این ها هوی و هوس آنهاست، کسی که خدایش هوای نفس اوست، چگونه قابل است! یعنی ای مشرکان و بت پرستان! این برخوردهای بی ادبانه شما با

پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان زشت شما در مورد آن حضرت، همه بر اثر هوی پرستی است وگرنه بطلان بت پرستی مطلب روشنی است.

3 سومین پاسخ خداوند به سخنان مشرکان آیه مَثَل است، در این آیه خطاب به پیامبر اسلام و در پاسخ به سخنان مشرکان آمده است: «اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَکْثَرهُمْ یَسْمَعُونَ اَوْ یَعْقِلُونَ» ؛ آیا خیال می کنی که این ها گوش شنوا و عقل دانا دارند! نه، این ها همانند حیوانات از درک و فهم مسائل عاجزند ؛ بلکه از چهارپایان گمراه ترند! یعنی صدای حق و نشانه های خداوند سراسر جهان هستی را پر کرده است و آثار خداوند فراوان است، اما شنیدن صدای حق، گوش شنوا و دیدن آثار حق، چشم بینا و عقل دانا نیاز دارد که کفّار ندارند. اگر تمامی جهان را نور آفتاب فرابگیرد، انسان نابینا قادر به دیدن آفتاب نیست! همچنین اگر انسان ناشنوایی در کنار ساحل دریا ایستاده باشد و امواج سهمگین دریا را نگاه کند، هرگز قادر

به شنیدن صدای امواج نیست ؛ کفّار نیز چنین اند که نه حق را می بینند و نه سخن حق را می شنوند و مانند حیوانات، بلکه پست تر از آنها هستند.

مشرکان که از شنیدن صدای حق عاجز و از درک آن ناتوانند ؛ همانند حیوانات و چهارپایانند ؛ چرا ؟

زیرا حیوانات و کفّار از جهاتی مثل هم هستند:

1 حیوان مسائل را درک نمی کند ؛ زیرا فهم و شعور ندارد و حرکت و کارهایش غریزی است ؛ کفّار نیز فهم و شعور ندارند ؛ به این جهت آفتاب حقیقت را نمی بینند.

2 حیوانات احساس ژ نمی کنند ؛ حیوان مزرعه یتیم، موقوفه، ملک غیر و مانند آن نمی شناسد و حساب حلال و حرام را نمی کند و خود را در برابر این امور مسؤول نمی داند ؛ چون درک نمی کند، بنابراین عدم احساس مسؤولیّت،

ناشی از عدم درک است ؛ کفّار نیز همانند حیوانات، احساس مسؤولیّت ندارند.

3 حیوانات فرمانبردار غریزه اند او نداند غیر اصطبل و علف بت پرستان نیز همانند حیوانات تابع هوی و هوسند.

4 حیوانات تابع منطق نیستند و استدلال نمی فهمند، کفّار نیز از درک استدلال های قوی و محکم و در عین حال ساده قرآن مجید در امور مختلف، مخصوصا در توحید و معاد، عاجزند و تنها بر سخن خود پافشاری می کنند و آن را تکرار می کنند.

5 حیوانات سود و زیان خویش را تشخیص نمی دهند، به این جهت، گاهی به سوی پرتگاه های خطرناک می روند و گاهی به آب و آتش می زنند و کارهایی از این قبیل انجام می دهند ؛ زیرا سود و زیان خویش را درک نمی کنند ؛ کفّار و مشرکین نیز چنین اند ؛ آنها نمی فهمند که عبادت بت ها و پیروی از هوی و هوس

برای آنها فایده ای ندارد و عزّت و سعادت و رستگاری در سایه توحید است ؛ مشرکان این امور را نمی فهمند. به همین لحاظ مشرکان و کفّار در امور پنج گانه گذشته به حیوانات تشبیه شده اند.

«بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلاً» ؛ کفّار و مشرکان نه تنها همانند حیوانات فهم و شعور ندارند و احساس مسؤولیّت نمی کنند و بنده هوی و هوسند و تابع منطق نیستند و سود و زیان خود را نمی فهمند ؛ بلکه از حیوانات گمراه تر و بدترند ؛ زیرا حیوانات از جهات مختلف نسبت به کفّار و مشرکین برتری دارند:

1 اگر حیوان در مرحله حیوانیّت می ماند و ترقّی نمی کند، به دلیل آن است که استعدادش بیش از این نیست ؛ اما انسان دارای استعدادی است که می تواند از فرشتگان نیز سبقت بگیرد. ولی بر اثر لجاجت و تعصّب، در مرحله حیوانیّت باقی مانده است ؛ بنابراین مشرکین از حیوانات بدترند.

2 حیوانات به انسان خدمات زیادی می کنند: برخی از آنان شیره جان خود را تبدیل به شیر نموده و تحویل انسان می دهند، شیری که به تعبیر قرآن در آیه 66 سوره نحل، به قدرت خداوند، از میان غذاهای هضم شده و خون، و به صورت خالص و گوارا تقدیم انسان می شود! علاوه بر این بازدهی، گوشت و استخوان و پشم و پوست و حتّی خون این حیوانات نیز برای انسان ها یا حیوانات دیگر قابل استفاده است. علاوه بر همه اینها، حیوانات در امر حمل و نقل نیز مؤثّرند و اضافه بر همه این ها تسلیم انسان هستند. (1)

اما مشرکان هوی پرست، نه تنها فایده ای برای جهان بشریّت ندارند، بلکه ضررهای فراوانی نیز دارند ؛ ظلم و گناه ؛ فساد ؛ جنگ و خون ریزی از جمله

1 در آیات 5 تا 8 سوره نحل به منافع مختلف حیوانات برای انسان اشاره شده است .

1- در آیات 5 تا 8 سوره نحل به منافع مختلف حیوانات برای انسان اشاره شده است .

ضررهای انسان هوی پرست است، پس چنین انسانی از حیوان بدتر است.

3 حیوانات بر اساس یک برنامه ریزی غریزی حرکت می کنند ؛ به عبارت دیگر، فرمان خلقت، آنها را به سوی اهدافشان هدایت می کند ؛ اما کفّار و مشرکان هویپرست که هوی پرستی، هم پرده ای بر عقل آنها کشیده و هم فطرت آنها را پنهان نموده است، خطر گمراهی شان بیشتر است.

4 حیوان هر چه خطرناک تر باشد، خطر و ضررش محدود است ؛ مثلاً گرگ به عنوان یکی از خطرناک ترین حیوانات اگر به گلّه ای حمله کند، در نهایت ممکن است چند گوسفند را از بین ببرد؛ اما هنگامی که این انسان هوی پرست سر از فرمان عقل برتافت و به دستور هوای نفس عمل کرد، در هیروشیمای ژاپن یک بمب اتمی می اندازد و انسان های زیادی را در یک لحظه از بین می برد و تعداد زیادی را مجروح می کند که پس از سال ها هنوز آثار آن جنایات از بین نرفته است.

5 حیوانات کار خلاف و زشت خود را توجیه نمی کنند و آن را خوب جلوه نمی دهند ؛ ولی این بشر دور افتاده از نور هدایت، جنایاتش را توجیه می کند ؛ به عنوان نمونه، آمریکای جنایتکار، پس از ارتکاب جنایت بزرگ خود با بمب اتمی در دو شهر ژاپن، در توجیه جنایتش می گوید: «اگر ما دست به این بمباران نمی زدیم، جنگ طولانی تر می شد و انسان های بیشتری کشته می شدند !»

ص:411

مثال چهل و یکم: تکیه بر غیر خدا

چهل و یکمین مثال مورد بحث، آیه 41 سوره عنکبوت می باشد ؛ خداوند کریم در این آیه شریفه می فرماید: «مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذوُا مِنْ دوُنِ اللّهِ اَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتا وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» ؛ مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده، در حالی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذوُا مِنْ دوُنِ اللّهِ اَوْلِیاءَ» ؛ خداوند در این آیه شریفه بت پرستان را به عنکبوت و بت های آنها را به تار عنکبوت تشبیه کرده است. نه تنها بت پرستان، بلکه هر کسی که به غیر خداوند تکیه کند و او را ولیّ خود قرار دهد،

مشمول این مَثَل می شود ؛ زیرا می فرماید: «الَّذینَ اتَّخَذوُا مِنْ دوُنِ اللّهِ اَوْلِیاءَ» ؛ کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند. و این جمله عام است و اختصاص به بت و بت پرستی ندارد. بنابراین، مثل مذکور شامل بتِ مقام، بتِ سلطنت و قدرت، بتِ شهوت، بتِ هوای نفس، بتِ ثروت و هر آنچه به وسیله آن معصیت الهی انجام گیرد، می شود.

«کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتا» ؛ مثل بت پرستان و متّکیان به غیر خداوند، مثل عنکبوتی است که خانه ای برای خود ساخته است و به آن پناه می برد.

«وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» ؛ آیا تکیه گاه های غیر خدایی قابل اطمینانند؟ آیا می توان به تکیه گاه هایی که همانند تار عنکبوت تکیه کرد؟

در پاسخ باید گفت که هرگز چنین تکیه گاه هایی قابل اطمینان نیستند ؛ زیرا خانه عنکبوت از سست ترین خانه ها و تکیه گاه ها است ؛ زیرا :

این خانه از مصالحی ساخته شده است که در مقابل حوادث مختلف مقاومتی ندارد؛ قطراتی از باران آن را متلاشی می کند، نیازی به سیلاب نیست! یک شعله ضعیف آتش همانند شعله شمع که نزدیک آن قرار گیرد آن را می سوزاند ؛ نیازی به آتش نیست! یک نسیم ملایم کافی است تا خانه عنکبوت را درهم بپیچد، نیازی به بادهای سهمگین نیست! این خانه آن قدر ضعیف و سُست است که با مختصری گرد و غبار از هم می گسلد، همچنان که شاید بارها این صحنه را ملاحظه کرده باشید.

ص:414

مثال چهل و دوم: توحید مالکیّت

خداوند متعال در آیه 28 سوره روم می فرماید: «ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ اَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِنْ مامَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فی ما رَزَقْناکُمْ فَاَنْتُمْ فیهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ کَخیفَتِکُمْ اَنْفُسَکُمْ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ» ؛ خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا [اگر مملوک و برده ای داشته باشید،] این برده های شما هرگز در روزهایی که به شما داده ایم، شریک شما می باشند، آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرّف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد (شرکای آزاد) خود بیم داشته دارید؟! این چنین آیا خود را برای کسانی که تعقّل می کنند شرح می دهیم.

ص:415

شرح و تفسیر

«ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ اَنْفُسِکُمْ» ؛ خداوند مثالی برای شما از خودتان زده است. جمله «مِنْ اَنْفُسِکُمْ» اشاره به نکته خوبی دارد و آن، این است که خداوند برای احتجاج و استدلال بر بطلان اعتقادات بت پرستان، از اعتقادات خود آنها استفاده کرده است و این نکته مهمی در مناظرات و مباحثات است ولی به معنی درست بودن اعتقاد مورد استدلال نمی باشد.

«هَلْ لَکُمْ مِنْ مامَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فی ما رَزَقْناکُمْ»؛ خلاصه این مثال چنین است: شما اگر غلام و کنیزی داشته باشید که متعلّق به شما و ملک شماست و از خود هیچ اختیاری ندارد؛ نه مال دارد، نه ثروت ؛ آیا حاضرید چنین برده ای را در هر آنچه که خداوند روزی شما کرده و جزء سرمایه زندگی شماست و ملک شماست و از خود هیچ اختیاری ندارد ؛ نه مال دارد، نه ثروت ؛ آیا حاضرید چنین

برده ای را در هر آنچه که خداوند روزی شما کرده و جزء سرمایه زندگی شماست شریک نمائید !

«فَاَنْتُمْ فیهِ سَواءٌ» ؛ در تمام دارایی ها، مساوی برده خود باشید ؛ حتّی در تصمیم گیری ها و اظهار نظرها .

«تَخافُونَهُمْ کَخیفَتِکُمْ اَنْفُسَکُمْ» ؛ شما و برده شما، چنان در تمام اموال و دارایی ها شریک باشید که بترسید او بتواند مستقلاً در اموال مشترک تصرّف کند ؛ به هر حال آیا شما حاضرید که برده شما شریک شما در تمام دارایی های تان باشد؟ قطعا حاضر به چنین کاری نیستید؛ پس چرا برای خداوند، چنین شرکایی از بتان قائلید ؛ در حالی که تمام موجودات عالم، مخلوق خدایند ؛ آیا مملوک و مخلوق خداوند، شریک اوست ؟

ضریب ثواب اعمال متناسب باخردگرایی انسان هاست

«کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْایاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ» ؛ ما این آیات را برای کسانی که عقل و تفکّر دارند، شرح می دهیم.

همه جا مخاطبین قرآن، عقلاء، علماء و اندیشمندان هستند. چنین دینی که دعوت به تفکّر و تعقّل و اندیشه می کند دین خدایی است ؛ زیرا ادیان باطله و غیرخدایی دعوت به جهل و نادانی می کنند و پیروان خود را در جهالت نگه می دارند تا به این وسیله بتوانند آنها را استعمار کنند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام آمده است: «اِنَّ الثَّوابِ بِقَدْرِ الْعَقْلِ» ؛ پاداش اعمال، رابطه مستقیمی با میزان عقل انسان دارد. (1) مثلاً، افراد متعددی دو

1 میزان الحکمه، باب 2786، حدیث 13042 .

رکعت نماز می خوانند، اما ثواب همه یکسان نیست ؛ ممکن است نماز دو رکعتی یک نفر صد هزار برابر ثواب داشته باشد ! ولی همین دو رکعت نماز از دیگری به اندازه دو رکعت هم ثواب نداشته باشد ! بنابراین ضریب ثواب اعمال انسان ها مقدار عقل آنهاست.

ص:419

مثال چهل و سوم: اقلّیّت و شکست اکثریّت

اقلّیّت و شکست اکثریّت

خداوند متعال در آیات هیجده گانه سوره یس می فرماید: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً اَصْحابَ الْقَرْیَهِ اِذْجاءَهَاالْمُرْسَلُونَ. اِذْ اَرْسَلْنا اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا اِنّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ. قالُوا ما اَنْتُمْ اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما اَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَیْ ءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ تَکْذِبُونَ. قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ اِنّا اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ. وَ ما عَلَیْنا اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ . قالُوا اِنّا تَطَیَّرنا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ وَ لَیَمَسَّنَّکُمْ مِنّا عَذابٌ اَلیمٌ. قالُوا طائِرُکُمْ مَعَکُمْ اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ . وَ جاءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ. اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ اَجْرا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. وَ ما لِیَ لا اَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ. ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ اِلهَهً اِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئا وَ لا یُنْقِذُونِ . اِنّی اِذا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ . اِنّی امَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ . قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ .

ص:420

بِما غَفَرَلی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ. وَ ما اَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما کُنّا مُنْزِلینَ. اِنْ کانَتْ اِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَاِذا هُمْ خامِدُونَ. یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یَأْتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ» ؛ و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند ؛ هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم اما آنان رسولان [ما] را تکذیب کردند ؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم ؛ آنها همگی گفتند: "ما فرستادگان [خدا] به سوی شما هستیم!" اما آنان [جواب] گفتند: "شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گویید!" [رسولان ما] گفتند: پروردگار ما آگاه است که ما قطعا فرستادگان [او] به سوی شما هستیم، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست!" آنان گفتند: "ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم)، و اگر [از این

سخنان] دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید!" [رسولان] گفتند: "شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف کارید!" و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: " ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او[نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم ؛ پس به سخنان من گوش فرادهید!" [سرانجام او را شهید کردند و] به او گفته شد: "وارد بهشت شو." گفت: "ای کاش

قوم من می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!" و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنّت ما بر این نبود ؛ [بلکه] فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند! افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر این که او را استهزاء می کردند !

دورنمای بحث

مثال مزبور مربوط به وضع مسلمانان در مکّه است ؛ مسلمانان در مکّه در اقلّیّت بودند و دشمنان در اکثریّت ؛ قرآن مجید با بیان این مثال، از یک سو با دادن وعده پیروزی و نقل داستان هایی به اقلّیّت مسلمانان دلداری داده و از سوی دیگر، جمعیّت اکثریّت مشرکان مکّه را تهدید می کند که به نیرو و جمعیّت خود مغرور نباشید که چه بسیار اکثریّتی که شکست خوردند.

مثال مورد بحث از دو منظر قابل تفسیر است ؛ طبق یک تفسیر مایه دلگرمی اقلّیّت مسلمانان و طبق تفسیر دیگر، مایه ارعاب و تهدید دشمنان اسلام و مشرکان مکّه است.

شرح و تفسیر

در مورد تفسیر آیات مذکور، در روایات ائمّه دین و نوشتار مفسّران، مطالب مختلف و متنوعی مطرح شده است که خلاصه آن را در این جا می آوریم ؛ اما قبل از شرح آیات لازم است توضیحی پیرامون دو واژه «قریه» و «اصحاب القریه» داده شود.

قریه در لغت عرب، آن گونه که در زبان فارسی به ذهن خطور می کند، به معنای روستا نیست ؛ بلکه به معنای «محل اجتماع» است، چه مجتمع مسکونی یا مجتمع انسانی. به این جهت خداوند در قرآن مجید به مکّه که شهر بزرگی بوده

است، قریه اطلاق نموده است ؛(1)همان گونه که درباره که درباره کشور مصر نیز این کلمه استعمال شده است(2)؛ بنابراین، «هر مجتمع مسکونی مصداق قریه است»، چه روستا باشد، چه شهر کوچک، چه شهر بزرگ و چه یک کشور ؛ همچنان که کلمه قریه بر مجتمع های انسانی نیز صادق است. ولی در این جا به معنی شهر کوچک است.

منظور از «اصحاب القریه» مردم «انطاکیه» است ؛ انطاکیه در جنوب شرقی ترکیه و در کنار دریای مدیترانه قرار دارد. این شهر در گذشته جزء «شامات» ؛ یعنی «روم شرقی» بوده است و در جنگ جهانی اول به دست فرانسوی ها افتاد. آنها تصمیم گرفتند که این شهر را به مسلمانان پس بدهند ؛ ولی هنگامی که دیدند

1- 112 / نحل .
2- 82 / یوسف .

بیشتر مردم آن مسیحی هستند و ممکن است که مورد اذیّت مسلمانان قرار گیرند، آن را به ترکیه تحویل دادند.

«انطاکیه» قبل از ظهور حضرت مسیح، کشوری آباد و مرکز تجمع بت پرستان بود ؛ حضرت مسیح علیه السلام در نزدیکی انطاکیه به پیرمردی چوپان به نام «حبیب نجار» برخورد کردند، با او به گفتگو پرداختند، پیرمرد پرسید: شما کی هستید و از کجا آمده اید؟ «پولس» و «برنابا» گفتند: ما فرستادگان پیامبر خدا حضرت عیسی علیه السلام هستیم که به تازگی ظهور کرده است و آمده ایم تا مردم «انطاکیه» را به پرستش خدا و دین عیسی علیه السلام دعوت کنیم. پیرمرد گفت: این، ادّعایی بزرگ است و هر کس می تواند مدّعی آن باشد، آیا شما دلیل و معجزه ای برای اثبات گفتار و سخنان خود دارید؟ رسولان عیسی علیه السلام گفتند: آری ! معجزه ما این است که بیماران غیرقابل علاج را شفا می دهیم و معالجه می کنیم ! پیرمرد

گفت: مریضی دارم که سال ها در بستر بیماری افتاده است و از این مرض رنج می برد اگر شما او را شفا دهید، من اوّلین کسی خواهم بود که به شما ایمان می آوردم. مبلّغین دین مسیح فرزند آن پیرمرد را شفا دادند و او موحّد شد. سپس وارد شهر شدند و مردم را به دین جدید دعوت کردند ؛ بت پرستان با دیدن معجزات فوق العاده آن دو رسول، به دین عیسی علیه السلام گرویدند. این داستان در سراسر «انطاکیه» پخش شد و مردم گروه گروه به نزد «پلوس» و «برنابا» می آمدند و ایمان می آوردند.

وسعت استقبال مردم از آئین جدید، کسانی را که منافعشان در بت پرستی و حماقت مردم بود، عصبانی کرد. مستکبران و هوپرستان به فرستادگان عیسی حمله ور شدند و آنها را به شدّت مضروب نمودند، «پلوس» و «برنابا» که جان خود را در خطر دیدند، برای شکایت از این حادثه به کاخ شاه انطاکیه رفتند ؛ اما

همان هوی پرستان، اجازه ملاقات ندادند. آنها پس از مشورت و تفکّر به این نتیجه رسیدند که در کنار دیوار کاخ منتظر بمانند، تا هر زمان که حاکم انطاکیه از کاخ بیرون آمد، با صدای تکبیر «اللّه اکبر» که جمله ای جدید و تازه بود، توجه او را به خود جلب نموده و شکایت خود را مطرح کنند .

پس از مدّتی پادشاه از کاخ بیرون آمد، آنها تکبیر گفتند: این نغمه جدید توجه حاکم را جلب کرد، آنها را خواست و از اطرافیان خویش پرسید: این ها کیستند؟ اطرافیان پادشاه گفتند: این ها کسانی هستند که علیه بت پرستی قیام کرده و به بت ها توهین نموده اند. شاه بدون این که تحقیق و جستجو کند و سخن آن دو فرستاده مسیح را بشنود، دستور زندانی کردن آنان را صادر کرد.

خبر ناگوار گرفتاری مبلّغان دینی حضرت عیسی علیه السلام به ایشان رسید.

آیا آن حضرت عقب نشینی کرد و دست از تبلیغ برداشت و دعوت به توحید را

متوقف نمود؟ هرگز! تبلیغ دین، مشکلات، گرفتاری و هزینه های فراوانی دارد ؛ شهید و جانباز و اسیر دارد ؛ برای تقویت و ترویج دین باید همه این ها را تحمّل کرد ؛ به همین خاطر، حضرت عیسی علیه السلام تصمیم گرفت مبلّغ دیگری را به انطاکیه اعزام کند تا برنامه تبلیغی دو مبلّغ زندانی را ادامه دهد. مبلّغ جدید تازه نفس جز «شمعون الصّفا» رئیس حواریون نبود. او در «انطاکیه» وِلوله و غوغای دین جدید و ترس و دلهره بت پرستان را مشاهده کرد ؛ ولی مصلحت ندید که به طور مستقیم به تبلیغ دین جدید بپردازد ؛ بلکه با توجه به وضعیت شهر و مردم و حکومت، مصلحت را در این دید که به پادشاه نزدیک شود و نقطه اصلی خطر را نشانه بگیرد. با این طرح و انگیزه، کم کم با برخی از درباریان رابطه دوستی و رفاقت برقرار کرد. شمعون که مردی خوش فکر و خوش بیان و خوش کلام و گرم و صمیمی بود، به زودی اعتماد درباریان را جلب کرد. درباریان نیز او را به

پادشاه معرّفی کردند و در مدت کوتاهی شمعون محبت خویش را در دل پادشاه نیز کاشت. جایگاه «شمعون الصّفا» در دربار شاه روز به روز بیشتر و مستحکم تر می شد.

روزها سپری می شد و شمعون در انتظار فرصت مناسب برای نجات دوستان خود و تبلیغ دین حق بود، تا این که روزی سخن از دو زندانی پادشاه، «پلوس» و «برنابا» به میان آمد ؛ «شمعون الصّفا» گفت: پادشاها! جرم این دو نفر چیست؟ پادشاه جریان آنها را به طور مفصّل برای «شمعون» بیان کرد ؛ شمعون با بیان گرم خود از پادشاه پرسید: آیا شما در مورد جرم این دو، تحقیق هم کرده اید، یا بدون تحقیق، حکم زندانی شدن آنها را امضاء نمودید؟ پادشاه گفت: ما وقتی فعالیّت آنها را دیدیم، عصبانی شدیم و بدون تحقیق و تفحّص، آنها را راهی زندان نمودیم !

شمعون الصّفا گفت: خوب بود تحقیق می کردید، اگر اجازه بفرمایید آنها را بیاورند تا از آنها تحقیق بنماییم ؛ پادشاه از پیشنهاد «شمعون الصّفا» استقبال کرد و آنها را جهت تحقیق حاضر کرد.

«شمعون الصّفا» بدون این که خود را معرّفی کند، از آن دو زندانی پرسید: شما را چرا زندانی کرده اند، جرم شما چه بوده است؟ گفتند: ما فرستادگان عیسای پیامبر علیه السلام هستیم و مأموریم مردم را به یکتاپرستی و توحید دعوت کنیم. شمعون گفت: شما چه دلیلی بر این سخن خود دارید، آیا معجزه ای دارید که ادّعای شما را ثابت کند؟ آنها گفتند: آری ! بیماران صعب العلاج و غیر قابل علاج را به «اذن خداوند» شفا می دهیم. پادشاه دستور داد مریض غیر قابل علاجی را آوردند، آن دو، او را شفا دادند ! این کار اعجاب پادشاه و دیگران را برانگیخت.

شمعون گفت: معجزه دیگری هم دارید ؟

گفتند: مردگان را نیز به اذن خداوند زنده می کنیم و این کار را کردند !

شمعون در اینجا پادشاه را تهدید نمود که اگر تسلیم رسولان عیسی علیه السلام نشود تاج و تخت و حکومتش را از دست خواهد داد ؛ چون نشانه های آنها درست است و حقیقتا آنها نمایندگان پیامبر خدایند. پادشاه که بر اثر یک برنامه ریزی دقیق و حساب شده از سوی شمعون الصّفا حقیقت برایش روشن شده بود، تسلیم شد و دین حضرت مسیح علیه السلام را پذیرفت.

وقتی خبر تشرّف پادشاه به دین حضرت عیسی علیه السلام به گوش مردم رسید، مردم نیز گروه گروه به آئین خدایی پیوستند و موحّد گشتند.

خلاصه، تمام کشور انطاکیه بر اثر سعی و تلاش این سه مبلّغ بزرگ آیین خدا و مجاهدت ها و تحمّل مشکلات و رفتن فرزندان و صبر و شکیبایی و «برنامه ریزی صحیح و تغییر به موقع روش تبلیغاتی» دست از بت پرستی بر داشته و

یکتاپرست شدند.

آیات هیجده گانه مَثَل، طبق این تفسیر، دلداری و نویدی است برای اقلّیّت مسلمان مکّه مبنی بر این که: ای مسلمانان تحت فشار و مورد شکنجه دشمن! از کمبود نفرات خود بیم و هراسی نداشته باشید. شما هم اگر با تحمّل و استقامت در برابر مشکلات و مصائب، و برنامه ریزی صحیح به تبلیغ آئین خود بپردازید، بر دشمن فائق خواهید آمد و کثرت دشمن موجب شکست شما نمی شود.

طبق نقل دیگری که در مورد این داستان شده است و برخی از آیات فوق هم می تواند اشاره به آن باشد، این است که پادشاه و اطرافیانش و برخی مردم ایمان نیاوردند و سرانجام رسولان حضرت مسیح علیه السلام را به قتل رساندند ؛ ولی مبتلا به عذاب الهی گشتند و صاعقه مرگبار آسمانی بر آنان نازل شد و آنها را نابود کرد که آیه 29 سوره یس «اِنْ کانَتْ اِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَاِذا هُمْ خامِدُونَ» اشاره به

همین مطلب دارد. طبق این نقل، آیات فوق تهدیدی است برای اکثریّت مشرکان مکّه که ای بت پرستان و مشرکان، به زیادی جمعیّت و قدرت بالای خود مغرور نشوید، برای نابودی شما نیازی به لشکر و جنگ و درگیری نیست، کافی است خداوند صیحیه ای آسمانی بفرستد که هم زلزله ای ایجاد کند و هم تمام هستی شما را به آتش بکشد !

نتیجه این که، آیات فوق تاب دو تفسیر دارد، طبق یک تفسیر دلداری برای مؤمنان است و مطابق تفسیر دیگر تهدیدی برای مشرکان محسوب می شود.

ص:434

مثال چهل و چهارم: شرک و توحید

شرک و توحید

خداوند متعال در آیه 29 سوره زمر، می فرماید: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلاً فیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَما لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ» ؛ خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است ؛ آیا این دو یکسانند! حمد، مخصوص خداست ؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند.

دورنمای بحث

این مثال همچون بسیاری دیگر از مثال های زیبای قرآنی پیرامون شرک و توحید است. در این آیه شریفه، شخص مشرک به برده ای تشبیه شده است که ارباب های مختلفی دارد که آنها باهم اختلاف زیادی دارند و هر کدام دستوری می دهند و این امر باعث سرگردانی و بلاتکلیفی او شده است ؛ ولی انسان موحّد و

یکتاپرست، به برده ای تشبیه شده است که دارای یک مولی و ارباب است و تمام برنامه اش روشن و مشخّص است.

شرح و تفسیر

«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلاً فیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ» ؛ خداوند مشرکان را به برده ای تشبیه کرده است که دارای چند ارباب و مولی است که پیوسته با یکدیگر اختلاف و کشمکش دارند.

«مُتَشاکِسُونَ» از مادّه «شَکَسَ» به معنای اختلاف، نزاع کج خلقی، بدرفتاری و جرّ و بحث است. ارباب های مختلف و متعدد این برده، دائما با یکدیگر اختلاف و نزاع و جرّ و بحث دارند و به این برده هر کدام دستوری می دهند.

زندگی چنین برده ای، که ارباب های مختلفی دارد، مختل و تکلیفش نامعلوم است. مَثَل مشرکان، مَثَل چنین غلام و برده ای است ؛ زیرا بت پرستان دل در گرو

بت های گوناگون داده اند و هدفشان در زندگی نامشخصّ است ؛ معلوم نیست که خود را در سایه چه کسی باید قرار دهند، مشرکان هر روز دلشان در گرو یک چیز است، همانند انسان های ناموفقی که هر روز دوستی انتخاب می کنند و روز دیگر ارتباط دوستی را با او می گسلند و با دیگری دوست می شوند و زندگی را به همین صورت ادامه می دهند.

امروز پای این پرچم سینه می زنند ؛ فردا از آن جدا می شوند و پای پرچم دیگری سینه می زنند.

«وَ رَجُلاً سَلَما لِرَجُلٍ» ؛ اما مَثَل موحدان و انسان های خداپرست، مَثَل غلام و برده ای است که تسلیم یک ارباب و آقاست ؛ چنین برده ای تکلیفش مشخص و معلوم است و دچار تحیّر و سرگردانی نیست. هر آنچه آقایش بگوید، اطاعت می کند. در مورد احتیاجات و نیازمندیهایش نیز تکلیفش مشخص و روشن است.

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» ؛ هرگونه ستایش مخصوص خداوند است! چرا که او خالق و او رازق و او حافظ و او هادی است و همه چیزها از ذات پاک اوست !

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ» ؛ ولی اکثر آنها [مشرکان] نمی دانند! چرا که طغیان شهوات آنها را از درک حقایق بازمی دارد !

وحدت رهبری و فرماندهی

پیام آیه مَثَل این است که در خط مشی های اجتماعی که دچار مشکلات زیادی هستیم، مبدأ تصمیم گیری باید واحد باشد. اگر جامعه ای، مبادی تصمیم گیری مختلفی داشته باشد و شخصی واحد یا ارگان واحدی تصمیمات لازم را اتخاذ نکند، بدون شک چنین جامعه ای همانند برده ای که دارای ارباب های مختلفی است بلاتکلیف و سرگردان خواهد بود و نیروهایش را از دست خواهد داد ؛ قوای چنین جامعه ای در درگیری های جناحی از بین می رود و در نتیجه، مسائل اصلی و مورد نیاز جامعه فراموش می شود .

مثال چهل و پنجم: عیسای مسیح علیه السلام

عیسای مسیح علیه السلام

آیات 57 تا 59 سوره زُخْرُف چهل و پنجمین مثال قرآنی مورد بحث ما را تشکیل می دهد. خداوند متعال در این آیات سه گانه می فرماید: «وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً اِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ. وَ قالُوا ءَاِلهَتُنا خَیْرٌ اَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ اِلاّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. اِنْ هُوَ اِلاّ عَبْدٌ اَنْعَمْنا عَلَیْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَنی اِسْرائیلَ» ؛ و هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو به خاطر آن داد و فریاد راه انداختند و گفتند: "آیا خدایان ما بهترند یا او [= مسیح]؟ ! [اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده]!" ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال و [و لجاج] برای تو نزدند ؛ آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند ! مسیح فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.

دورنمای بحث

در این آیه شریفه برخلاف سایر مثل های زیبای قرآنی خداوند مثال نزده است بلکه مثالی از سوی مشرکان و کفّار در مورد حضرت مسیح علیه السلام مطرح شده است. البتّه این آیه شریفه مورد گفت و گو است، برخی آن را به عنوان «امثال القرآن» پذیرفته اند و برخی دیگر نپذیرفته اند.

آیا آیه مورد بحث جزء امثال القرآن است ؟

آیه مورد بحث، تفسیرهای متفاوتی دارد ؛ طبق برخی از تفسیرها، داخل در آیات امثال القرآن است ؛ و طبق برخی دیگر از تفاسیر، خارج از موضوع مثل های قرآنی است ؛ به سه تفسیر از این تفاسیر توجّه کنید:

تفسیر اول

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق آیه 98 سوره انبیاء به بت پرستان فرمودند: «شما بت پرستان و بتان، هر دو هیزم جهنم هستید و وارد دوزخ می شوید» ؛ یعنی هم بت به جهنّم می رود و هم بت پرست، هم عباد جهنّمی است و هم معبود.

بت پرستان سر و صدا راه انداختند که طبق این گفته، حضرت مسیح نیز (نعوذباللّه به جهنّم می رود ؛ چون او هم معبود برخی از مسیحیان بوده است، فرشته و ملائکه هم (نعوذباللّه وارد جهنم می شوند ؛ زیرا برخی، آنها را پرستیده اند و ملائکه معبود آنها بوده اند، بت پرستان با این جدل به جار و جنجال پرداختند و شروع به تمسخر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کردند و گفتند: جهنمی که ملائکه و پیامبری چون عیسی در آن است، جای بدی نیست ؛ ما هم حاضریم با پرستش بتان به چنین جهنّمی برویم !

خداوند در پاسخ این غوغاسالاران فرمود: «عیسی مسیح بنده ای از بندگان ماست!» و او هرگز ادّعای خدایی نداشته است. معبودانی به همراه عابدانشان به جهنّم می روند که راضی به عبادت عابدانشان باشند ؛ اما حضرت مسیح و فرشتگان نه تنها راضی به این نوع عبادات نبوده اند ؛ بلکه از آن بیزار بوده اند. بنابراین، جار و جنجال و غوغاسالاری بت پرستان، مغالطه و جدلی بیش نیست و همانند حباب روی آب توخالی است.

طبق این تفسیر، آیه شریفه خارج از موضوع امثال القرآن است، چون «مَثَل» توسط مردم مطرح شده نه خداوند تبارک و تعالی .

تفسیر دوم

قرآن مجید در آیه 59 سوره آل عمران حضرت مسیح را به حضرت آدم تشبیه کرده و فرموده است: «مثل عیسی در نزد خداوند همانند مثل آدم است» ؛

یعنی همان گونه که خداوند آدم را بدون پدر و مادر از خاک آفرید، حضرت عیسی را نیز بدون پدر آفرید، بنابراین خدایی که می تواند از خاک انسانی بیافریند، قدرت خواهد داشت که از زنی تنها، بدون هم بستر شدن با مردی، فرزندی بیافریند.

اگر مثل مطرح شده در آیه 57 سوره زخرف را اشاره به این مثال بدانیم که بت پرستان پیرامون آن جار و جنجال کردند، آیه فوق جزء مثل های قرآنی محسوب می شود ؛ زیرا در این صورت مثال از ناحیه خداوند مطرح شده است و در آن تشبیهی زیبا به کار رفته است.

تفسیر سوم

هنگامی که مَثَل عیسی بن مریم مطرح شد، بت پرستان شروع به جار و جنجال کردند و گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قصد دارد مردم را به پرستش خویش دعوت

کند، برای عمل کردن این هدف، مثال حضرت مسیح علیه السلام را مطرح کرده است که مسیحیان او را می پرستیدند ؛ بنابراین هدف او از طرح این مثال، دعوت به پرستش خویش است. خداوند در ردّ این ادعای باطل، عیسای مسیح را بنده ای از بندگان خود معرفی می کند که به عنوان یکی از نعمت های الهی به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد. طبق این تفسیر نیز آیه فوق جزء امثال القرآن محسوب می شود.

مثال چهل و ششم: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

آخرین آیه سوره فتح، چهل و ششمین مثال ما را تشکیل می دهد، خداوند کریم در این مثال زیبا می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِرُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِه یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما» ؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفّار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند ؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ؛ این

توصیف آنها در تورات است و مثل آنان در انجیل این است: همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و برپای خود ایستاده است و به قدری رشد و نمو کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد ؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورده! [ولی] کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

دورنمای بحث

این مثال جالب و زیبا که متشکّل از یک توصیف در تورات و یک مثال در انجیل است، درباره یاران واقعی پیامبر است. این مثال از یک سو، از آنچه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله متّصف به آن بوده اند، حکایت می کند، و از سوی دیگر، به تمام کسانی که می خواهند مسلمان حقیقی و یاور واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشند، می آموزد که باید دارای چه صفات و ویژگی هایی باشند.

ص:446

شرح و تفسیر

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ» ؛ اگر برخی انسان های متعصّب و نادانی نبوّت و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کند و نپذیرند، واقعیّت عوض نمی شود، شما مسلمانان از این سخن نابخردانه آزرده خاطر نشوید ؛ زیرا خداوند زمین و آسمان و خالق جهان هستی، پیامبر شما را به عنوان «رَسُولُ اللّهِ» قبول دارد.

ویژگی های 5گانه یاران واقعی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از دیدگاه تورات

«وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ» ؛ کسانی که همراه و همگام با رسول خدایند، کسانی که نه فقط مدَّعی مسلمانی، بلکه در میدان عمل نیز عقیده خود را به اسلام نشان می دهند، و خلاصه کسانی که یار و یاور حقیقی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشند، دارای پنج صفت عالی و زیبا هستند.

یعنی شما هم اگر می خواهید یاور حقیقی امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف) باشید، باید واجد این صفات 5گانه شوید:

1 قاطعیت در برابر دشمنان :«اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّار» نخستین صفت آنها این است که در مقابل دشمنان شدید و قوی و محکم هستند و ترس و هراسی ندارند و همچون سدّی قوی و نفوذناپذیر دافعه ای قوی و نیرومند دارند.

طبق این آیه شریفه، خشونت در مقابل دشمن نه تنها عیب نیست، بلکه خوب و گاهی لازم است. کسانی که در عصر حاضر خشونت را بطور کلّی مردود می دانند معنای خشونت را نمی فهمند و با آیات قرآن و تاریخ اسلام آشنایی ندارند. در مقابل دشمن باید محکم ایستاد ؛ گرگ، زبان نرم و منطق و استدلال نمی فهمد ؛ بلکه باید با هر سلاحی که داریم او را از خود دور کنیم.

2 مهربانی با دوستان: «رُحَماءَ بَیْنَهُمْ» دومین صفت مسلمان واقعی آن

است که همان اندازه که در برابر دشمن، شدید و سخت است، با دوستان خود و سایر مسلمانان مهربان و صمیمی است ؛ مهر با دوستان و قهر با دشمنان، جاذبه در مقابل مسلمانان و دافعه در مقابل کفّار از ویژگی های اصحاب پیامبر است. مسلمان واقعی مجموعه ای است از قهر و لطف !

اگر رزمندگان شیعه جنوب لبنان نبودند، آن دلیر مردانی که مظهر «اَشِدّاءَ عَلَی الْکُفّارِ وَ رُحَماءَ بَیْنَهُمْ» هستند، اسرائیل به بسیاری از کشورهای همسایه اش تجاوز می کرد ؛ چون اسرائیل گرگ است و گرگ جز زبان زور نمی فهمد. این جوانان چه دلیرانه درخشیدند! سیّد حسن نصرالله رئیس حزب اللّه لبنان می گفت: اینها (رزمندگان شیعه) کاری کردند که تمام ارتش های کشورهای عربی نتوانست انجام دهد!

3 عبادت مستمر: «تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا» سومین ویژگی مسلمانان

حقیقی این است که پیوندشان با خداوند برقرار است و آنها را (پیوسته) در حال رکوع و سجود می بینید ؛ معنای این جمله این است که آنها همواره در حال عبادت و پرستش پروردگارند، کسب و کار آنها، رفت و آمد آنها، استراحت و تفریح آنها، دوستی و دشمنی آنها، خلاصه تمام رفتارهایشان عبادت است ؛ چون تمام کارهایشان به قصد قربت و به نیّت رضای الهی است .

4 اخلاص: «یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا» ویژگی دیگر مسلمانانی که گام جای گام پیامبر صلی الله علیه و آله می گذارند، خلوص نیّت آنها است، آنها در تمام کارها رضایت و خشنودی پروردگار را طالبند و به دنبال فضل و رضوان الهی اند. ریا و خودنمایی و خودفروشی و مانند آن در کار آنها راه ندارد.

5 هماهنگی ظاهر و باطن: «سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ» صفت دیگر پیروان راستین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله این است که آثار عبادت و سجده در

صورت آنها پیدا و نمایان است ؛ «از کوزه برون همان تراود که در اوست» .

«سیما» در لغت عرب به معنای «علامت» است، برخلاف فارسی که به معنای صورت می باشد. علامت مسلمانان واقعی این است که اعتقاد درونی و عبادات پنهانی شان به چهره آنها نیز سرایت کند و نور ایمانی که در قلب شان روشن است، از چهره هایشان متبلور گردد. اگر آیه را توسعه دهیم، معنایش این است که آثار ایمان در تمام صحنه های زندگی آنها قابل رؤیت است ؛ یعنی هم در رفتار فردی شان هم در رفتارهای اجتماعی شان ؛ و خلاصه آثار ایمان در تمام حرکات و سکناتشان دیده می شود .

«ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریهِ» این ویژگی های پنجگانه که ذکر شد، صفات مسلمانان و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است که در کتاب آسمانی تورات آمده است.

در قسمت اول آیه مثل، توصیف ویژگی های اصحاب راستین پیامبر صلی الله علیه و آله را

در تورات مطالعه کردیم و ضمنا معلوم شد که تورات و انجیل نه تنها از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخن گفته و نشانه های او را بیان نموده، بلکه ویژگی ها و صفات شایسته یاران حقیقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز شرح داده است.

ویژگی های 5گانه یاران واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه انجیل

در ادامه آیه شریفه، خداوند مثل پیروان حقیقی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ، را در انجیل بیان می کند که به شرح آن می پردازیم:

«وَ مَثَلُهُمْ فِی الاِْنْجیلِ کَزَرْعٍ» ؛ مثل پیروان صادق و مخلص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، در کتاب آسمانی مسیحیان ؛ یعنی انجیل، مثل مزرعه و زراعتی است که دارای ویژگی های 5گانه است.

1 رویش و بالندگی دارند: «اَخْرَجَ شَطْئَهُ» «شَطَأَ» در لغت عرب دو معنی دارد: نخست به جوانه هایی اطلاق می شود که در کناره گیاهان یا درختان

می روید و کم کم رشد و نمو کرده و مستقل می شود.

دیگر این که به نوزادان حیوانات که بر اثر زاد و ولد، زیاد می شوند اطلاق می شود ؛ بنابراین شَطَأَ به معنای زایندگی، بالندگی، فزایندگی، گستردگی و مانند آن است.

زراعتِ مورد مثل، اولین ویژگی اش این است که تنها و محدود نیست ؛ بلکه جوانه می زند و زاینده است ؛ به عبارت دیگر، عقیم و نازانیست ؛ بلکه همواره در حال تولید و تکثیر است.

2 حمایت کننده اند: «فَآزَرَهُ» از «آزَرَ و مُوازَرَت» به معنای حمایت و تقویت است ؛ «وزیر» را از آن جهت وزیر می گویند که از «شاه» حمایت می کند و او را تقویت می نماید. علی علیه السلام از آن جهت وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده شد که حامی آن حضرت بود و در راه تقویت دین او تلاش کرد.

زراعت موردمثل، نه تنها رشد و بالندگی و زایندگی دارد و جوانه هایی می زند؛ بلکه همواره آن جوانه ها را مورد حمایت خود قرار می دهد، موانع آن را از سر راهش برمی دارد و نیازهایش را به او می رساند، هم حمایتش می کند و هم او را مورد تقویت قرار می دهد.

3 استحکام دارند: «فَاسْتَغْلَظَ» ویژگی سوم آن مزرعه این است که جوانه هایی که مورد حمایت باغ قرار گرفته، کم کم محکم می شوند و در سایه حمایت و تقویت مزرعه، استحکام می یابند.

4 استقلال دارند: «فَاسْتَوی عَلی سُوقِه» حمایت و تقویت از این جوانه ها تا آنجا ادامه می یابد که کم کم اینها احساس استقلال می کنند و روی پای خود می ایستند و دوران وابستگی آنها به سر آمده و خود اینها شروع به جوانه زدن می کنند و جوانه های آنها نیز به همان شکل سابق مراحل سه گانه «حمایت»

و «استحکام» و «استقلال» را سپری می کنند .

5 مایه افتخار خودی ها و وحشت دشمنان: «یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ» رشد و نمود و تولید و تکثیر این مزرعه با برکت، به قدری زیاد و چشمگیر است که زراعت کاران و کشاورزان را در حیرت و شگفتی فرومی برد، به گونه ای که آنها از تعجّب انگشت بر دهان می گذارند ؛ زیرا که برخی از این درختان و گیاهان در مدّت کوتاهی سراسر باغ را می پوشاند ولی در مقابل، کافران در خشم فرومی روند.

«وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما» خداوند متعال فقط به یاران و اصحابی از پیامبر که اوّلاً، ایمان آورده و اعتقادات، خود را اصلاح کرده باشند و ثانیا، اعمال و کردار شایسته داشته باشند و آن اعتقادات، افعال آنها را به سمت صلاح حرکت دهد، وعده غفران و بخشش و اجر

عظیم و بزرگ داده است ؛ نه به تمام یاران و اصحاب پیامبر !

به عبارت دیگر، کلمه «منهم» به اصطلاح ادبای عرب «تبعیضیه» است و شامل برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که صفات آنها در ذیل آیه آمده است، می گردد ؛ نه همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله .

خلاصه این که، طبق این آیه شریفه برخی از اصحاب پیامبر به مزرعه ای زاینده و بالنده تشبیه شده اند و به خاطر ایمان و عمل صالح شان، به آنها بشارت «مغفرت» و «اجر عظیم» داده شده است.

جهانی سازی اسلام

آیه شریفه فوق از مثال های عجیب قرآنی است و پیام مهم و بزرگی برای مسلمانان دارد. طبق این آیه، مسلمان واقعی نباید تنها به فکر اصلاح و حفظ عقیده و دین خود باشد، بلکه باید به فکر گسترش اسلام و هدایت بقیّه مردم نیز

باشد. حفظ دین کاری شایسته و خوب است ؛ ولی کافی نیست. یک مسلمان باید دائما جوانه بزند، شاگرد تربیت کند، فرزندان خوب پرورش دهد، دوستان شایسته انتخاب و اصلاح نماید، خانواده ای نمونه پرورش دهد و از آنها حمایت کند تا کم کم استحکام یابند و مستقل شوند و خود آنها هرکدام روی خط تولید و رشد و حمایت و استحکام و استقلال قرار گیرند.

جامعه اسلامی به معنای واقعی کلمه، جامعه ای فزاینده، گسترش یابنده، زاینده و مولّد است، نه جامعه ای محدود که فقط در چهارچوب خود قرار گرفته و هیچ پیشرفت و ترقّی ندارد. این آیه به مسلمانان دستور می دهد که به آنچه دارند، قناعت نکنند ؛ بلکه در راه جهانی کردن اسلام که تنها دین بر حق است سعی و تلاش کنند.

ص:457

مثال چهل و هفتم : غیبت

غیبت

خداوند متعال در آیه دوازدهم سوره حجرات می فرماید: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا اجْتَنِبُوا کَثیرا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ» ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید ؛ زیرا بعضی از گمان ها گناه است ؛ و هرگز [در کار دیگران] تجسّس نکنید ؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید ؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است !

ص:458

دورنمای بحث

در این آیه شریفه، لفظ «مَثَل» وجود ندارد اما «مفهوم» آن مطرح شده است، لذا هرچند کلمه «مَثَل» مطرح نشده ؛ ولی از آنجا که یک امر معنوی و غیر مادّی را به امری محسوس و مادّی تشبیه می کند، از امثال القرآن محسوب می شود. در این مَثَل «غیبت» که از گناهان کبیره خطرناک و عامّ البلوی است، به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه شده است ؛ یعنی همان طور که هیچ انسانی گوشت برادر مرده خود را نمی خورد، غیبت نیز نباید بکند.

شرح و تفسیر

شرح و تفسیر

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا» ؛ مخاطب این آیه شریفه، مؤمنین هستند. در این آیه، خداوند متعال تمام مؤمنین را از سه کار بر حذر داشته است:

1 گمان بد

«اجْتَنِبُوا کَثیرا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ» ؛ ای مؤمنان ! از

بسیاری از گمان ها پرهیز کنید و گمان و اندیشه بد نسبت به دیگران نداشته باشید ؛ زیرا برخی از گمان ها گناه و معصیت است ؛ زیرا ممکن است گمان تو اشتباه باشد، اگر اشتباه باشد، گناه بزرگی کرده ای.

خداوند می خواهد همه مؤمنان در محیطی امن و امان زندگی کنند. جانشان، مالشان، آبروی شان محفوظ باشد ؛ نه تنها در جامعه و محیط خارجی این امنیّت وجود داشته باشد، بلکه در محیط افکار و اندیشه ها نیز باید این امنیّت حاکم باشد.

2 تجسّس در کار دیگران

«وَ لا تَجَسَّسُوا» مردم اسرار و رازهای پنهانی مختلفی دارند که نمی خواهند دیگران از آن آگاه شوند ؛ جستجو کردن برای کشف امور پنهانی مردم تجسس و غیر مجاز است .

البته در برخی موارد، مخصوصا در کارهای اطلاعاتی که اهداف مهم و مشروعی در نظر است مثل این که شخصی مظنون به جاسوسی برای بیگانگان

است، یا مظنون به قاچاق موادّ مخدر و مانند آن باشد تجسّس اشکالی ندارد ؛ ولی این استثناءها هم باید روی حساب و کتاب باشد، نه این که بی جهت تمام مکالمات تلفنی و گفت و گوهای مردم را بشنوند و تمام مکاتبات را کنترل کنند.

3 پشت سر دیگران حرف زدن

«وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا» سومین سفارش اخلاقی مطرح شده در این آیه، پرهیز از «غیبت» است. هیچ یک از شما پشت سر دیگری غیبت نکند و پرده از روی اسرار او برندارد.

سؤال: این سه گناه چه پیوندی با هم دارند؟ آیا به طور تصادفی در کنار هم ذکر شده اند، یا ارتباطی با یکدیگر دارند؟

پاسخ: انصاف این است که این سه، با هم مرتبطند و هر یک معلول دیگری است. در برخوردها و معاشرت ها، ابتدا سوءظن حاصل می شود، اگر بتواند با آن مبارزه نموده و آن را برطرف سازد، باید خدا را شکر نماید وگرنه، آن سوءظن باعث تجسّس در کار دیگران می شود ؛ در این مرحله نیز اگر با هوای نفس جهاد کرد و بر آن فائق شد، خوشا به حالش وگرنه تجسّس ثمره نامیمونی به نام غیبت خواهد داشت و غیبت معلول تجسّس خواهد بود. بنابراین سوءظن منشأ و علّت تجسّس و تجسّس نیز علّت غیبت می باشد ؛ و به تعبیر دیگر، غیبت معلول تجسّس و تجسّس معلول سوءظن

است.

«اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا فَکَرِهْتُمُوهُ» خداوند متعال پس از این که سه گناه بزرگ اخلاقی گذشته را بیان می کند و مؤمنان را از آن نهی می نماید، مثالی برای غیبت که متأسّفانه نُقل مجلس غالب مردم است می زند و می فرماید که غیبت کردن پشت سر یک مسلمان، و پرده برداشتن از سرّ و رازی که دیگران از آن اطّلاعی ندارند، همانند خوردن گوشت مرده برادر است ؛ آیا کسی حاضر است قطعه ای از گوشت بدن برادر مرده اش را جدا کند و بخورد! غیبت نیز شبیه

این کار است. علت این تشبیه آن است که وقتی غیبت دیگری را می کند، آبرویش را می ریزد، ریختن آبروی دیگران همانند بریدن گوشت بدنشان، بلکه گاهی سخت تر از آن است. و از آن جایی که مسلمانان همه برادر یکدیگرند ؛ غیبت هر مسلمانی همانند خوردن گوشت برادر انسان است. تشبیه به انسان مرده نیز از این جهت است که همان طور که میّت قادر به دفاع از خویش نیست، شخصی که غیبت او می شود نیز قادر به دفاع از خود نیست ؛ چون در مجلس غیبت حضور ندارد .

«فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ» ؛ هرگز کسی حاضر به خوردن گوشت برادر مرده خود نمی شود! پس سزاوار است تقوای الهی پیشه کنید و به سراغ غیبت نروید ؛ بلکه فکر آن را هم نکنید، همان گونه که فکر خوردن گوشت

انسان مرده را نمی کنید.

مثال چهل وهشتم: نزدیکی خدابه انسان

نزدیکی خدابه انسان

خداوند متعال در آیه 16 سوره «ق» می فرماید: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الاِْنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِه نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ»؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم ؛ و ما را به او از رگ قلبش نزدیک ترم.

دورنمای بحث

در این آیه شریفه نیز کلمه «مثال» یا «کاف» تشبیه به کار نرفته است ؛ ولی از آنجا که تشبیهی وجود دارد و امری معقول و معنوی، به امر محسوسی تشبیه شده است، آن را به عنوان یکی از مثال های قرآنی مطرح کردیم .

در این مثال، خداوند نزدیکی خود را به انسان تشبیه به نزدیکی رگ قلب به انسان نموده است ؛ بلکه می فرماید ما از رگ قلب انسان به او نزدیک تریم .

«وسوسه» در اصل به معنای صدای به هم خوردن زینت آلات است ؛ زنی که النگوهای متعدّدی به دست دارد و از برخورد آنها با یکدیگر صدایی تولید می شود، آن را وسوسه می گویند. سپس این کلمه به هر چیزی که باعث فریب انسان شود، اطلاق گردید. به این جهت خیالات نامطلوب در ذهن انسان را وسوسه گفته اند.

بنابراین خدا از همه چیز، حتی خیالات نامطلوب درونی شما، اطّلاع دارد. پس در چه چیز شک دارید ؟

«وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» ؛ ما از این انسان دور نیستیم تا ندانیم چه می کند بلکه به او نزدیک هستیم، نزدیک تر از رگ قلبش !

هرگاه نزدیکی خدا را به خود همچون رگ قلب یا گردن بدانیم بلکه از آن هم نزدیک تر حضور دائم خویش را در پیشگاه مقدسش احساس می کنیم و شرم این حضور برای بازداشتن از انواع گناهان و خطاها کافی است.

ص:466

مثال چهل و نهم: مثالی دیگر برای زندگی دنیا

مثالی دیگر برای زندگی دنیا

آیه شریفه 20 سوره حدید، مثالی دیگر برای زندگی دنیاست. خداوند متعال در این آیه می فرماید: «اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیوهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَهٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاما وَ فِی الْاٰخِرَهِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوهُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ» ؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرومی برد، سپس خشک می شود، به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی ؛ سپس تبدیل به کاه می شود. و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی ؛ و [به هر حال] زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست .

دورنمای بحث

این مثال نیز در مورد زندگی دنیاست ؛ ولی تفاوت هایی با مثال های گذشته، که در این مورد زده شده، دارد. در این مثال زندگی دنیا به بارانی تشبیه شده است که بر سر زمینی می بارد و آنجا را خرّم و سرسبز می کند ؛ اما عمر این طراوت و خرّمی طولانی نیست و به زودی از بین می رود.

شرح و تفسیر

حالات 5گانه دنیا

زندگی دنیا از پنج حالت خارج نیست:

1 «لَعِبٌ»

حالت اول زندگی دنیا، بازی است. جمعی از دنیاپرستان سرگرم بازی و سرگرمی های بچه گانه هستند، هر چند سنّ و سال زیادی دارند ؛ اما عقل و کارهای آنها کودکانه است.

2 «لَهْوٌ»

گروهی دیگر خوشگذران هستند ؛ در زندگی خود به جز به خوشگذرانی فکر نمی کنند.

3 «زینَهٌ»

برخی دائما می خواهند خودآرایی کنند، آرایش جدید، لباس جدید، خانه نو و جدید .

4 «تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ»

فخر فروشی حالت دیگر دنیاست، چنین اشخاصی به دنبال پست و مقام هستند تا به دیگران فخر بفروشند.

5 «وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ»

«تکاثر» به معنی فزون طلبی است ؛ فزون طلبی در اموال و ثروت اندوزی و فزون طلبی در اولاد و نیروی اقتصادی .

برخی از برخی از مفسّران معتقدند که هر انسانی این پنج مرحله را پشت سر می گذراند، تا به سنّ چهل سالگی می رسد و پس از آن کامل می شود، اینان معتقدند چهل سال اول عمر انسان به پنج قسمت هشت ساله تقسیم می شود:

آدمی درهشت ساله نخست که مرحله کودکی است، به لعب و بازی مشغول است؛ هشت ساله دوم که دوران نوجوانی است، به لهو و لعب و خوشگذرانی طی می شود؛ با پاگذاشتن به هشت ساله سوم که دوران جوانی است، آدمی به زینت و خودآرایی روی می آورد ؛ هشت ساله چهارم به دنبال مقام و فخرفروشی است و بالاخره پس از تکمیل سی و دو سالگی تا چهل سالگی که هشت ساله پنجم را طی می کند به زر اندوزی و ثروت اندوزی می پردازد و با پانهادن به چهل سالگی شخصیت او کامل می شود و ثبات شخصیّت می یابد. (1).

ص:470

1- مرحوم علامه طباطبایی «رضوان اللّه علیه» در «المیزان» (مترجم، جلد 37، صفحه 343). مراحل پنجگانه فوق را به نقل از شیخ بهایی «رحمه اللّه علیه» بیان کرده است، ولی مدت هر یک از دوره های پنجگانه را بیان نکرده است .

«كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ» ؛ خداوند متعال پس از این که ماهیّت دنیا را به خوبی روشن می کند و حقیقت آن را کاملاً آشکار می کند، مثال زیبایی برای زندگی دنیا می زند: مثل دنیا، مثل باران بابرکتی است که بر زمین های خشک و تشنه نازل می شود و بر اثر باران، انواع گیاهان، درختان، گل ها و سبزه ها می روید و به قدری رشد و نمو می کند که باعث حیرت و تعجّب کشاورز می شود.

«کُفّار» در این آیه به معنای کشاورزی است ؛ «کفر» به معنای پوشانیدن است و کافر را از این جهت کافر می گویند که حقیقت و فطرت خود را می پوشاند و کشاورز را نیز بدین جهت کافر می گویند که دانه را در خاک پنهان می کند.

«ثُمَّ يَهيجُ فَتَريهُ مُصْفَرّا» ؛ اما عمر طراوت و نشاط این گیاهان و درختان، که موجب تحیّر و تعجّب کشاورزان می گردد، زیاد نیست و با آمدن فصل پائیز همه آن طراوت و نشاط از بین می رود، کم کم زرد و سپس خشک می شود.

«ثُمَّ یَکُونُ حُطاما» ؛ سپس این گیاهان خشکیده زرد شده تبدیل به کاه می شوند و نسیمی آن را متلاشی کرده، هر قسمتی از آن را به گوشه ای می برد.

آری ! زندگی دنیا با آن زینت و پول و مقامش، همانند این مزرعه می باشد ؛ اولش زرق و برق و رونق و جذابیت است ؛ ولی طول نمی کشد که همه این ها از بین می رود و درهم می شکند.

«وَ فِی الْاٰخِرَهِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوانٌ» ؛ انسان ها در جهان آخرت یکی از دو سرنوشت را خواهند داشت: یا مبتلا به عذاب شدید می شوند و یا مغفرت و خشنودی پروردگار نصیب آنها می شود.

«وَ مَا الْحَیوهُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ» ؛ زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست ؛ یعنی ظاهری پرجاذبه و فریبنده دارد، ولی باطنی ندارد.

راز آفرینش انسان و جهان

آیا کشاورز بدون هدف دانه می افشاند! آیا کشاورز بدون انگیزه دست به تربیت گل و گیاه و درختان می زند! اگر کشاورز هدفی ندارد، چرا به جای گل خار و به جای گیاهان مفید علف های هرزه نمی کارد !

بدون شک کشاورز هدفی دارد ؛ پس چگونه ممکن است، خداوند حکیم که از هر عاقلی عاقل تر و از هر عالمی داناترست، انسان و جهان را بدون هدف آفریده باشد!

آیا امکان دارد انسان را خلق کرده باشد و تمام موجودات جهان را نیز به خاطر خدمت به انسان آفریده باشد تا این انسان زندگی را فقط به لهو و لعب و زینت و تفاخر و فزون طلبی بگذارند و پس از چند صباحی به جهان آخرت برود!

ص:473

ای انسان! باغبان عالم هستی تو را برای هدف مهم تری آفریده است، زندگانی جاویدان تو پس از این دنیاست. این دنیا همانند عالم جنین است که مرگ تو تولد توست. «وَ اِنَّ الدّارَ الاْخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» (1) ؛ برای آن زندگی جاوید سعی و تلاش کن و خود را در گرداب های لهو و لعب و تفاخر و زینت و فزون طلبی گرفتار و غرق نکن!

1- 64 / عنکبوت .

مثال پنجاهم و پنجاه و یکم: یهود

یهود

آیات 14 تا 17 سوره حشر مشتمل بر دو مثال قرآنی است ؛ خداوند متعال می فرماید: «لا یُقاتِلُونَکُمْ جَمیعا اِلاّ فی قُرًی مُحَصَّنَهٍ اَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَیْنَهُمْ شَدیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمیعا وَ قُلُوبُهُمْ شَتّی ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لاً یَعْقِلُونَ.کَمَثَلِ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَریبا ذاقُوا وَبالَ اَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ. کَمَثَلِ الشَّیْطانِ اِذْ قالَ لِلْاِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمّا کَفَرَ قالَ اِنّی بَریءٌ مِنْکَ اِنّی اَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمینَ .فَکانَ عاقِبَتَهُما اَنَّهُما فِی النّارِ خالِدَیْنِ فیها وَ ذلِکَ جَزاؤُا الظّالِمینَ» ؛ آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی جنگند، جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها. پیکارشان در میان خودشان شدید است [اما در برابر شما ضعیف] ؛ آنها را متّحد می پنداری، در حالی که دلهایشان پراکنده است ؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی کنند. [کار این گروه از یهود] همانند کسانی است که

کمی قبل از آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناک است! کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: "کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم " اما هنگامی که کافر شد گفت: "من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم ؛ سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند ؛ و این است کیفر ستمکاران !

دورنمای بحث

آیات چهارگانه فوق که حاوی دو مثال زیباست، در مورد طایفه یهود بنی النّضیر است که به تحریک منافقان مدینه، قصد جنگ با اسلام و مسلمین را داشتند. این آیات آنها را از جنگ با مسلمانان و عواقب آن برحذر می دارد و دو مثال زیبا برای آنان می زند که شرح آن خواهد آمد.

برای روشن شدن تفسیر آیات چهارگانه، لازم است سیری گذرا پیرامون یهودیان ساکن مدینه داشته باشیم.

سه طایفه از یهود، بنام های «بنی النّضیر»، «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» در مدینه زندگی می کردند ؛ آنها قلعه های محکمی برای خود ساخته بودند و در وضعیت مناسب اقتصادی به کار تجارت مشغول بودند. آنها از خارج شبه جزیره عربستان به قصد دیدار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرده بودند ؛ زیرا در کتاب های مذهبی خود خوانده و از علمای خویش شنیده بودند که پیامبری در حجاز ظهور می کند ؛ به این جهت برای دیدن آن پیامبر به مدینه آمده بودند. آنها علاوه بر این که خود در انتظار دیدار جمال پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بودند، برای مردم مدینه نیز بشارت ظهور ایشان را بازگو می کردند و به

آنها مژده ظهور دین جدید را می دادند .

اما هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و دینی جدید و نورانی را در ظلمتکده شبه جزیره عربستان به ارمغان آورد، یهودیان متعصّب چون اسلام را با برخی از منافع نامشروع خود در تضاد دیدند به پیروی از هوی و هوس شیطانی، نغمه مخالفت ساز کردند !

امان از هوای نفس که چه می کند! جمعیّتی به عشق دیدن پیامبری از شهر و دیار خود هجرت می کنند و در محل موعود سُکنی می گزینند و مدّتی در انتظار او می مانند و لحظات سخت انتظار را سپری می کنند ؛ اما وقتی که او را می یابند، نه تنها از او استقبال نمی کنند ؛ بلکه نقشه از بین بردن او را می کشند و با دشمنان او هم پیمان می شوند و در یک صف قرار می گیرند!

اما اسلام در این مبارزه پیروز شد و قلعه های سه گانه به تصرف مسلمانان

درآمد و یهودیان تار و مار شدند، عده ای کشته شدند و عده ای با سرافکندگی و فلاکت مجبور به ترک مدینه شدند.

شأن نزول آیات فوق

پس از مدتی که «طایفه بنی قینقاع» در درگیری با مسلمانان نابود گشتند، منافقان مدینه سراغ «طایفه بنی النّضیر» آمدند و آنها را جهت جنگ با مسلمانان تحریک کردند، گفتند: برخیزید و تا مسلمانان سازمان و حکومت مستحکمی تشکیل نداده اند به کمک همدیگر آنها را از مدینه بیرون نموده و ریشه اسلام را بخشکانیم ؛ پس در جنگ با مسلمان درنگ نکنید !

در این جا آیات فوق نازل شد و به یهود هشدار داد که با طناب پوسیده منافقان به چاه نروند که بدبخت می شوند ؛ زیرا منافقان به شما کمک نخواهند کرد و شما هم به تنهایی تاب مقاومت در برابر مسلمانان را ندارید، بنابراین عاقبتتان مثل

عاقبت «بنی قینقاع» می شود. سپس برای آنها دو مثال می زند.

شرح و تفسیر

«لا یُقاتِلُونَکُمْ جَمیعا اِلاّ فی قُرًی مُحَصَّنَهٍ اَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ» ؛ ای مسلمانان! از این یهودیان نترسید. آنها جرأت جنگ و رویارویی با شما را ندارند، آنها در میدان جنگ به مبارزه با شما نمی پردازند ؛ بلکه یا در قلعه های دربسته و از روی پشت بام قلعه به پیکار می پردازند و یا از پشت دیوارها به مقابله با شما برمی خیزند و این نشانه قوّت و قدرت شما و ضعف و ناتوانی آنهاست.

«بَأْسُهُمْ بَیْنَهُمْ شَدیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمیعا وَ قُلُوبُهُمْ شَتّی» ؛ آنها در بین خود خوب می جنگند و هنگامی که با غیر مسلمان رو به رو می شوند، با شدّت و قوّت به مبارزه می پردازند. به این جهت تصوّر می کنید که آنها

نیرومند و متّحدند ؛ در حالی که قلب آنها از هم جداست، اتّحادشان ظاهری است و در واقع تخم اختلاف و

تفرقه در قلب آنها کاشته شده است.

«ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ» ؛ علّت اختلاف آنان، جهل و نادانی است، آنها چون اهل تعقّل و تفکّر نیستند، اختلاف دارند. «عقل عامل اتّحاد و جهل علّت اختلاف است» ؛ پس شما مسلمانان از یهودیان نهراسید !

بعد از بیان اختلاف درونی یهود دو مثال برای آنها بیان می کند:

مثال اول: «کَمَثَلِ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَریبا ذاقُوا وَبالَ اَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ» مثل یهود بنی النّضیر، مثل کسانی است که قبل از آنها بودند و کفّاره اعمالشان را پرداختند و اکنون نیز در عذابی دردناک به سرمی برند. خلاصه این که، یهود بنی النّضیر را به قومی که قبل از آنها وجود داشتند و به کیفر اعمالشان رسیدند تشبیه می کند.

مفسّران در این که این قوم چه کسانی بوده اند دو احتمال داده اند:

1 منظور همان مشرکان مکّه است که در جنگ بد به کیفر اعمالشان رسیدند. منافقین، مشرکان مکّه را تحریک به جنگ کردند، آنها به میدان جنگ بدر آمدند و شکست خوردند و مجبور به عقب نشینی شدند. یهود بنی النّضیر نیز به سرنوشت آنها دچار خواهد شد.

2 منظور طایفه یهود بنی قینقاع است که به تحریک منافقین بر علیه مسلمانان جنگیدند و از مسلمانان شکست خوردند و مجبور شدند مدینه را ترک کنند.

ای یهود بنی النّضیر! سرنوشت بنی قینقاع در انتظار شماست.

مثال دوم: «کَمَثَلِ الشَّیْطانِ اِذْ قالَ لِلْاِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمّا کَفَرَ قالَ اِنّی بَریءٌ مِنْکَ اِنّی اَخافُ اَللّهَ رَبَّ الْعالَمینَ» ؛ مثال اول برای یهودیانی بود که به تحریک منافقان تحریک می شدند ؛ و «این مثال، برای محرّک است و مثال قبل برای تحریک شدگان».

به هر حال خداوند می فرماید: مثل منافقین که یهودیان را تحریک می کنند مثل شیطان است که انسان را تحریک می کند و او را به کفر و بی دینی دعوت می کند ؛ اما همین که اوضاع را نامناسب می بیند، انسان تحریک شده را در وسط میدان رها نموده و فرار می کند !

شیطان گاهی از اوقات به شکل انسان درمی آید و او را می فریبد(1) که به چند نمونه آن اشاره می شود:

الف در جنگ بدر شیطان به شکل انسان درآمده بود و مشرکان را تحریک می کرد ؛ اما وقتی برتری مسلمانان احساس شد و فرشتگان و ملائکه به

1- مرحوم علاّمه مجلسی بحث مفصلی در این زمینه دارد، علاقمندان به بحارالانوار، جلد 60، صفحه 283 به بعد مراجعه کنند .

کمک آنها آمدند، شیطان عقب نشینی نموده و فرار کرد. وقتی از او پرسیدند: تو که همه را به جنگ تشویق می کنی، کجا می روی؟ گفت: من چیزهایی می بینم که شما نمی بینید! (1)ب: در جلسه مشورتی سران قریش برای بررسی راه های مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله ، شیطان به شکل پیرمردی از اهل نجد در آمد و گفت: بهترین راه این است که از تک تک قبایل عرب یک نماینده انتخاب شود که آنها با هم به خانه محمد صلی الله علیه و آله هجوم آورند و او را بکشند تا خون محمّد صلی الله علیه و آله بین تمام قبایل عرب تقسیم شود تا قریش توان انتقام از آنها را نداشته باشد. و همین نظریّه تصویب شد.(2)

1- شیطان دشمن دیرینه انسان، ص 85 ؛ و تاریخ انبیاء، صفحه 617 .
2- «شیطان کیست؟» صفحه 123 ؛ و شیطان دشمن دیرینه انسان، صفحه 83 .

ج: بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و در ماجرای بیعت با ابوبکر نیز می گویند که شیطان به صورت پیرمرد سالخورده ای در مسجد مجسم شد و به عنوان اوّلین شخص با ابوبکر بیعت کرد .(1) دشمنان اسلام متحد و یکپارچه نیستند

از این آیه استفاده می شود که دشمنان اسلام متّحد و یکپارچه و قوی نیستند ؛ آنها هنگام به خطر افتادن منافع خویش با هم پیمانان خود به جنگ و مبارزه برمی خیزند، قلب هایشان متفرق است.

بهترین دلیل بر تفرقه آنها این که منافع

1- شرح این مطلب را به نقل از حضرت علی علیه السلام در کتاب با ارزش «اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله » صفحه 219 به بعد، مطالعه فرمائید. نمونه های دیگری از ممثّل شدن شیطان به صورت انسان وجود داردکه علاقه مندان می توانند آن رادرکتاب «شیطان دشمن دیرینه انسان» صفحه80 به بعد،مطالعه کنند.

واحدی ندارند، بلکه هرکدام به دنبال منافع خویشند. (1)

تفرقه ثمره «جهل» و وحدت میوه «عقل» است

همان گونه که در ذیل آیه مثل آمد، علّت تفرقه و اختلاف کفّار و مشرکان جهل و نادانی آنها ذکر شد «ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ» ؛ بنابراین ؛ ریشه اختلافات، نادانی و جهل است و هر جا که اتّحاد و یکپارچگی و وحدت است، نشانگر عقل و درایت و هوشیاری آن ملّت می باشد .

1- مانند کشورهای آمریکایی و اتحادیه اروپا که در ظاهر متحدند ولی در داخل اختلافات فراوانی دارند هر از چند مدت گونه هایی از آن توسط برخی از اعضاء و کشورها افشاء می شود.

مثال پنجاه و دوم: جاذبه و تأثیر شگفت انگیز قرآن

خداوند متعال در آیه 21 سوره حشر می فرماید: «لَوْ اَنْزَلْنا هذَا الْقُرْاآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعا مُتَصَدِّعا مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ وَ تِلْکَ الاَْمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» ؛ اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! این ها مثال هایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشند.

شرح و تفسیر

اگر کوه ها عقل و هوش داشتند و قابلیّت درک و فهم می داشتند آنگاه قرآن را بر آنها نازل می کردیم، در مقابل قرآن خاشع می شدند ؛ بنابراین، آیه مذکور یک قضیّه شرطیّه برای تنبّه و بیداری انسان است، مبنی بر این که تو که عقل و هوش

داری، چرا در مقابل قرآن سر تعظیم فرود نمی آوری ! (1)

پس آنها درک و شعور دارند و تسبیح و تقدیس می کنند ؛ ولی ما تسبیح آنها را نمی فهمیم، به این جهت کسانی که حالت شهود عالم باطن را دارند، صدای زمزمه موجودات را می فهمند !

طبق تفسیر اوّل، آیه، جزء امثال القرآن محسوب می شود ؛ ولی طبق تفسیر دوم، مثل به معنای توصیف است و از محل بحث خارج است.

آیه 31 سوره رعد، که در مورد تأثیر عجیب قرآن مجید است، شاهد بر این

تفسیر است. خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید: «وَ لَوْ اَنَّ قُرْءانا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الاَْرْضُ اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلّهِ الاَْمْرُ جَميعا» ؛ اگر به وسیله قرآن، کوه ها به حرکت درآیند یا زمین ها قطعه قطعه شوند یا به وسیله مردگان

1- مجمع البیان، جلد 9، صفحه 266 .

سخن گفته شود، (باز هم ایمان نخواهند آورد) ولی همه کارها در اختیار خداست.

در مورد شأن نزول این آیه، بعضی از مفسّران بزرگ گفته اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکّه نازل شده است که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند، پیامبر صلی الله علیه و آله (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد ؛ عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوه های مکّه را به وسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه ها و نهرهایی در این جا پدید آور تا درختان غرس کنیم و زراعت نمائیم! تو به گمان خود کمتر از داوود نیستی که خداوند کوه ها را برای او مسخّر کرده بود که با او همصدا شده، تسبیح خدا می گفتند ؛ (1) یا این که باد را مسخّر ما گردان که

1- این مطلب درآیه 79/انبیاءآمده؛«وَ سَخَّرْنامَعَ داوُدَالْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَالطَّیْرَوَکُنّافاعِلینَ»؛کوه ها و پرندگان را باداوود مسخرساختیم،که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند و ما این کار را انجام دادیم .

بر آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و مایحتاج را تهیه نمائیم و همان روز بازگردیم همان گونه که مسخّر سلیمان بود ؛ تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی ! و نیز جدّت «قصی» (جدّ طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می گویی حق است یا باطل زیرا عیسی علیه السلام مردگان را زنده می کرد و تو کمتر از عیسی نیستی !

در این هنگام این آیه نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می گویید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، وگرنه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است ! (1)

1- تفسیر نمونه، جلد 10، صفحه 220 .

مثال پنجاه و سوم: عالمان بی عمل

شرح و تفسیر

ای گروه یهود! مگر در کتاب آسمانی شما تورات بشارت ظهور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیامده است؟! مگر به تعبیر قرآن مجید ویژگی ها و صفات و علائم آن حضرت در کتاب آسمانی شما به گونه ای دقیق مطرح نشده که همانند فرزندانتان پیامبر آخرالزّمان را می شناسید؟! (1)مگر شما به عشق زیارت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از خانه و کاشانه خود به سوی سرزمین حجاز کوچ نکرده اید و در مدینه در انتظار ظهور اسلام و سپس تشرّف به آن نیستید؟! پس چه شد که علیرغم همه این مسائل به بشارت های تورات پشت پا زدید و اسلام را نپذیرفتید ؛ بلکه با آن به جنگ برخواستید!

1- 146 / بقره و 20 / انعام .

مثل شما عالمان بی عمل، مثل دراز گوشی است که هیچ بهره ای از بار کتاب خود نمی برد و تنها سنگینی آن را بر دوش خود احساس می نماید.

عالمان بی عمل

آیه پنجم سوره جمعه، مثالی دیگر از مثال های زیبای قرآن مجید است. خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید:

«مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُوا التَّوْریهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ اَسْفارا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایاتِ اللّهِ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ» ؛ کسانی که مکلّف به تورات شدند، ولی حقّ آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب هایی حمل می کند [آن را بر دوش می کشد، امّا چیزی از آن نمی فهمد]. گروهی که آیات خدا را انکار کردند، مثال بدی دارند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند .

ص:491

چرا به جای «کتاب» از لفظ «اَسْفار» استفاده شده؟

«اَسْفار» از مادّه «سِفر» به معنای کتاب است. «سِفْر» به معنای پرده برداری از چیزی است. عرب ها به زن های بی حجاب به این جهت «نِساء سافِرات» می گویند که حجاب خود را کنار نهاده اند ؛ همان گونه که «سَفَر» را بدین علّت سفر می گویند که انسان در بیابان ها به هنگام سفر آشکار و هویدا است ؛ برخلاف زمانی که در شهر و دیار خود می باشد که در لابه لای کوچه ها و خیابان ها و ساختمان ها و اتومبیل ها و دیگر اشیاء پنهان است .

کتاب را نیز به این جهت «اَسفار» گفته اند که پرده از روی حقایق برمی دارد و واقعیّت ها و حقایق و معارف را برای انسان ها روشن می کند.

ص:493

کتاب آسمانی باعث هدایت انسان ها به سوی حقیقت شود و واقعیّت را برای آنها کشف و نمایان کند، امّا چه بسیارند کسانی که تنها زحمت حمل و نقل آن را می کشند و بهره ای از آن نمی برند.

پیام آیه برای آنها که فقط به ظواهر قرآن توجّه دارند

آیه شریفه هرچند در مورد یهودیان نازل شده است، ولی بدون شک شامل هر عالمی که به اندوخته های علمی خود عمل نکند می شود.

مرحوم علاّمه طبرسی مفسّر بزرگ قرآن در ذیل آیه فوق می گوید: از ابن عبّاس چنین نقل شده است: کسانی که کتاب هدایت را انکار کنند نیز در حکم حماری هستند که کتاب هایی بر دوش گرفته اند ؛ بنابراین کسی که قرآن مجید تلاوت می کند و معنای آن را درک نمی کند و از قرآن همچون کسی که نیازی بدان

ندارد اعراض کرده است مشمول این مثل می شود (1) و مثل چنین فردی نیز مثل آن درازگوش است ؛ بنابراین آیه شریفه هشداری است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد، و یا به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایل کنند، و یا ضمیمه «آئینه» و «شمعدان» مهریه عروسان نمایند و یا مخصوص مجالس فاتحه و اموات گردد و تا این حد آن را تنزّل دهند و یا آخرین همّت آنها تلاش و کوشش برای «تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ» آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاس نداشته باشدو در «عقیده و عمل» از آن اثری به چشم نخورد !

1- مجمع البیان، جلد 10، صفحه 285 .

مثال پنجاه و چهارم: ویژگی های منافقان

ویژگی های منافقان

در آیه چهارم سوره منافقون آمده است: «وَ اِذا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسامُهُمْ وَ اِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَهٍ عَلَیْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللّهُ اَنّی یُؤْفَکُونَ» ؛ هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرومی برد و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرامی دهی ؛ امّا گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود، بر ضدّ خود می پندارند؛ آنها دشمنان واقعی تو هستند ؛ پس، از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند!

ویژگی های 3گانه منافقین

1 جذّابیت ظاهری دارند: «وَ اِذا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسامُهُمْ» ؛ اوّلین ویژگی منافقان که در این آیه مطرح شده است این است که آنها ظاهری جذّاب و فریبنده دارند. منافقان چون ضعف درونی دارند و شخصیّت ثابتی ندارند، به

ظاهرشان رسیدگی زیادی می کنند ؛ ظاهری قوی، آراسته و منظم دارند ؛ امّا حقیقت و واقعیّت آنها چیزی دیگر است !

2 خشک و بی ریشه اند: «وَ اِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ» ؛ در دومین ویژگی مطرح شده در این آیه، خداوند منافقان را به چوب های خشک که بر دیگری تکیه می زند، تشبیه می کند. «خُشُبْ» جمع «خَشَبْ» به معنای چوب خشک است و «مُسَنَّدَه» به معنای چوب خشکی است که روی پای خودش نمی ایستد و همواره بر دیگری تکیه می زند. (1)در این تشبیه، نکات

1- گاهی درختی که دارای ریشه است، خشک می شود ؛ این درخت خشکیده متّکی بر دیگری نیست، بلکه بر ریشه های خود استوار است ؛ قطعه چوب خشکیده ای را که ریشه ای ندارد تصوّر کنیم که همواره نیازمند است و باید به چیز دیگری تکیه کند «مسنّده» چوب خشک قسم دوم است .

مختلفی وجود دارد و به تعبیر دیگر، از جهات مختلف، منافقان به چوب های خشکیده تشبیه شده اند:

الف: همان گونه که گذشت، «مسنّده» چوب های خشک بی ریشه هستند. منافقان نیز ریشه و اساسی ندارند و همواره وابسته به دیگران هستند. آنها هیچ گاه روی پای خویش نمی ایستند ؛ بلکه نمی تواند بایستند و هیچ استقلالی ندارند. آنها همیشه وابسته به بیگانگان و کفّار هستند، همان گونه که تاریخ صدر اسلام نیز این مسأله را تصدیق می کند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز سازمان منافقین همین روش آباء و اجدادی خود را ادامه داد و به دامان کفر و استکبار جهانی پناهنده شد.

ب: ویژگی دیگر چوب خشک این است که معمولاً فایده ای جز سوختن ندارد، نه میوه ای دارد، نه برگی، نه سایه ای منافقین هم به همین اندازه بی خاصیّت هستند.

ج: چوب خشک قابل انعطاف نیست. منافق هم متعصّب،لجوج،یک دنده،و غیر قابل انعطاف است،اگربهترین دلیل هاومتین ترین برهان هاوروشن ترین استدلال ها را بشنود، باز هم به راه خود ادامه می دهد و انعطافی در مقابل آن نشان نمی دهد. برخلاف مؤمنین که انعطاف پذیرندوبدین جهت،بهترطوفان هاراپشت سرمی گذارند.

به روایت زیبایی که از وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل شده است، توجه کنید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ کَمَثَلِ الزَّرْعِ ؛ لا تَزالُ الرِّیاحُ تُفیؤهُ وَ لا یَزالُ الْمُؤْمِنُ یُصیبُهُ بَلاءٌ،وَ مَثَلُ الْمُنافِقِ مَثَلُ الشَّجَرَهِ الأرزَهِ لا تَهْتزُّ حَتّی تُسْتَحْصَدُ»(1) ؛ مثل مؤمن، مثل گیاه است، در مقابل باد خم می شود، ولی نمی شکند و دوباره بلند می شود. مؤمن گرفتار بلا می شود ؛ اما در مقابل بلایا، شکست نمی خورد و دوباره راست قامت برمی خیزد. گیاه ممکن است درمقابل هجمه سیلاب موقتا شکل ظاهری اش تغییر کند ولی دوباره روی پامی ایستد، سیلاب که از سر او

1- میزان الحکمه، باب 3608، حدیث 18468 .

گذشت دوباره برمی خیزد ؛ ولی منافق مثل درخت صنوبر است که ظاهری آراسته و قامتی بلند و جالب دارد ؛ امّا همچون چوب خشک غیرقابل انعطاف است. اگر باد شدیدی بوزد مقاومتی در مقابل آن ندارد و می شکند. آری ! منافق همچون «خشب مسنده» غیرقابل انعطاف است.

3 سوءظن به زمین و زمان: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» ؛ ویژگی سوم منافقین طبق این آیه شریفه این است که آنها نسبت به همه سوءظن دارند. هر سر و صدا و فریادی، از هر کسی و از هر کجا برخیزد، تصوّر می کنند که بر ضدّ آنهاست. آنها در واقع مصداق ضرب المثل معروف «اَلْخائِنُ خائِفٌ» ؛(1) خیانت کار همواره ترسان است، می باشند. «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» ؛ منافقان با

1- این جمله که به شکل ضرب المثلی معروف درآمده ازامام حسین علیه السلام است. «حلوانی، متوفّای قرن پنجم در «نزهه النّاظر»، صفحه84، حدیث13،جمله فوق رابه عنوان روایتی از امام سوم نقل می کند .

ویژگی هایی که گفته شد، دشمنان اصلی شما هستند ؛ هرچند شما دشمنان دیگری نیز دارید، ولی خطر آنها به اندازه خطر منافقین نیست. پس بیشتر مواظب اعمال و رفتار و کردار آن ها باشید و از آنها اجتناب کنید.

«قاتَلَهُمُ اللّهُ اَنّی یُؤْفَکُونَ»؛ خداوند پس از این که صفات سه گانه منافقان را در آیه مثل بیان می کندوسپس به خطرفوق العاده آنان اشاره می کندوآنهارادشمن اصلی مسلمانان معرفی می نماید،آنهارابه این شکل نفرین می کند:خداوندآنها(منافقین) را بکشد، آنها چگونه از حق منحرف می شوند (و دیگران را نیز گمراه می کنند) !(1)

1- قابل توجه این که تعبیر تند «قاتلهم اللّه انی یؤفکون» تنها در دو جای قرآن مجید آمده است یک مورد همین سوره منافقین است و مورد دیگر در آیه شریفه 30 سوره توبه است. در این جا منافقین مورد لعن خداوند و نفرین حضرت حق قرار گرفته اند و در آنجا یهود و نصاری مشمول این تعبیر تند شده اند. راستی چه رابطه ای بین منافقین مسلمان و یهودیان منحرف وجود دارد؟ !

مثال پنجاه و پنجم: شایسته سالاری بجای رابطه مداری

خداوند متعال در آیه شریفه 10 سوره تحریم، می فرماید: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَروُا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَیْئا وَ قیلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ» ؛ خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند ؛ ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط بااین دو [پیامبر] سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت، و به آنها گفته شد: واردآتش شوید همراه کسانی که واردمی شوند!

شرح و تفسیر

خداوند به همسر نوح پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر لوط پیامبر صلی الله علیه و آله مثال زده است که این دو انسان کافر چون عمل صالحی نداشتند، نسبت آنها با پیامبران خداو

ند سودی به حال آنها نداشت .

البتّه لازم به ذکر است که خیانت آنها انحراف از جادّه عفّت نبود ؛ زیرا همسر هیچ پیامبری آلوده به بی عفتی نشده است. همان گونه که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ما بَغَتْ اِمْرَأَةُ نَبِیٍ قَطّ» ؛ (1)همسر هیچ پیامبری آلوده عمل منافی عفّت نشده است .

همسر نوح می دید افرادی مخفیانه به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده و به دور از چشم بت پرستان به صف موحدان می پیوندند، راز آنها را برملا می کرد و این خبر را به بت پرستان می رساند و بدین شکل باعث آزار نوح و ایمان آورندگان می شد.

همسر حضرت لوط نیز هنگامی که فرستادگان خداوند را در شکل جوانان

1- درّالمنثور، جلد 6، صفحه 245 .

زیبایی در خانه خود دید، مردم منحرف همجنس باز را خبر داد که عده ای از جوانان زیبا در خانه شوهرش، حضرت لوط، به سرمی برند و بدین شکل آنها را تحریک به همجنس بازی می کرد. به هر حال خیانت این دو زن افشاء اسرار منزل بود و این مسأله مایه مشکلات بزرگی برای آن پیامبران بزرگوار بود.

«فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَیْئا وَ قیلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ» ؛ از آنجا که معیار خوشبختی و نجات انسان شایسته سالاری و عمل صالح است، نه ارتباط های فامیلی و خانوادگی ؛ ارتباط این دو زن بی ایمان با آن دو پیامبر بزرگ الهی سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت ؛ به این جهت به آنها گفته شد که همراه بقیّه جهنّمیان، که ارتباطی با پیامبران نداشتند، داخل آتش جهنّم شوید تا همگان بدانند که تنها و تنها اعمال صالح و شایسته موجب رستگاری انسان می شود ؛ نه چیز دیگر.

مثال پنجاه و ششم: استقامت آسیه همسر فرعون

خداوند متعال در آیه یازدهم سوره تحریم، می فرماید: «وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ امَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتا فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ» ؛ و خداوند برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل زده است ؛ در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش !

شرح و تفسیر

خداوند برای مؤمنان و اهل ایمان مثلی به همسر فرعون زده است. او که در دستگاه یکی از ستمکارترین پادشاهان جهان بود و در آن کاخ سر به فلک کشیده، در میان ناز و نعمت زندگی می کرد ؛ ناگهان خود را بر سر دو راهی دنیا و آخرت

دید ؛ از یک طرف زندگی مرفّه غرق در شادی و ناز و نعمت، و از سوی دیگر آسودگی در جهان آخرت با قرار گرفتن در قرب الهی و وارد شدن در بهشت.

او بالاخره قرب الهی را انتخاب کرد و خداوند هم او را در بهترین جاهای بهشت در نزد خودش جای داد و زندگی او را به عنوان یک مَثَل و الگو برای همه زنان ؛ بلکه مردان با ایمان، معرفی کرد .

«آسیه بنت مزاحم»، هر چند همسر فرعون ستمگر بود و با او رابطه داشت ؛ اما ضابطه اش ایمان به پروردگار بود. به این جهت همسر مرد جبّاری چون فرعون بودن او را بدبخت نکرد ؛ همان گونه که همسر بهترین انسان ها بودن، برای همسر حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام ، اثر و فایده ای نداشت.

ص:506

مثال پنجاه و هفتم: پاکدامنی مریم دختر عِمران

پاکدامنی مریم دختر عِمران

خداوند متعال در آیه 12 سوره تحریم، می فرماید: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتینَ» ؛ و همچنین [خداوند برای مؤمنان مثال زده است] به مریم دختر عِمران که دامان خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم ؛ او کلمات پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود !

امتیازات 3گانه مریم مقدّس

1 عفت و پاکدامنی

مریم آن قدر پاکدامن بود که حتّی وقتی در خلوتگاه مشغول شست و شوی بدن خویش بود و ناگهان جبرئیل را در شکل یک جوان

زیبا دید، سخت ترسید و گفت: «اِنّی اَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیّا» (1)؛ من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری! وحشت فراوان مریم در این صحنه که با جوانی تنها می شود، نشانگر عفّت بالا و پاکدامنی فوق العاده او می باشد، به گونه ای که حتّی وقتی جبرئیل خود را معرّفی کرد و گفت: «اِنَّما اَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لاَِهَبَ لَکِ غُلاما زَکِیّا»(2) ؛ من فرستاده پروردگار توام ؛ [آمده ام [تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم! باز هم اضطراب او از بین نرفت و در جواب گفت:

«اَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ اَکُ بَغِیّا» (3) ؛ چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن

1- 1 18 / مریم .
2- 20 / مریم .
3- 19 / مریم .

آلوده ای هم نبوده ام! همه این ها نشانگر پاکدامنی و عفّت مثال زدنی حضرت مریم علیهاالسلام است.

2 عبودیت و بندگی

«وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ» ؛ مریم هم کتب آسمانی را تصدیق کرد و هم کلمات پروردگارش را بر دیده منّت نهاد.

3 اطاعت پذیری محض

«وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ» ؛ «قنوت» به معنای عبادت و اطاعت بود و سر تاپامطیع پروردگار عالم بود.

اطاعت بی قید و شرط و تسلیم محض بودن کار آسانی نیست. بسیاری از بندگان خدا، گزینشی عمل می کنند و از دین، آنچه را که به نفعشان است، می پذیرند ؛ در حالی که بندگان خاصّ و خالص خداوند، آنچه را که جانان بپسندد می پسندند و بس.

ص:509

مثال پنجاه و هشتم: تصویری از مؤمنان و کافران

تصویری از مؤمنان و کافران

خداوند متعال در آیه شریفه 22 سوره مُلک می فرماید: «اَفَمَنْ یَمْشی مُکِبّا عَلی وَجْهِهِ اَهْدی اَمَّنْ یَمْشی سَوِیّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» ؛ آیا کسی که به رو افتاده [و به صورت سینه خیز همچون خزندگان) حرکت می کند، به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست قامت، در صراط مستقیم گام برمی دارد؟ !

شرح و تفسیر

«اَفَمَنْ یَمْشی مُکِبّا عَلی وَجْهِهِ اَهْدی» ؛ موجوداتی که بر روی زمین حرکت می کنند به سه شکل راه می روند ؛ برخی همانند انسان به صورت «راست قامت»، روی دوپا حرکت می کنند ؛ برخی دیگر همانند چهارپایان با «چهار دست و پا» حرکت می کنند و گروه سوم، یعنی خزندگان، روی سینه، به صورت «سینه خیز» حرکت می نمایند. در این آیه شریفه، خداوند کفّار و افراد بی ایمان را به خزندگان

تشبیه کرده است که روی سینه حرکت می کنند.

(510) مثال های زیبای قرآنی

«اَمَّنْ یَمْشی سَوِیّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم» ؛ افراد باایمان و مؤمن را به انسان های راست قامت که با سری بالا و قدّی افراشته و روی دو پا حرکت می کنند، تشبیه می کند و سپس به مقایسه این دو می پردازد.

آیا کسانی که همانند خزندگان، روی سینه حرکت می کنند، هدایت یافته ترند یا کسانی که روی دو پا و با قدّی افراشته و در راه راست حرکت می کنند ؟

برای یافتن پاسخ این سؤال که خداوند قضاوت آن را به مخاطبان قرآن واگذار کرده باید تفاوت های این دو نوع حرکت، روشن شود.

مشکلات و معایت خزندگان

راه رفتن به صورت سینه خیز و به شکل خزندگان، مشکلات متعدّدی دارد:

1 چنین شخصی تا قدرت «دید کافی ندارد» و خطر از این جهت هر لحظه

در کمین او است. چنین شخصی کاملاً ممکن است از راه منحرف شود و یا در درّه و گودال ها سقوط کند ؛ زیرا به موقع نمی تواند لغزشگاه ها را تشخیص دهد.

2 سرعت چنین حرکتی «بسیار کند» است. اگر مقایسه ای بین حرکت سینه خیز با حرکت معمولی یک انسان نماییم، شاید از نظر پیمودن مسافت دریک زمان مشخصّ ده برابر تفاوت داشته باشد.

3 شخصی که به این صورت حرکت می کند. «زود خسته می شود» و از ادامه حرکت بازمی ماند و متوقف می گردد ؛ یعنی بر فرض که در مسیر حرکت خود با مانعی برخورد نکند و از راه منحرف نشود و در پرتگاهی سقوط نکند ؛ نوع حرکت به گونه ای است که به زودی وامانده می شود و قدرت ادامه حرکت را از دست می دهد.

بنابراین، «خطای در تشخیص ؛ عدم دید کافی ؛ کندی سرعت ؛ خستگی زودرس

و بالاخره بازماندن از ادامه مسیر»، از معایب و مشکلات این نوع حرکت و راه رفتن است ؛ اما کسی که روی دو پا حرکت می کند و همانند «دیده بان»، همه اطراف را می بیند مخصوصا که قسمت اعظم حواس انسان در قسمت سر اوست خطر را به موقع تشخیص می دهد و تصمیم لازم را برای گذر از کنار خطرات می گیرد ؛ نه از مسیر اصلی منحرف می شود و نه در پرتگاه ها سقوط می کند ؛ بلکه راه مستقیم را در پیش می گیرد و به حرکت خود ادامه می دهد ؛ علاوه بر این که سرعت مناسبی دارد و زود خسته نمی گردد و هرگز متوقف نمی شود.

آیا این دو مساویند؟ هرگز! قطعا اشخاصی که به گونه انسان ها حرکت می کنند، هدایت یافته تر از کسانی هستند که همانند خزندگان روی سینه حرکت می نمایند.

ص:513

مثال پنجاه و نهم: افراد بخیل

افراد بخیل

خداوند متعال در آیات 17 تا 33 قلم می فرماید: «اِنّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا اَصْحابَ الْجَنَّهِ اِذْ اَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحینَ. وَ لا یَسْتَثْنُونَ. فَطافَ عَلَیْها طاآئِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ ناآئِمُونَ. فَاَصْبَحَتْ کَالصَّریمِ. فَتَنادَوْا مُصْبِحینَ. اَنِ اغْدُوا عَلی حَرْثِکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صارِمینَ. فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ. اَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکینٌ. وَ غَدَوْا عَلَی حَرْدٍ قادِرینَ. فَلَمّا رَاَوْها قالُوا اِنّا لَضالُّونَ. بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ. قالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ. قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا اِنّا کُنّا ظالِمینَ. فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ. قالُوا یا وَیْلَنا اِنّا کُنّا طاغینَ عَسی رَبُّنا اَنْ یُبْدِلَنا خَیْرا مِنْها اِنّا اِلی رَبِّنا راغِبُونَ. کَذلِکَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الاْخِرَهِ اَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» ؛ ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان

[دور از چشم مستمندان] بچینند. و هیچ یک از آن استثناء نکنند ؛ اما عذابی فراگیر [شب هنگام] بر [تمام] باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند، و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد! صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید! آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند: «مواظب باشید امروز حتّی یک فقیر وارد بر شما نشود!» [آری] آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند. هنگامی که [وارد باغ شدند و] آن را دیدند گفتند: «حقّا ما گمراهیم!» [آری، همه چیز از دست ما رفته] «بلکه ما محرومیم!» یکی از آنها که از همه عاقل تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گویید؟!» گفتند: «منزّه است پروردگار ما، مسلّما ما ظالم بودیم!» سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند. [و فریادشان بلند شد] گفتند: «وای بر ما که طغیانگر

بودیم !». «امیدواریم پروردگارمان [ما را ببخشد و] بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم !» این گونه است عذاب [خداوند در دنیا]، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ تر است اگر می دانستند !

دورنمای بحث

مثال هایی که در قرآن مجید، برای مجسّم ساختن حقایق تربیتی بسیار مهم بیان شده گاه فقط یک تشبیه است و گاه بیان یک داستان و حقیقتی است که در خارج رخ داده که قرآن مجید آن داستان را به منظور تربیت و تعلیم در قالب یک مثال بیان می کند ؛ آیات هفده گانه فوق از قبیل قسم دوم است.

ص:516

شرح و تفسیر

در آیات قبل سخن از «مَنّاعٌ لِلْخَیْر» (1) به میان آمده است. و به دنبال آن، داستان «اَصْحابُ الْجَنّه»؛ «صاحبان باغ» درقالب یک مثال زیبای قرآنی مطرح می شود.

از تعبیرات این آیات شاید بتوان استفاده کرد که این داستان، به طور اجمالی، قبل از نزول قرآن در میان عرب مشهور بوده است البتّه نه با این شرح و تفصیل و قرآن مجید با بیان برخی از ظرایف و نکته های ریز این قصّه، سرنوشت و عاقبت افراد بخیل و «مَنّاعٌ لِلْخَیْر» را بیان می کند.

داستان «صاحبان باغ» در قرآن به این شکل آمده است:

1- این ها (مَنّاعٌ لِلْخَیْرِ) کسانی هستند که نه تنها بخیل هستند و از اموال خود به نیازمندان کمک نمی کنند ؛ بلکه مانع انفاق و کمک های دیگران نیز می شوند!

«اِنّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا اَصْحابَ الْجَنَّهِ» ؛ ای پیامبر ما! ما افراد امّت تو را آزمایش می کنیم، همان گونه که اصحاب الجنّه (1)و صاحبان باغ را در بوته آزمایش قرار دادیم.

در امّت های گذشته پدری خیر خواه و نیکوکار بود که باغ بسیار وسیع و گسترده و خرّم و سرسبزی داشت. این انسان سخاوتمند به هنگام چیدن میوه های باغش فقراء و مستمندان را خبر می کرد تا به باغ او بیایند و از آن

1- در مورد این که این باغ کجا بوده، در میان مفسّران اختلاف است ؛ برخی محل آن را «یمن» می دانند ؛ عده ای شهر بزرگ «صنعا» را احتمال داده اند ؛ گروه سوم، محل آن را «حبشه» معرفی کرده اند و گروه چهارم «شام» را انتخاب کرده اند و پنجمین نظریّه «طائف» را برگزیده است ؛ ولی مشهور همان احتمال اول است. (تفسیر نمونه، جلد 24، صفحه 393) .

استفاده کنند و سهم خود را ببرند. به واسطه همین نیکوکاری، باغ مذکور سال به سال آبادتر و پرثمرتر می شد.

پدر سخاوتمند از دار دنیا رفت فرزندان به جای مانده از پدر برخلاف او انسان های بخیل و کوته نظری بودند ؛ آنها معتقد بودند که تمام باغ و میوه های آن حقّ خود آنهاست و هیچ کس در آن سهمی ندارد. زبان حال این جوان های ناپخته دنیاطلب این بود که راه و روش پدر ما اشتباه بوده است ! چرا نیازمندان که هیچ زحمتی برای به ثمر نشستن این محصولات نکشیده اند و هیچ سرمایه ای برای این باغ هزینه نکرده اند، از میوه های باغ ما استفاده کنند؟ !

آیا آنها از ماطلبی دارند؟ ! آیا ارث پدرشان را از ما می طلبند؟ ! ما باید راهی را در پیش بگیریم که حق را به صاحب حق که همانا خودمان هستیم برسانیم ! اصلاً به ما چه ربطی دارد که عدّه ای نیازمند

و گرسنه اند! چرا انسان های نیازمند زنده اند ؛ بروند و بمیرند !(1)

آنها برای تحقّق بخشیدن به این افکار شیطانی، نقشه ای کشیدند: «اِذْ اَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحینَ. وَ لا یَسْتَثْنُونَ» ؛ نقشه شیطانی آنها این بود که با یکدیگر هم قسم شدند که صبح هنگام، زمانی که همه مردم در خوابند ؛ یعنی قبل از طلوع آفتاب و اوّل طلوع فجر، به همراه کارگران و غلامان خود به باغ بروند و بدون استثناء تمام میوه های باغ را بچینند و بسته بندی کنند تا وقتی که فقراء و مستمندان خبردار می شوند و برای گرفتن کمک به باغ می آیند، کار تمام شده باشد و آنها بی نصیب شوند! این نقشه را کشیدند و به امید اجرای آن در صبحدم فردا به خواب فرو رفتند.

1- همین دیدگاه امروزه در محافل خصوصی استکبار جهانی تبلیغ می شود .

«فَطافَ عَلَيْها طاآئِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ ناآئِمُونَ» ؛ «طائف» به معنای طواف کننده است، طواف کنندگان خانه خدا را به همین جهت «طائف» می گویند. در ادبیّات عرب این لفظ بر «بلای شبانه» نیز اطلاق می شود. یکی از بلاهای شبانه، سرقت ها و دزدی هاست که معمولاً در شب رخ می دهد و به این جهت به آن طائف گفته می شود که دزد به هنگام شب در اطراف خانه موردنظر می چرخد و طواف می کند تا نقطه آسیب پذیر را بیابد و از آنجا وارد شود. به هر حال، «طائف» در این جا به معنای بلای شبانه است.

صاحبان باغ به خواب فرو رفتند. آه مظلومان دامن آنها را گرفت و شبانگاه بلای الهی بر باغ محبوب آنها نازل شد و تمام هستی آنها را نابود کرد.

«فَاَصْبَحَتْ کَالصَّریمِ» ؛ صبح هنگام از آن همه میوه و طراوت و زیبایی و گل و بوته، هیچ خبری نبود و بر اثر بلای شبانه الهی، تمام آن باغ، همانند قطعه ای ذغال

شده بود. راستی چه بلایی نازل شده بود؟ شاید صاعقه بود. صاعقه ای از آسمان مأموریت پیدا می کند که در یک لحظه آن باغ سرسبز را با تمام میوه هایش تبدیل به خاک و خاکستر کند و این کار را انجام داد .

صد درجه حرارت برای از بین بردن آن باغ کافی بود ؛ ولی صاعقه ای با پانزده هزار درجه حرارت چه می کند ! این مقدار حرارت هر فلزی را ذوب نموده و آن را از بین می برد تا چه رسد به درخت و میوه و مانند آن !

«فَتَنادَوْا مُصْبِحینَ. اَنِ اغْدوُا عَلی حَرْثِکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صارِمینَ» ؛ صاحبان باغ، صبح هنگام بی خبر از بلای نازل شده شب گذشته از خواب برخاستند و یکدیگر را صدا کردند که: اگر قصد چیدن میوه ها را دارید، «عجله کنید !»، «زودتر بیدار شوید !» برخیزید و به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید. به هر حال همگی از خواب برخاستند و با تمام امکانات و لوازم از خانه خارج شدند.

«فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ. اَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكينٌ. وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرينَ» ؛ آنها با سر و صدا یکدیگر را از خواب بیدار کردند و هنگام خروج از منزل، بسیار آهسته با یکدیگر سخن می گفتند. سخنان آهسته و درگوشی آنها به یکدیگر این بود که: «مواظب باشید، امروز نباید حتّی یک فقیر و نیازمند باخبر شود !»

آری ! آنها تصمیم داشتند که صبح گاهان با قدرت از آمدن مستمندان جلوگیری کنند و شاید چندنفر قدرتمند را هم مأمور کردند که اگر فقیری علیرغم همه احتیاط هایی که آنها کرده بودند، خبردار شود و به سوی باغ آنها آید، جلویش را بگیرند و مانع از ورودش به باغ شوند.

«فَلَمّا رَاَوْها قالُوا اِنّا لَضالُّونَ. بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» ؛ آنها با کمال احتیاط به حرکت خود به سوی باغ ادامه دادند و همه چیز را مطابق نقشه خود اجرا شده می دیدند ؛ ولی هنگامی که نزدیک باغ شدند، با کمال تعجّب و حیرت، اثری از آن

طراوت و سرسبزی ندیدند! نه نسیمی می وزید! نه مرغی صدا می کرد! نه صدای جویباری می آمد! نه میوه ای وجود داشت! نه از درختان خبری بود! خلاصه از آن باغ سرسبز، جز مشتی ذغال و خاکستر اثری نبود! این جا بود که به اشتباه خود اعتراف کردند و خود را گمراه نامیدند و راه و روش پدر را تأیید کردند.

«قالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ» ؛ ظاهرا یکی از برادران، که عاقل تر از بقیّه بود، از ابتدا با این تصمیم و حرکت مخالف بود و اصرار داشت که بر طبق سنّت پدر عمل شود ؛ ولی چون در اقلّیّت بود، کسی به حرفش گوش نداد.

به این جهت وقتی که این صحنه وحشتناک و عبرت آمیز را مشاهده کرد، به آنها گفت: «مگر به شما نگفته بودم که چرا خدا را تسبیح نمی کنید و از قدرت و عظمت خداوند غافلید، جلوی این نیازمندان را نگیرید، این کار صحیحی نیست، آهِ آنها خرمن زندگی شما را آتش می زند».

ص:524

«قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا اِنّا کُنّا ظالِمینَ. فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَلاوَمُونَ» ؛ آنها که همه چیز را از دست رفته دیدند و سخنان برادر نیز همانند شلاقی بر وجدان به خواب رفته آنان فرود آمد ؛ ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند ؛ هم زبان به تقدیس و تسبیح پروردگار گشودند و هم اعتراف به ظالم بودن خود کردند.

آنها هم بر خویشتن ظلم نمودند و هم بر فقراء و نیازمندان ستم کردند. سپس به ملامت و سرزنش یکدیگر پرداختند و هر کدام سعی می کرد گناه را بر گردن دیگری بیندازد ؛ همان گونه که این عمل، راه و رسم همه گناهکاران است که گناه خود را به دیگری نسبت می دهند.

آری ! آنان که در ابتدای صبح همدیگر را با صدای بلند از خواب بیدار می کردند و به هنگام حرکت به سوی باغ یکدیگر را سفارش به احتیاط و سکوت

می نمودند ؛ اکنون یکدیگر را متّهم می کنند !

نکته جالب آیه «قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا اِنّا کُنّا ظالِمینَ» این است که بلا و عذاب نازل شده را ظلمی از ناحیه خداوند تلقّی نکردند ؛ بلکه خداوند را از هرگونه ظلم و تعدّی مبرّی دانستند و خود را عامل این عذاب معرّفی نمودند. آنها با این جمله اعلان کردند که چون ظلم به دیگران کردند، مستحقّ این عذاب بودند و از ناحیه خداوند هیچ ظلمی بر آنها نشده است و کار خداوند عین عدالت و حکمت بود ؛ بلکه نوعی لطف در حقّ آنها محسوب می شد. زیرا با این عذاب، وجدان خفته آنها بیدار شد و به سوی خدا بازگشتند.

«قالُوا یا وَیْلَنا اِنّا کُنّا طاغین» ؛ [و فریادشان بلند شد] گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم ! خدایا ! نعمت های تو، ما انسان های کم ظرفیّت را مست کرد ! و این مستی و غفلت از صاحب نعمت باعث شد که از راه تو منحرف شویم ! خدایا ما

نمی دانستیم که آنچه به ما لطف کرده ای همه اش مال ما نیست ؛ بلکه ما امانتدار توایم و سهم نیازمندان در اموال ما تأمین شده است و این خود یک آزمایش الهی است. پس از این توبه و ندامت و پذیرش گناه و اقرار به آن، دست به دعا برداشتند و چنین گفتند:

«عَسی رَبُّنا اَنْ یُبْدِلَنا خَیْرا مِنْها اِنّا اِلی رَبِّنا راغِبُونَ» ؛ اصحاب الجنّه که بر اثر سیلی عذاب الهی از خواب غفلت بیدار شده بودند و از آنچه اتّفاق افتاده بود، عبرت گرفتند ؛ پس از توبه و بازگشت به خدا چنین گفتند: «امیدواریم پروردگارمان [ما را ببخشد و] بهتر از آن [باغی که گرفتار عذاب الهی شد] به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم !» ما تصمیم می گیریم از این پس بخیل نباشیم و سهمی برای فقرا و نیازمندان در اموال خود قرار دهیم.

آنها با این توبه و دعا، عزمشان را جزم کردند و با جدیّت مشغول کار بر روی

زمینی شدند. طبق روایتی، ابن مسعود نقل کرده است زمانی نگذشت که به لطف خداوند باغی بهتر و سرسبزتر از باغ قبلی نصیب آنها شد.(1)البتّه برخی از مفسّران هم معتقدند که چون شرایط توبه جمع نبود، توبه آنها پذیرفته نشد. (2)

عذاب الهی در انتظار انحصارطلبان است

«كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ» ؛ در این آیه شریفه که به عنوان نتیجه گیری کلّی از این داستان است و در واقع هشداری است به تمام کسانی که به نوعی قصّه زندگی آنها مشابه داستان «اصحاب الجنّه» می باشد، می فرماید: «این گونه است عذاب [خداوند در دنیا]، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ تر است، اگر می دانستند» ؛ یعنی، هر کسی که دارای امکانات و اموال و

1- مجمع البیان، جلد 10، صفحه 237 .
2- تفسیر نمونه، جلد 24، صفحه 403 .

ثروتی است و به شکلی می تواند به نیازمندان کمک کند ؛ ولی بخل بورزد و نه خود قدمی در این راه بردارد و نه اجازه دهد دیگران چنین کارهای خداپسندانه ای انجام دهند، مطمئن باشند که عذاب دنیا و آخرت در انتظار آنهاست ؛ البتّه لازم نیست همواره صاعقه آسمانی، هستی بخیلان را بر باد دهد ؛ بلکه خداوند در هر زمانی مأموران ویژه ای برای این کار در نظر می گیرد؛ آفت ها، جنگ ها، سیلاب ها، بیماری های لاعلاج، خشکسالی ها، بی برکت شدن ها و مانند آن، همه مأموران الهی در این زمینه اند.

رابطه «گناه» و «قطع روزی»

«گناه» و تخلّف از دستورات الهی نه تنها در جهان آخرت گریبانگیر انسان می شود و او را بیچاره می کند، بلکه آثار آن در دنیا نیز مشهود است.

آیات فوق نیز اشاره به همین مطلب دارد که «بُخل» و بدتر از آن «جلوگیری از

انفاق دیگران»، نه تنها باعث زیادتر شدن ثروت و اموال انسان نمی شود ؛ بلکه همانند آتشی است که خرمن دارایی انسان را تهدید می کند و چه بسا آن را به آتش بکشد و انسان را در همین دنیا بیچاره کند !

در روایتی از امام باقر علیه السلام که نمونه ای از روایات فراوانی است که در این زمینه وارد شده آمده است: «اِنَّ الرَّجُلَ لَیَذْنِبُ الذَّنْبُ فَیُدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ وَ تَلا هذِهِ الآیَهَ: اِذْ اَقْسَمُوا لَیُصْرِمُنَّها مُصْبِحینَ...» ؛ گاه انسان گناهی می کند که سبب قطع روزی او می شود. امام سپس به آیات مورد بحث استدلال کردند. (1)

نتیجه این که «گناه» رابطه روشنی با «قطع روزی» دارد و «اگر کسی طالب دنیا هم باشد، باید گناه را ترک کند».

1- تفسیر نورالثقلین، جلد 5، صفحه 395. (به نقل از تفسیر نمونه، جلد 24، صفحه 406).

مثال ششم: موضع گیری در مقابل سخن حقّ

خداوند در آیات 49، 50 و 51 سوره مدّثّر می فرماید: «فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَهِ مُعْرِضينَ. كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ» ؛ چرا آنها از تذكّر رویگردانند؟ همانند گورخرانی که از [مقابل] شیری رمیده و فرار کرده اند !

کلمه «تَذْكِرَه»، که در این آیه شریفه آمده است، نُه بار در قرآن مجید تکرار شده است و اتّفاقا در تمام موارد نُه گانه، منظور از آن «قرآن مجید» است. کلمه «ذکر» که هم خانواده این کلمه است، پنجاه مورد در قرآن آمده است و در بسیاری از موارد، مراد از آن «قرآن مجید» است ؛ مثلاً در آیه 6 سوره حجر آمده است: «یا اَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ اِنَّکَ لَمَجْنُونٌ» که منظور از نزول ذکر بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همان نزول قرآن است.

به این جهت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آورنده «تذکره»، «ذکر» و «قرآن مجید»

است، «مُذکِّر» اطلاق شده است. در آیات 21 و 22 سوره غاشیه آمده است: «فَذَکِّرْ اِنَّما اَنْتَ مُذَکِّرٌ. لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ» ؛ پس [ای پیامبر ما ! شما] تذکّر ده که تو فقط تذکّر دهنده ای. تو سلطه گر [و مسلّط] بر آنها نیستی که [بر ایمان [مجبورشان کنی !» .

بنابراین، قرآن مجید «ذکر» است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «مذکّر» و یادآوری کننده. ولی افسوس که برخی از انسان های لجوج حاضر نیستند حتّی به تذکّرها و یادآوری ها گوش بدهند. بلکه از آن فرار می کنند.

«کَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ» ؛ «حُمُر» جمع «حِمار» است و چون مطلق است و قیدی ندار شامل همه اقسام درازگوش می شود ؛ ولی منظور از «حمار» در اینجا «درازگوش اهلی» تربیت یافته انسان نمی باشد ؛ بلکه مراد «حمار

وحشی» یا «گورخر» است(1)، زیرا اوّلاً گورخر نسبت به «درازگوش اهلی» فراری تر است ؛ بنابراین از قیدِ «مستنفره» (رمیده) که برای «حُمُر» آورده شده، معلوم می شود گورخر مراد است.

ثانیا: در آیه شریفه سخن از «حمار» و «شیر» است و روشن است که «گورخر» با «شیردرنده» مناسب تر از «حمار اهلی» است ؛ مخصوصا که شیر علاقه خاصّی به شکار گورخر دارد و گورخرها در مقابل شیر خیلی وحشت می کنند، به گونه ای که هرگاه از دور صدای شیر را بشنوند گیج می شوند و عنان و اختیار از کف می دهند و حتّی اگر به صورت یک گلّه هم باشند، پراکنده شده و

1- «گورخر» مرکّب از «گور» به معنی «صحرا» و «خر» است و لذا به آن، خر وحشی و «خر صحرایی» نیز می گویند. (تفسیر نمونه، جلد 25، صفحه 263) .

فرار می کنند .

حقیقتا قرآن همه چیز را در سطح عالی بیان می کند ؛ مثال های قرآن هم در سطح بسیار والایی است ؛ یعنی کامل ترین نوع فرار در این مثال زیبا ترسیم شده است و این از شاخه های فصاحت قرآن مجید است.

راستی چرا بت پرستان از تذکّرات انبیاء فرار می کنند؟ چرا از درهای بازشده بهشت، که به سوی آن خوانده شده اند، به سوی جهنّم فرار می کنند؟ چرا از نور به طرف ظلمت می روند؟ چرا از مکان امن و امان به سمت پرتگاه ها و لغزشگاه ها می روند ؟

جواب همه این سؤالات چهار جمله است: «لجاجت»، «حماقت»، «تعصّب بیجا»(1) و «جهالت» .

1- موضع گیری آگاهانه بر ضدّ حقّ و به نفع اغراض شخصی (المنجد، ذیل عَصَب) .

عوامل تذکّر

عوامل تذکّر تنها سخنان پیامبران و آیات قرآن نیست، بلکه تمامی حوادثی که در اطراف انسان رخ می دهد عامل تذکّر است ؛ خشکسالی ها، بیماری ها، جنگ ها، سیلاب ها، زلزله ها، حوادث وحشتناک و... .

هر حادثه ای معلول علّتی است که باید آن را یافت و عبرت گرفت. تجربه نشان داده است که برای هر کس وقتی حادثه ای هرچند کوچک، مثل زخم شدن دست، رخ دهد، باید سراغ علّت آن رود. شاید حرف تندی زده، یا بد خلقی کرده است.

خلاصه، تا چیزی نباشد چیزی نمی شود، البتّه خود این حوادث هم از الطاف خداست. چون اگر شلاق نزند، بیدار نمی شویم، جریمه نکند هوشیار نمی گردیم.

خدایا ! به عظمت قرآن مجید، این تذکره بزرگ تو، و به حرمت مذکّر آن، ما را

شصتمین مثال: موضع گیری در مقابل سخن حقّ (535)

در مقابل اسباب مختلف تذکّر هوشیار و بیدار فرما !

«وَ آخِرُ دَعْوانا اَنِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ»

ص:535

مقدمه ••• 7
تحلیلی پیرامون مثال های قرآن ••• 11
تعریف مَثَل ••• 11
معانی 5گانه «مثال» در قرآن ••• 11
چرا قرآن «مثال» زده است؟ ••• 16
رمز تنوّع مثال های قرآن ••• 17
ارکان 3گانه تشبیه ••• 22
ص:536

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مَثَل های عملی و لسانی ••• 22

دو نمونه از «مثل های عملی» در روایات ••• 23

1 گناهان کوچک وقتی که انبوه می شود !••• 23

2 ترسیم آتش سوزان جهنّم ••• 25

هدف های 3 گانه از بیان مَثَل در قرآن ••• 27

موضوع بررسی این کتاب مثل های قرآنی نه تشبیهات ••• 29

اهمیّت پیام مثل با ذکر یک نمونه قرآنی ••• 30

پشه حیوان کوچکی نیست !••• 32

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بررسی 60 مثال قرآنی ••• 34

اوّلین مثال: تنوّع مثال های قرآن ••• 34

دورنمای بحث ••• 34

شرح و تفسیر ••• 36

فلسفه تنوع مثال های قرآنی ••• 37

دوّمین مثال: مثال منافقان ••• 40

دورنمای بحث ••• 41

ص:538

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 41

تفسیر دوم ••• 44

پیام های آیه ••• 45

1 اقسام منافقان ••• 45

2 صورت های 3گانه نفاق ••• 46

الف نفاق در عقیده ••• 46

ب نفاق در گفتار ••• 46

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ج نفاق در کردار ••• 46

3 نشانه های نفاق ••• 47

ترجمه و توضیح ••• 47

اول خیانتکاری ••• 47

دوم دروغگویی ••• 48

سوم خلف وعده ••• 48

خطر منافقان از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ••• 49

ص:540

فهرست مطالب

موضوع صفحه

4 «نور» و «ظلمات» ••• 50

5 تفسیرآیه18 «صُمٌ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لایَرْجِعُونَ» ••• 52

6 منشأ 3گانه «نفاق» ••• 55

سومین مثال: تشبیهی دیگربرای منافقین ••• 61

شرح و تفسیر ••• 62

پیام های آیه ••• 65

1 چگونگی ایجاد برق و صاعقه ••• 65

فهرست مطالب

موضوع صفحه

2 تفاوت این دو مَثَل ••• 67

نتایج مَثَل های اول و دوم ••• 69

چهارمین مثال: قساوت قلب ••• 71

شرح و تفسیر ••• 71

داستان گاو بنی اسرائیل ••• 73

شرح و تفسیر ••• 76

قلب انسان نشانه عظمت خداست ••• 77

ص:542

فهرست مطالب

موضوع صفحه

قلب مصنوعی آینه ای برای عظمت قلب انسان ••• 80

منظور از «قلب» در قرآن ••• 81

تعبیر قرآن از دل های بنی اسرائیل ••• 86

تسبیح تمام موجودات جهان ••• 89

عوامل قساوت قلب ••• 90

اول پیمان شکنی ••• 90

دوم دوری از تعالیم انبیاء و ادیان الهی ••• 91

ص:543

فهرست مطالب

موضوع صفحه

قساوت قلب در روایات اسلامی ••• 92

اول فراوانی گناه ••• 92

دوم آرزوهای طولانی ••• 93

سوم دنیاپرستی و غرق شدن درخواسته های مادّی ••• 94

چهارم کارهای بیهوده ••• 95

پنجم مال و ثروتی که خیری نداشته باشد ••• 95

ششم نگاه کردن به چهره انسان های خبیث ••• 96

ص:544

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پنجمین مثال: مثال کفّار ••• 98

شرح و تفسیر ••• 98

اقسام 4گانه تقلید ••• 100

1 تقلید جاهل از جاهل ••• 100

2 تقلید عالم از عالم ••• 100

3 تقلید عالم از جاهل ••• 101

4 تقلید جاهل از عالم ••• 101

ص:545

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ششمین مثال: انفاق ••• 104

«انفاق» راهی برای فقرزدایی ••• 104

منظور از «فی سبیل اللّه ••• 108

فقرزدایی در سایه توزیع عادلانه ثروت ••• 109

هفتمین مثال: انفاق های همراه با اذیّت و آزار ••• 112

شرح و تفسیر ••• 113

انفاق و صدقه بازدارنده مرگ های بد ••• 117

فهرست مطالب

موضوع صفحه

هشتمین مثال: «انفاق»های شایسته ••• 120

شرح و تفسیر ••• 121

متّقین از انواع نعمت ها خداداد، انفاق می کنند ••• 122

تعجیل در پرداختن صدقه ••• 124

برای انفاق اولویّت بانیازمندانی است که اظهارنیازنمی کنند ••• 125

نهمین مثال: عاقبت امور ••• 127

دورنمای بحث ••• 128

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 128

دهمین مثال: رباخواران ••• 131

شرح و تفسیر ••• 132

حکم سپرده های و وام های بانکی ••• 136

یازدهمین مثال: خلقت شگرف حضرت عیسی بن مریم علیه السلام ••• 139

شرح و تفسیر ••• 139

داستان پیدایش انسان ••• 142

فهرست مطالب

موضوع صفحه

درباره پیدایش انسان دو نظریّه عمده وجود دارد ••• 142

1 «تنوّع انواع» ••• 142

2 «تبدّل انواع» ••• 142

تفاوت بین «نظریّه» و «قانون» ••• 143

نظر قرآن درباره پیدایش انسان ••• 144

دوازدهمین مثال: انفاق های کفّار ••• 146

دورنمای بحث ••• 146

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 147

فلسفه بلاها و گرفتاری ها ••• 149

سیزدهمین مثال: مثال کفر و ایمان ••• 154

دورنمای بحث ••• 154

«حیات و زندگی» چیست ؟ ••• 155

اقسام حیات و زندگی ••• 157

منظور از حیات در آیه مثل ••• 159

فهرست مطالب

موضوع صفحه

آثار و برکات نور ••• 160

نور فرقان ••• 161

زیبا جلوه کردن اعمال زشت درنظر کّفار ••• 163

چهاردهمین مثال: شرح صدر ••• 164

دورنمای بحث ••• 164

شرح و تفسیر ••• 165

اعجاز علمی قرآن در آیه مَثَل ••• 166

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح صدر ••• 168

پانزدهمین مثال: مبدأ و معاد ••• 170

دورنمای بحث ••• 170

اهمیّت مبدأ و معاد ••• 171

جسمانی و روحانی بودن معاد ••• 171

شرح و تفسیر ••• 175

میوه های مختلف از آب و هوا و زمین واحد !••• 176

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شانزدهمین مثال: بَلَد طَیِّب ••• 178

شرح و تفسیر ••• 179

فاعلیّت فاعل و قابلیّت قابل هر دو لازم است! ••• 182

قرآن و وحی برای کفّار نتیجه معکوس می دهد! ••• 183

قابلیّت، اکتسابی است یا جبری ؟ ••• 185

هفدهمین مثال: عالِم منحرف ••• 190

دورنمای بحث ••• 191

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شأن نزول آیه ••• 192

شرح و تفسیر ••• 193

هجدهمین مثال: مسجد ضِرار ••• 199

دورنمای بحث ••• 200

شأن نزول ••• 201

شرح و تفسیر ••• 203

1 «ضِرارا» ••• 203

فهرست مطالب

موضوع صفحه

2 «کُفْرا» ••• 203

3 «تَفْریقا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ» ••• 204

4 «اِرْصادا لَمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ» ••• 204

ابو عامر نصرانی، دشمن کینه توز اسلام ••• 205

فرمان تخریب مسجد ضرار ••• 208

نوزدهمین مثال: زندگی زودگذر دنیا ••• 211

دورنمای بحث ••• 212

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 212

تفسیر و تطبیق مثال مذکور ••• 216

بیستمین مثال: مَثَل کافر و مؤمن ••• 220

شرح و تفسیر ••• 220

چشم، یکی از بزرگترین آیات الهی ••• 221

گوش آیتِ دیگرخداوند ••• 224

چشم و گوش دو ابزار مهمّ شناخت ••• 225

فهرست مطالب

موضوع صفحه

چگونه حجاب ها را از خود برهانیم ؟ ••• 227

علامت های مؤمن ••• 227

بیست و یکمین مثال: توسل به غیر خدا ••• 229

دورنمای بحث ••• 229

برق آسمانی و ابرهای باران زا ••• 230

چگونه «برقِ» آسمان سبب نزول باران می شود ؟ ••• 231

«رعد آسمانی» نشانه ای از عظمت خدا ••• 232

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 236

بیست و دوّمین مثال: مثال حقّ و باطل ••• 239

شرح و تفسیر ••• 240

بیست و سوّمین مثال: تقوابرات بهشت ••• 244

شرح و تفسیر ••• 244

پیام مهم آیه ••• 245

بیست و چهارمین مثال: اعمال کافران ••• 248

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دور نمای بحث ••• 248

شرح و تفسیر ••• 249

بیست وپنجمین وبیست وششمین مثال: کلمه «طیّبه»و«خبیثه» ••• 253

ویژگی های 5 گانه شجره طیّبه ••• 254

1 «طَیِّبَهٌ» ••• 254

2 «اُصْلُها ثابِتٌ» ••• 254

3 «وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ» ••• 255

ص:559

فهرست مطالب

موضوع صفحه

4 «تُؤْتیاُکُلَها کُلَ حینٍ» ••• 258

5 «بِاِذْنِ رَبِّها» ••• 258

2 ویژگی شجره خبیثه ••• 259

«کلمه طیّبه» چیست؟ ••• 261

بیست و هفتمین مثال: مثال والایی برای خداوند ••• 265

بیست و هشتمین مثال : بت پرستان و خداپرستان ••• 271

دورنمای بحث ••• 271

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 272

بیست و نهمین مثال: مشرک و مؤمن ••• 274

شرح و تفسیر ••• 275

ویژگی های 5گانه مشرکین ••• 275

2 ویژگی ممتاز مؤمنین ••• 278

1 «یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» ••• 278

2 «وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» ••• 278

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سی امین مثال: تازه مسلمانان سست ایمان ••• 280

شرح و تفسیر ••• 281

سی و یکمین مثال: کفران نعمت ••• 284

دورنمای بحث ••• 285

شرح و تفسیر ••• 285

4 ویژگی شهرهای نمونه ••• 285

1 «آمِنَةً» ••• 286

فهرست مطالب

موضوع صفحه

2 «مُطْمَئِنَّةً» ••• 289

3 «يَأْتيها رِزْقُها رَغَدا مِنْ كُلِّ مَكانٍ» ••• 289

4 رهبرِ مردمی با کفایت ••• 290

عذاب ها و ناملایمات نتیجه رفتار خودمان است ••• 293

مثال سی و دوّم : مثال های کافران ••• 294

دورنمای بحث ••• 294

شرح و تفسیر ••• 295

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مسحور یعنی چه ؟ ••• 296

مثال سی و سوّم : مستکبران و مستضعفان ••• 298

دورنمای بحث ••• 302

شرح و تفسیر ••• 302

مرض غرور را از دو راه می توان درمان کرد ••• 309

زمان تأثیر توبه ••• 320

الف: توبه در زمان نزول بلا ••• 320

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ب: توبه گنه کاران در هنگام مرگ ••• 322

ج: توبه به هنگام مشاهده عذاب الهی ••• 324

مثال سی و چهارم : زندگی دنیا ••• 326

دورنمای بحث ••• 327

شرح و تفسیر ••• 327

استفاده از دنیا برای کارهای خوب، دنیاپرستی نیست ••• 331

مثال سی و پنجم: توحید و شرک ••• 334

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 334

مثال سی و ششم : بت پرستی ••• 337

ماهیّت بت پرستی ••• 338

شرح و تفسیر ••• 343

ساختمان مگس از هواپیما پیچیده تر است ••• 346

تفاوت شبیه سازی با خلق کردن ••• 348

مثال سی و هفتم: نور خدا ••• 350

فهرست مطالب

موضوع صفحه

این آیه مشتمل بر دو مثال است ••• 351

آیا مثال زدن برای ذات خداوند جایز است ؟ ••• 352

شرح و تفسیر ••• 357

ویژگی های 4 گانه خورشید ••• 358

1 اثر هدایت و راهنمایی ••• 358

2 اثر تربیت و حیات ••• 358

3 ایجاد قدرت و حرکت ••• 360

ص:567

فهرست مطالب

موضوع صفحه

4 رفع موانع حیات ••• 362

چراغ در طول تاریخ ••• 368

1 چراغدان (مِشکوه) : ••• 369

2 فتیله چراغ (مِصْباح) : ••• 371

3 حباب و شیشه چراغ (زُجاجَه) : ••• 372

4 ماده سوخت (زَیْتُونَه) : ••• 372

5 منبع سوخت (شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَه) : ••• 372

ص:568

فهرست مطالب

موضوع صفحه

منظور از نور خدا چیست ؟ ••• 375

منظور از «یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» چیست؟ ••• 378

روش های تقویت ایمان ••• 380

1 آشنایی با قرآن ••• 380

2 دقّت در اسرارآفرینش ••• 381

3 تقوی و پرهیزکاری ••• 381

4 توسّلات و دعا ••• 381

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مثال سی و هشتم: سراب زندگی ••• 383

شرح و تفسیر ••• 383

مثال سی و نهم: اعمال مشرکان ••• 393

دورنمای بحث ••• 393

شرح و تفسیر ••• 394

جبر یا اختیار؟ ••• 397

مثال چهلم: پست ترین انسان ها ••• 400

ص:570

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 401

مثال چهل و یکم: تکیه بر غیر خدا ••• 412

شرح و تفسیر ••• 412

مثال چهل و دوم: توحید مالکیّت ••• 415

شرح و تفسیر ••• 416

ضریب ثواب اعمال متناسب باخردگرایی انسان هاست ••• 418

مثال چهل و سوم: اقلّیّت و شکست اکثریّت ••• 420

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دورنمای بحث ••• 423

شرح و تفسیر ••• 424

مثال چهل و چهارم: شرک و توحید ••• 435

دورنمای بحث ••• 435

شرح و تفسیر ••• 436

وحدت رهبری و فرماندهی ••• 438

مثال چهل و پنجم: عیسای مسیح علیه السلام ••• 439

ص:572

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دورنمای بحث••• 440

آیا آیه مورد بحث جزء امثال القرآن است؟ ••• 440

تفسیر اول: ••• 441

تفسیر دوم: ••• 442

تفسیر سوم: ••• 443

مثال چهل و ششم: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ••• 445

دورنمای بحث••• 446

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 447

ویژگی های 5گانه یاران واقعی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از دیدگاه تورات ••• 447

1 قاطعیت در برابر دشمنان ••• 448

2 مهربانی با دوستان ••• 448

3 عبادت مستمر ••• 449

4 اخلاص ••• 450

5 هماهنگی ظاهر و باطن ••• 450

ص:574

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ویژگی های 5گانه یاران واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه انجیل ••• 452

1 رویش و بالندگی دارند ••• 452

2 حمایت کننده اند ••• 453

3 استحکام دارند ••• 454

4 استقلال دارند ••• 454

5 مایه افتخار خودی ها و وحشت دشمنان ••• 455

جهانی سازی اسلام ••• 456

ص:575

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مثال چهل و هفتم : غیبت ••• 458

دورنمای بحث ••• 459

شرح و تفسیر ••• 459

1 گمان بد ••• 459

2 تجسّس در کار دیگران ••• 460

3 پشت سر دیگران حرف زدن ••• 461

مثال چهل وهشتم: نزدیکی خدابه انسان ••• 464

ص:576

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دورنمای بحث ••• 464

شرح و تفسیر ••• 465

آثار ایمان به نزدیکی خداوند ••• 466

مثال چهل و نهم: مثالی دیگر برای زندگی دنیا ••• 467

دورنمای بحث ••• 468

شرح و تفسیر ••• 468

حالات 5گانه دنیا ••• 468

ص:577

فهرست مطالب

موضوع صفحه

1 «لَعِبٌ» ••• 468

2 «لَهْوٌ» ••• 469

3 «زینَهٌ» ••• 469

4 «تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ» ••• 469

5 «وَ تَکاثُرٌ فِی الْاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ» ••• 469

راز آفرینش انسان و جهان ••• 473

مثال پنجاهم و پنجاه و یکم: یهود ••• 475

ص:578

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دورنمای بحث ••• 476

تاریخ یهود در مدینه ••• 477

شأن نزول آیات فوق ••• 479

شرح و تفسیر ••• 480

مثال اول ••• 481

مثال دوم ••• 482

دشمنان اسلام متحد و یکپارچه نیستند ••• 485

ص:579

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تفرقه ثمره «جهل» و وحدت میوه «عقل» است ••• 486

مثال پنجاه و دوم: جاذبه و تأثیر شگفت انگیزقرآن ••• 487

شرح و تفسیر ••• 487

مثال پنجاه و سوم: عالمان بی عمل ••• 491

شرح و تفسیر ••• 492

چرا به جای «کتاب» از لفظ «اَسْفار» استفاده شده؟ ••• 493

پیام آیه برای آنهاکه فقط به ظواهر قرآن توجّه دارند ••• 494

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مثال پنجاه و چهارم: ویژگی های منافقان ••• 496

ویژگی های 3گانه منافقین ••• 496

1 جذّابیت ظاهری دارند ••• 496

2 خشک و بی ریشه اند ••• 497

3 سوءظن به زمین و زمان ••• 500

مثال پنجاه و پنجم: شایسته سالاری بجای رابطه مداری ••• 502

شرح و تفسیر ••• 502

مثال پنجاه و ششم: استقامت آسیه همسر فرعون ••• 505

ص:581

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرح و تفسیر ••• 505

مثال پنجاه و هفتم: پاکدامنی مریم دختر عِمران ••• 507

امتیازات 3گانه مریم مقدّس ••• 507

1 عفت و پاکدامنی ••• 507

2 عبودیت و بندگی ••• 509

3 اطاعت پذیری محض ••• 509

مثال پنجاه و هشتم: تصویری از مؤمنان و کافران ••• 510

شرح و تفسیر ••• 510

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مشکلات و معایت خزندگان ••• 511

مثال پنجاه و نهم: افراد بخیل ••• 514

دورنمای بحث ••• 516

شرح و تفسیر ••• 517

عذاب الهی در انتظار انحصارطلبان است ••• 528

رابطه «گناه» و «قطع روزی» ••• 529

مثال شصتم: موضع گیری در مقابل سخن حقّ ••• 531

عوامل تذکّر ••• 535

ص:584

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109